

رابطه «نوع دیکتاتوری شاه» با «انقلاب ۱۳۵۷» به روایت عَلم

اکبر گنجی

گویا نیوز: ۲۳ مرداد ۱۳۹۸

رابطه «نوع دیکتاتوری شاه» با «انقلاب ۱۳۵۷» به روایت علم

طرح مسأله

رژیم پادشاهی به رهبری محمد رضا شاه پهلوی چگونه فرو پاشید؟ امروزه افراد و گروه های بسیاری از قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، و... رژیم شاه سخن گفته و می گویند. پس این پرسش اندیشه سوز بیشتر تحلیل گران و مدعیان را به کام خود فرو می کشد: چرا رژیمی آن چنان قدرتمند افتاد؟ چرا انقلاب شد؟ به خصوص که انقلاب های کل گرایانه (فرانسه، روسیه، چین، کوبا، ایران، و...) پدیده های نادر در تاریخ اند. رژیم شاه، رژیم دیکتاتوری بود. اما صدها نظام دیکتاتوری ضعیف تر از رژیم شاه وجود داشته و دارد. چرا در همه این گونه رژیم ها انقلاب رخ نداده و رژیم فرو نپاشیده اند؟ پاسخ این است که شاه یک دیکتاتوری ویژه ای به وجود آورده بود. این دیکتاتوری خاص برای شاه، رژیم پهلوی و کشور زیان بار بود و پیامدهای پر هزینه ای برای ایران و ایرانیان پدید آورد که انقلاب ۱۳۵۷ مهمترین آنها بود. در این مقاله کوشش خواهد شد تا ساز و کار این دیکتاتوری ویژه که منتهی به انقلاب شد، توضیح داده شود.

گام به گام به سوی بسط قدرت

پس از برکناری رضا شاه توسط انگلیس در شهریور ۱۳۲۰، با کمک موثر محمد علی فروغی، محمد رضا پهلوی جانشین او شد. شاه جدید جوان و فاقد قدرت بود. فضای آزادی ایجاد شد و بسیاری به نقد دیکتاتوری رضا خان پرداختند. این آزادی تقریباً تا کودتای سال ۱۳۳۲ علیه دولت محمد مصدق ادامه داشت. اما شاه که نزد پدری دیکتاتور پرورش یافته بود، خواستار قدرتی همانند او بود و از همان ابتدا از هر فرصتی برای بسط قدرت خود استفاده می کرد.

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ناصر فخرایی اقدام به ترور شاه در دانشگاه تهران کرد. شاه جراحات سطحی برداشت و سریع در بیمارستان شماره یک ارتش درمان شد. ضارب را پس از بازداشت در جا کشتند. دربار و دولت از توطئه ای وسیع سخن گفتند و دولت در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. شاه از فضای روانی ایجاد شده پس از این ترور، به نحو احسن برای بسط قدرت خود استفاده کرد. در ۹ اسفند طی فرمانی به نخست وزیر دستور داد تا به سرعت انتخابات برای تشکیل مجلس مؤسسان و اصلاح قانون اساسی را آغاز کند. در ۱۴ فروردین ۱۳۲۸ انتخابات برگزار شد. در اول اردیبهشت شاه مجلس مؤسسان را افتتاح کرد. در ۱۸ اردیبهشت کار با افزایش اختیارات شاه پایان یافت. اما براساس گزارش های سفارت خانه های بریتانیا و آمریکا، شاه از مدتها قبل با آمریکایی ها و انگلیسی ها در مورد افزایش قدرت خود و به دست گرفتن حق انحلال مجلسین با آنها گفت و گو می کرد تا آنان را به این امر راضی سازد. ترور این فرصت را برای او ایجاد کرد و انگلیس و آمریکا نیز به ناچار این امر را پذیرفتند.

شاه هیچ قدرت مستقلی را تحمل نمی کرد. می خواست همه امور به نام او ثبت شود. به همین دلیل نه تنها منکر نقش احمد قوام در آزادی آذربایجان از حکومت دست نشانده شوروی بود، بلکه او را به خیانت متهم می کرد که به این امر تن داده و شاه بود که آذربایجان را نجات داد. قوام که خود را تنها نجات دهنده آذربایجان به شمار می آورد و شخصیتی مستقل از شاه داشت، وقتی دید که شاه در حال تغییر «تنها وثیقه ایران» یعنی قانون اساسی مشروطه و افزایش قدرت خویش است، در نامه ای سرگشاده نوشت که «هیچ خطری بزرگ تر و لطمه ای عظیم تر» از این برای مملکت نیست. به او یادآور شد که حتی رضا شاه با

قدرت مطلقه اش هیچ گاه حتی تغییر حقوق ملت در قانون اساسی را به ذهنش هم نیاورد. به او گفت که شما قسم خورده اید که پاسدار قانون اساسی باشید و مطابق این قانون اساسی پادشاه فقط و فقط سلطنت می کند و امر حکومت خارج از سلطه شاه است. این اقدام به معنای «بازگشت حکومت مطلقه» و «تعطیل مشروطیت» در دورانی است که جهان به سوی آزادی در حال حرکت است. در پایان، هوشیارانه پیامد این اقدام را به شاه گوشزد کرد و نوشت:

«دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل، موقتی و زودگذر و نتایج آن هم بسیار وخیم و بی شبهه به خشم و غضب ملی و مقاومت شدید عامه، منتهی خواهد گردید و آن روز است که سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت، علاج پریشانی ها و پشیمانی ها را نخواهد کرد.»¹

شاه که به شدت از نامه قوام عصبانی شده بود، پاسخی بسیار تند به نام حکیم الملک، وزیر دربار، منتشر کرد. قوام را به «خیانت ورزی» در «نقشه تحویل آذربایجان به پیشه وری» متهم کرد که تنبیه اش سپری کردن باقی «زندگانی پلید» اش در گوشه زندان است. عنوان «جناب اشرف» را هم از او پس گرفت. قوام دوباره به شاه پاسخ گفت و ادله خود را برای مخالفت با تغییر قانون اساسی مشروطه اعلام کرد. به او گفت که حقوق مردم باید محفوظ بماند و شاه بر قدرت خود نیفزاید و

«چنان که حقوق مردم نادیده گرفته شود و دل ها شکسته و مجروح گردد، جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است، نتیجه ای نمی توان داشت.»²

گام اساسی بعدی شاه در افزایش قدرت، کودتای آمریکایی/انگلیسی/شاهنشاهی/آخوندی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق بود. این کودتا آن چنان از شاه مشروعیت زدایی کرد که دیگر شاه هرگز نتوانست با هیچ ترفندی به موقعیتی که در افکار عمومی در دهه ۱۳۲۰ داشت، باز گردد. شاه تا پایان عمر به شدت از مصدق عصبانی بود و به او می تاخت. شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۵۲ می گوید مصدق پدر سوخته بدترین دوران زندگی و سلطنت مرا رقم زد. می خواست مرا بکشد.³ در ۵ آبان ۵۲ می گوید مصدق از زیر پتو حکومت می کرد، اما من در میدان حضور می یابم.⁴ در ۲۴ مهر ۱۳۵۴ می گوید در طول هزاران سال آدم مضری مانند مصدق در هیچ کشوری پیدا نشده است که در عین حال بتواند مردم احمق را تا این اندازه خَر بکند.⁵ در ۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ می گوید که در دوران مصدق افعیهای پدر سوخته نوکر خارجی به جان من افتاده بودند.⁶

اسدالله علم در این کودتا نقشی فعال علیه مصدق و به سود شاه داشت. علم با این که در دشمنی با مصدق چیزی کم نمی گذاشت، اما همیشه درباره برکناری مصدق از لفظ «کودتا» استفاده می کرد. در ۱۱ آبان ۱۳۴۶ به شاه یادآوری می کند که خاطرتان هست در ۴ آبان ۱۳۳۱ از شما خواستم علیه مصدق «کودتا بفرمایید... فرمودید هنوز زود است» اما همان کار ۹ ماه بعد شد.⁷ در ۲۹ تیر ۱۳۴۷ می نویسد با این که در دوران مصدق شاه مجبور به ترک کشور شد، اما «با کودتای سپهبد فضل الله زاهدی» به ایران بازگشت.⁸ در ۲۸ مرداد ۱۳۵۲ بر سر قبر سپهبد زاهدی حاضر می شود و می گوید: «عجب این بود که بر سر مقبره زاهدی بانی کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کننده مصدق مگس پر نمی زد.»⁹ در ۲۳ بهمن ۱۳۵۴ می نویسد که کرمیت روزولت با فرمان شاهنشاه مأمور سازمان سیا در «کودتای زاهدی علیه مصدق» بود.¹⁰ علم در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۱ یکی از فعالیت هایش در کودتای ۲۸ مرداد را برای شاه بیان می کند که قابل تأمل است. می گوید مدیر یکی از روزنامه های طرفدار دکتر مصدق را توسط فامیل هایم دزدیم و آنها «در بین راه میخ طویله ای به مقعد او فرو کرده بودند» که ممکن بود بمیرد. شاه هم بسیار می خندد.¹¹ علم دشمنی با

مصدق را به تهمت هم می کشاند. برای تملق گویی شاه می گوید: وقتی حمایت آمریکا از دکتر مصدق برداشته شد، همه حامیان او مثل فاحشه های پیر شهرنو به کلی مفقودلاثر شدند.¹²

با آغاز ریاست جمهوری جان اف کندی، شاه مجبور شد علی امینی را به نخست وزیری انتخاب کند. مصدق در دوران نخست وزیری خود گزارش دهی وزرا به شاه را قطع کرد.¹³ در دوران امینی نیز به غیر از وزیران جنگ و خارجه، دیگران اجازه نداشتند به حضور شاه بروند. شاه نه تنها نمی توانست چنین محدودیتی را بپذیرد، بلکه رهبری امینی و ارسنجانی برای اصلاحات ارضی و دیگر اصلاحات نیز برای او پذیرفتنی نبود. به همین دلیل، از همان ابتدا توطئه علیه امینی را آغاز کرد و دائماً به آمریکا می گفت که باید امینی برکنار شود و تنها عامل اصلاحات در ایران خود من هستم. بدین ترتیب، علی امینی از ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ تا ۲۶ تیر ۱۳۴۱ - حدود ۱۴ ماه- نخست وزیر بود. شاه پس از خلاص شدن از شر امینی، با اعتمادی که به علم داشت، در ۳۰ تیر ۱۳۴۱ او را به نخست وزیری انتخاب کرد و در ۱۸ اسفند ۱۳۴۲ از او خواست که استعفا دهد. مهمترین کاری که علم در دوران ۲۰ ماهه نخست وزیری برای شاه انجام داد، سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. شاه دوباره ترسیده و جا زده بود. پرویز ثابتی که از مخالفان علم است، می گوید اگر علم مخالفان را در ۱۵ خرداد سرکوب نکرده بود، رژیم در همان زمان سقوط می کرد.¹⁴ علم بارها با افتخار این خدمت خود را به شاه یادآوری می کند. می گوید در آن سرکوب ۲۰۰ نفر کشته شدند.¹⁵ رفتار خود را با رفتار احمد قوام در ۳۰ تیر مقایسه می کند. می گوید پیروزها و بزدل های دربار ایستادند، قوام السلطنه سقوط کرد، دکتر مصدق دوباره نخست وزیر شد و شاه از کشور اخراج شد. اما من در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اول و آخر معترضان را پاره کردم و بساط آخوندها را برای همیشه برچیدم.¹⁶ شاه نیز از علم تشکر می کند که به شدت متعرضان را سرکوب کرد و می افزاید: «۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ سلطنت من است.»¹⁷

پس از برکناری علم از نخست وزیری، شاه او را ابتدا به ریاست دانشگاه پهلوی شیراز منصوب کرد. سپس در آبان ۱۳۴۵ وی را به وزارت دربار منصوب کرد. علم در این دوران به شخصیتی بسیار قدرتمند تبدیل شد. هوشنگ نهاوندی می نویسد که علم «تنها یار و محرم راز راستین شاه بود.»¹⁸ مسعود انصاری می نویسد: «تنها کسی روی شاه نفوذ داشت علم بود بقیه نداشتند و بعد هم تیمسار ایادی.»¹⁹ روایت علم از ساز و کار دیکتاتوری شاه و پیامد آن که یک انقلاب بود، قابل تأمل بسیار است. جشن تاج گذاری شاه و شهبانو و ولیعهد، جشن های ۲۵۰۰ ساله و جشن های پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی را علم برگزار کرد. او با این که یکی از ارکان نهاد تملق گویی شاه بود، اما نسبت به فروپاشی رژیم نیز بارها به شاه هشدار داد. اینک به روایت علم از سرشت دیکتاتوری شاه و پیامدهایش بنگریم.

قدرت مطلقه شاه

شاه خود را مالک کل ایران می دانست و می گفت این مالکیت پس از مرگ او، به فرزند بزرگم منتقل می شود.²⁰ همچون لوئی چهاردهم که می گفت "دولت یعنی من"، بر این باور بود که در دوران پهلوی، دولت یعنی او و پدرش رضا شاه.²¹ می گفت در ایران حرف آخر و قاطع را من می زنم و مردم هم قبول دارند. همه وزیران نیز اوامر مرا بی چون و چرا فوری اجرا می کنند، برای این که اعتقاد دارند همه آنها صحیح است.²² همه افکار و گفتار و اوامر خود را درست و منطقی به شمار می آورد و به همین دلیل ادعا می کرد که به هیچ مشاوره نیازی ندارد.²³ یک نظام متمرکز ساخته بود که هیچ کاری بدون اجازه او صورت نمی گرفت. نگران بود که این همه کار کردن فرصت تفریح برای او باقی نگذاشته است. اگر هم با توزیع

قدرت برای خود فرصت فراهم آورد، خانواده اجازه تفریح به او نمی دهد. عَلم معتقد بود که تمرکز همه قدرت در دست اعلیحضرت، الف- برای سلامتی او زیان دارد. ب- در دنیای پیچیده کنونی، تصمیم ها توسط متخصصان و متفکران گرفته می شود. پ- چون اعلیحضرت کامپیوتر نیستند، فرامین ناهماهنگ و متعارض صادر می کنند. ت- نظم رژیم به دلیل تمرکز قدرت در حال گسیختن است.²⁴ شاه به اعضای کابینه می گفت که همه استانداران و فرمانداران فقط و فقط نماینده من هستند.²⁵ بر این باور بود که خواست خداوند این بوده که او پیشوای محبوب ایران و یک چهره بین المللی شود که هیچ کس هم سطح وی نیست.²⁶ خود بزرگ بینی در او چنان رشد کرده بود که می گفت همه متخصصان- به خصوص اقتصاددانان- تمام تحقیقات را انجام دهند، سپس به هر نتیجه ای که رسیدند، باید برخلافشان عمل کرد.²⁷ معتقد بود که قوانین علم اقتصاد مهم نیستند، وقتی او امر می کند، به امر او هر ناممکنی ممکن می شود.²⁸ وقتی در سال ۱۳۵۴ تورم به ۲۵ درصد رسید، او گفت که تورم ایران صفر است. با اعتراض عَلم که روبرو شد، گفت قطعاً همین است که من می گویم.²⁹ خودشیفتگی وی را بدانجا رسانده بود که ادعا می کرد که حتی مردم هم قبول دارند که او هرچه می گوید و می کند، به نفع و مصلحت آنان است. برای تثبیت این ادعا، به اهمیت نقش رهبری در توسعه کشورها استناد می کرد.³⁰ اگر هم مردم این مدعیات را قبول نداشتند، به گفته او به هیچ وجه نباید جلوی ملت ایران عقب نشینی کرد، برای این که در این صورت کارت تمام است.³¹ یکی از مصادیق این رویکرد این بود که وقتی دستوری اشتباه می داد و عَلم جسارت کرده و اشتباهش را متذکر می شد، باز هم فرمان می داد که آن دستور سریع عملی شود. عَلم نیز با بدجنسی فرمان نادرست را اجرا می کرد تا شاه بفهمد که ممکن است گاهی اشتباه کند.³²

عَلم به عنوان نزدیکترین فرد به او نوشت که در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شاه حاکم مطلق ایران بود.³³ شاهنشاه یک دیکتاتور نیک خواه نابغه اند که میخ سلطه شان را تا بیخ گلوی داخلی و خارجی فرو کرده اند.³⁴ علم به دیپلمات های واتیگان گفت: من به یک دیکتاتور قدرتمند که خودش را وقف مردم و کشور کرده خدمت می کنم.³⁵ به سفیر آمریکا در ایران هم گفت، من با افتخار به یک دیکتاتور قوی خدمت کرده و نوکر شاه هستم که نفعش هزاران برابر ضرری است که ممکن است بزند و مخالفان را برای مملکت به شدت تنبیه می کند.³⁶ ادعا می کرد که مردم نیازمند آزادی نیستند، چون انقلاب شاه و ملت همه چیز به آنها داده است. با آزادی های اروپایی نمی شود در شرق حکومت کرد.³⁷ مردم نباید هیچ شکایتی از رژیم اقتدارگرای شاهنشاه داشته باشند. همه پیشرفت ها معلول دیکتاتوری این حاکم قادر مطلق العنان است.³⁸ هیچ کس نه بهتر از شاه می فهمد و نه بهتر از شاه حرف می زند. به همین دلیل، فضولی موقوف است.³⁹ در عین حال، عَلم که در تملق و چاپلوسی شاه حد یققی باقی نگذاشته بود، آثار و پیامدهای قدرت مطلقه شاه را می دید و ذکر می کرد. الف- شاهنشاه به همه مسئولان حکومت از بالا تا پایین می فهماند که شما هیچ اهمیتی ندارید.⁴⁰ ب- همه قدرت مطلقه دست شاهنشاه است و اجازه نمی دهند مرکز تفکری از محققان برای رژیم درست شود. به همین دلیل دائم صدمه می خوریم.⁴¹ پ- شاه تملق گویی را بسیار دوست دارد ولی معلوم نیست فریب می خورد یا خود را به فریب خوردن می زند. به عنوان مثال، هویدا برای فریب شاهنشاه و تملق گویی به زور مردم را به استقبال ایشان کشاند و گفت یک و نیم میلیون نفر بودند.⁴² ت- همه مسئولان کشور- از جمله من- دست و پای شاه را می بوسند. اما حتی ملک حسین- پادشاه اردن- چنین رفتاری با زیر دستانش ندارد و روی تک تک مسئولان کشورش را می بوسد.⁴³ ث- وقتی من همه فرامین اشتباه شاهنشاه را اجرا می کنم، طبیعتاً از شاهنشاه نیز انتظار دارم که وقتی مرتکب اشتباهی شدم، اشتباه مرا تأیید کنند.⁴⁴

ترس از شاه: حکومت وحشت

شاه حکومت ترس و وحشت ساخته بود. همه باید از او می ترسیدند. از کلیه زمامداران حکومت تا مردم و مخالفان رژیم. هر یک به نوعی و به گونه ای. برای سران حکومت به این چند نمونه بنگرید:

الف- شاهنشاه مصاحبه ارتشبد طوفانیان را نپسندیدند. به او اطلاع دادم، از شدت ترس داشت قبض روح می شد.⁴⁵

ب- شاهنشاه فرمودند به وزیر کشور و نماینده ایران در اوپک بگو این حرف های بی ربط، مهمل و مزخرف چیست که گفته ای؟ به جمشید آموزگار ابلاغ کردم. بیچاره از ترس نزدیک بود پشت تلفن سگته بکند.⁴⁶

پ- ارتشبد از هاری به رئیس ستاد ارتش اسرائیل گفت که ما کارهایمان را به دلیل ترس بی نهایت از شاهنشاه انجام می دهیم، نه وطن پرستی و علاقه. شاهنشاه فرمودند درست گفته است.⁴⁷

ت- شب نشینی های دوره ای شاه و خاندان سلطنتی با سران حکومت و دوستان، امری جاری بود. برخی شب ها نیز این مراسم در کاخ شاه برگزار می شد. همه سران حکومت و خاندان سلطنتی فقط از شاه نمی ترسیدند، بلکه از ترس او تابع سگ دانمارکی او نیز بودند. سگ او در مراسم دهانش را در ظرف غذای همه می کرد و هیچ کس جسارت اعتراض نداشت. فقط و فقط یک بار شهبانو مانع او شد و گفت من مانند دیگران تملق سگ شما را هم نمی گویم.⁴⁸

ث- شهبانو با شاه بر سر از بین بردن مناظر طبیعی گفت و گو می کرد و شاه نظر او را نمی پذیرفت. شهبانو به شاه می گوید، عَلم و اقبال و پهلبد که این جا حضور دارند با من هم نظر هستند، منتهی جرئت حرف زدن ندارند. عَلم پاسخ می دهد که اگر شاهنشاه بفرمایند روز شب است، همه باید همین را بگویند.⁴⁹

چ- در سال ۱۳۵۵ به فرمان شاه، به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، مادر شاه به عنوان "زن شایسته" نیم قرن گذشته انتخاب می شود و مقامات کشوری و زنان در ۲۵ آذر ۵۵ به همین مناسبت به دیدار او رفته و لوح سپاس تقدیمش می کنند. هیچ کس نپرسید بر چه اساسی مادر شاه زن شایسته نیم قرن ایران شد؟ ترس از شاه، پذیرش این امر را اجتناب ناپذیر می کرد.⁵⁰ عَلم می گوید این پیر زن از سر بیکاری در کاخ نشسته و دائماً با خاله زنک بازی پشت سر این و آن صحبت می کند.

در مورد مخالفان هم به این نمونه بنگرید. وقتی سپهبد بختیار را ساواک در عراق ترور کرد و کشت، شاه گفت، چه خوب که این اقدام قدرت افسانه ای از ما نزد مخالفان ساخته است.⁵¹

شاه بارها گفته بود که "ملت ایران پفیوز" و "کون گشاد" هستند و بهتر است از من "بترسند".⁵²

شاهی که با خودکامگی حکومت می کرد، بر این باور بود که خدا پشت اوست و تمامی دشمنان داخلی (مصدق، رزم آرا، حسن علی منصور) و خارجی اش (برادران کندی، خروشچف، جمال عبدالناصر) را نابود کرده و می کند.⁵³

مجیزگویی شاه جزیی از ساختار حکومت وحشت بود. علم می گوید شاهنشاه دلشان می خواست من به خاندان سلطنتی و بقیه مهمانها سر شام اطلاع دهم که یک وزیر انگلیسی گفته فقط شاه ایران در کالیبر چرچیل و دوگل است. من هم داستان را تعریف کردم.⁵⁴ علم می گوید شاهنشاه از تملق خوشش می آید، اما علتش این است که ما ایرانی ها به تملق گفتن عادت داریم.⁵⁵ علم برای مجیزگویی ادعا می کرد، دستورات شاهنشاه درست هستند. همه ما **مسئولان گه و جاسوس** فرامین اعلیحضرت را خراب می کنیم.⁵⁶

نخست وزیر نمایشی

امیر عباس هویدا می گوید در روزی که شاه او را برای نخست وزیری انتخاب کرد، به او گفت: خواهان فردی هستم که همه مسئولیت ها را به گردن بگیرد و هیچ کاری هم در دستش نباشد.⁵⁷ علم که خود شاهد مستقیم عملکرد رژیم بود، می گوید شاه به هر وزیری مستقیماً دستور می دهد که چه باید انجام دهد و روح هویدا هم خبر ندارد. این دلیل اصلی بقای بلند مدت هویدا در نخست وزیری است.⁵⁸ هویدا یک بار قصد ترمیم کابینه را داشت. شاه جلوی او را گرفت و گفت همان کابینه را دوباره اعلام کن. بعد هم به علم گفت، هویدای احمق و دیگران فکر می کنند حق دارند کابینه تعیین کنند. جلوی فضولی همه شان را گرفتم و نخست وزیر هم خودش را سریع تطبیق می دهد.⁵⁹

وقتی کابینه این گونه انتخاب می شد و هر وزیری مستقیماً کارهایش را با شاه هماهنگ می کرد، نخست وزیر و وزرا نیز برای تصویب هر قانون و مصوبه ای به نمایندگان مجلس می گفتند: قبلاً به عرض شاهنشاه رسیده است و شما نمایندگان خودمان غلط زیادی نکنید.⁶⁰

شاه مستقیماً بدون اطلاع نخست وزیر امر و نهی می کرد. علم با ذکر موارد می گوید معنای آن این بود که اولاً: نخست وزیر نباید در هیچ کاری فضولی کند. ثانیاً: شاه در مقام خدایی نشسته و زیر دستان را هر چه بیشتر پست تر و مخدول تر می کند، خشنودتر می شود.⁶¹ به نوشته علم، فقط و فقط خدا و شاه می دانند که مطابق مدیریت مخصوص شاهنشاه چرا رئیس شرکت ملی نفت نباید در مذاکرات نفتی حضور داشته باشد و از آن هم اطلاعی نداشته باشد. حتی ملائکه هم این را نمی فهمند.⁶²

وقتی علم برای زمین های ملی شده در سال ۱۳۵۲ از دولت ۸ میلیون تومان برای ثریا- همسر سابق شاه- دریافت می کند، هویدا می گوید برای ظاهرسازی که برای دولت دردرس نسازد، بنویسد دولت این مبلغ را به دربار پرداخته است. شاه به علم می گوید هویدا غلط کرده چنین درخواستی کرده است. به او بنویس **"گه خورده"** است.⁶³

علم در ۲۱ اسفند ۵۳ به شاه اطلاع می دهد که هویدا از تشکیل حزب رستاخیز و انحلال حزب ایران نوین پکر است. برای این که گمان می کرد دارای اکثریت است و خیال پردازی هایی برای آینده داشت. شاه می گوید «مطمئن هستم که هیچ گهی نمی تواند بشود».⁶⁴

به نوشته علم در اول خرداد ۵۴، هوشنگ نهاوندی اطلاع می دهد که هویدا گله مند است که چرا اساتید دانشگاه از کمی حقوق به شاه شکایت کرده اند. شاه می گوید: «**نخست وزیر گه خورده که گله مند است**».⁶⁵

نحوه برخورد شاه با نخست وزیر، وزرا، و دیگر مسئولان رژیم اش گه خوردند و غلط کردند بود. به عنوان نمونه، در ۳۰ مرداد ۱۳۴۸ عَلم به شاه خبر می دهد که رئیس سازمان برنامه و بودجه و وزیر پست و تلگراف از ترک مناقصه یک قرارداد می ترسند. شاه می گوید **گه خوردند**. ابلاغ کن هر غلطی می خواهند بکنند، اما دستور مرا اجرا کنند.⁶⁶

سیاست خارجی در چنگال شاه

سیاست خارجی، وزارت خارجه و سفرای نیز ملک طلق شاه بودند. اردشیر زاهدی داماد شاه و وزیر امورخارجه او بود. با این همه شاه به او می گفت که همه سفرای من هستند و تو حق مداخله در کار آنها را نداری.⁶⁷ وقتی سفیر ایران در روسیه گزارشی به وزارت خارجه ارسال می کند، شاه نوک وزیر خارجه را می چیند و به سفیر می گوید بیجا کرده ای گزارش مستقیم به وزارت خارجه داده ای. اصل گزارش باید به دربار باشد و رونوشت آن به وزارت خارجه ارسال شود.⁶⁸ شاه به وزیر خارجه - زاهدی- می گوید خودم خواهرم اشرف را به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل انتخاب کردم، تو در کار او فضولی نکن.⁶⁹

مورد جالبتر این که شاه ارتباط با نخست وزیر هندوستان- خانم گاندی- را مستقیماً از طریق جاسوس ایرانی سرویس اطلاعاتی انگلیس انجام می داد و می گفت وزارت خارجه هم اصلاً نباید از این امر اطلاع داشته باشد.⁷⁰

وقتی کیسینجر به تهران می آید، شاه به تنهایی با او ملاقات می کند و وزیر خارجه را راه نمی دهد. عَلم می نویسد که دلیل آن این است که کافر و گبر و یهود باید بدانند که ایران فقط و فقط یک رئیس دارد.⁷¹ شاه در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۱ به عَلم می گوید وقتی نیکسون به تهران آمد، فقط کیسینجر حضور داشته باشد و از مقامات ایرانی هیچ کس حضور نداشته باشد. عَلم هم می نویسد وضع نخست وزیر و وزیر امور خارجه برایم روشن شد. ۹ خرداد نیکسون وارد تهران می شود و به همان ترتیب با شاه ملاقات می کند. بعد از شام هویدا کیسینجر و سیسکو را به تهران گردی می برد. عَلم می نویسد برای "**کون لیزی**" و "**اظهار بندگی و چاکری برد**".⁷² شاه به وزارت خارجه دستور می دهد که غیر از من هیچ مقامی حق دخالت در سیاست خارجی را ندارد. برادر هویدا را هم توبیخ می کند که در موردی به او گزارش داده است.⁷³ وقتی شاه برای سفر قرار است به الجزیره برود، عَلم پیشنهاد می کند که وزرای اقتصاد و کشور و رئیس بانک مرکزی همراه او باشند، شاه می گوید این **خرها** هیچ فایده ای ندارند.⁷⁴

در ۱۴ خرداد ۱۳۵۳ به عَلم می گوید، سفیر من در بریتانیا (امیر خسرو افشار) خیلی زرنگ و با هوش است. به همین دلیل به شدت حالش را گرفتم تا بفهمد **هیچ گهی نیست**.⁷⁵

اردشیر زاهدی پس از برکناری از وزارت خارجه، دوباره سفیر شاه در آمریکا شد. شاه در ۳۱ شهریور ۱۳۵۴ به شدت از دست زاهدی عصبانی می شود که چرا در یک مصاحبه سخنانی متفاوت از نظرات او بیان کرده است. می گوید، اردشیر که جز مزخرف گویی چیزی نمی داند، اصلاً چرا حرف می زند؟ او فرد بی سوادی است که فقط برای جلب توجه **گنده گوزی** می کند.⁷⁶

از دو حزبی نمایشی تا تک حزبی

شاه برای ظاهر سازی نزد متحدان غربی، حزب ملیون به رهبری دکتر اقبال و حزب مردم به رهبری اسدالله علم را ایجاد کرد. علم در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ تشکیل حزب مردم را اعلام کرد. در تاریخ ۱۷ ساله این حزب ۵ نفر به دبیر کلی رسیدند: ۱- علم (۳۹-۳۶)، ۲- یحیی عدل (۴۲-۳۹) ۳- علینقی کنی (۵۰-۴۲)، ۴- ناصر عامری (تیر ۵۲ تا دی ۵۳)، ۵- محمد فضائی (تا اعلام حزب رستاخیز).

پس از انتخابات تماماً متقلبانه مجلس بیستم، شاه مجبور به ابطال انتخابات شد. علم از دبیر کلی حزب مردم استعفا کرد و به دستور شاه اقبال هم از نخست وزیری استعفا کرد. حزب ایران نوین در ۲۴ آذر ۱۳۴۲ تأسیس شد و حسن علی منصور نماینده تهران دبیرکل آن شد. در واقع این حزب جایگزین حزب ملیون اقبال شد.⁷⁷ به دستور شاه نمایندگان مجلس عضو این حزب جدید شدند. به فرمان شاه علم در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ از نخست وزیری استعفا کرد و همان روز شاه حسن علی منصور را به نخست وزیری برگزید. علم همیشه او را عامل آمریکا به شمار می آورد. با ترور حسن علی منصور، هویدا دبیرکل حزب ایران نوین و نخست وزیر شد. تا قبل از اعلام حزب رستاخیز، شاه یک نظام دو حزبی فرمایشی ساخته بود. هویدا، نخست وزیر و رئیس حزب اکثریت بود.

علم در فروردین ۱۳۵۱ به شاه می گوید مردم باید در قدرت به حساب و بازی گرفته شوند. شاه پاسخ می دهد که آری ورزشگاه کم است و باید تهیه کنیم. علم می گوید منظور من این است که مردم باید در سیاست به بازی گرفته شوند و احساس کنند که در قدرت شریک هستند. اگر نمی توانید به دلایلی انتخابات مجلس را آزاد سازید، حداقل انتخابات انجمن های شهر و ایالتی و ولایتی را آزاد سازید تا مردم به این عادت کنند. این که خطری برای رژیم ندارد. شاه می گوید در این صورت مزخرفاتی درباره گرانی خواهند گفت و این به ما صدمه می زند. علم می گوید به فرض این که سخنان نادرستی هم بگویند، «یک دریچه اطمینانی باز می شود» که جلوی خطرهای بزرگ را می گیرد. شاه می گوید به همین دلیل حزب اقلیت را ساخته ام. علم می گوید اما شیر بی یال و دم و اشکمی ساخته اید که حق هیچ گونه فعالیتی ندارد.⁷⁸

شاه در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ به علم می گوید برای این که دریچه اطمینانی بگشاییم تا خرابکاران بر اوضاع مسلط نشوند، به دکتر کنی بگو تشکیلات اقلیت را گسترش بدهد و جوان گرایی کند. علم می گوید بارها گفته اید می گشایم و سپس بسته اید. در زمستان گذشته اینها در مجلس یک انتقاد کوچک از بودجه کردند، شما به آنها ابلاغ کردید که مانند تروریستهای کمونیست با شما برخورد خواهم کرد. شاه هم می گوید، آخر مزخرف گویی کرده بودند.⁷⁹

در تیر ماه ۱۳۵۱ دکتر علینقی کنی در اصفهان یک سخنرانی کرده و دولت را ارتجاعی نامیده و می گوید اگر انتخابات شهرداریها و انجمن های ولایتی آزاد برگزار شود، حزب ما برنده خواهد شد. شاه به علم می گوید که او غلط های زیادی کرده و گه خورده اولاً: دولت من را دولت ارتجاعی نامیده است. ثانیاً: انتخابات در دوران سلطنت مرا گفته آزاد نیست. ثالثاً: چه طور می تواند در انتخابات پیروز شود؟ با پشم خایه اش؟⁸⁰ به تعبیر دیگر، مجلس و دولت و همه جا در دست خود شاه است.

علم در اول تیر ۱۳۵۲ می نویسد که دبیر کل حزب مردم از طرف نخست وزیر انتخاب شد. وقتی رهبر حزب اقلیت از سوی رهبر حزب اکثریت تعیین می شود، حزب اقلیت چه معنایی دارد؟⁸¹ در این که عامری

از دوستان هویدا بود، تردیدی نیست. اما عزل علینقی کنی و انتصاب ناصر عامری به دستور مستقیم شاه صورت گرفت. پرویز ثابتی می گوید: «کنی در چند میتینگ انتخاباتی، حرف هایی علیه هویدا و دولت او زده بود. هویدا به من گفت: "اعلیحضرت از حرف هایی که دکتر کنی زده است، بسیار بدشان آمده و می خواهند از دبیرکلی حزب مردم، برکنار بشود. فکر می کنید چه کسی برای این کار مناسب است؟" من گفتم: "خودم چطورم؟" ... هویدا گفت: "آقای کنی که یک دهم تو حرف زده، اعلیحضرت او را نمی خواهند!" ... هویدا، دوست عامری بود و به همین سبب، هویدا خودش عامری را به شاه معرفی کرد... شاه فکر می کرد هر انتقادی از دولت یعنی انتقاد کردن از شاه.»⁸²

در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۳ شاه به علم می گوید در انتخابات آینده هیچ کمکی به حزب اقلیت نمی کنم تا ببینند چند مرده حلاجند؟ علم می گوید اگر آزادی بیان وجود داشته باشد می توانند موفق شوند. شاه می گوید حق ندارند "گه زیادی" بخورند. علم هم می گوید پس "هیچ گهی نخواهند شد". علم می نویسد بدین ترتیب نخست وزیری هویدا سال ها ادامه خواهد یافت و پیش بینی من این است که بدین ترتیب، اساس رژیم و شاه به خطر خواهد افتاد.⁸³ روز بعد شاه به علم می گوید به "مردکه عامری" - دبیرکل حزب مردم- بگو در روزنامه تان نوشته اید به فرهنگی ها باید پاداش داده شود. این یعنی خرابکاری و تحریک به شورش و من شما را به خاطر این مزخرفات تنبیه خواهم کرد.⁸⁴ در ۶ خرداد ۵۳ علم به شاه می گوید عامری استدعای شرفیابی دارد. «فرمودند گه خورده! مردکه نوشته است دولت ضد انقلابی!»⁸⁵ علم به شاه توضیح می دهد که عامری چنین چیزی ننوشته است. در ۱۷ مرداد ۵۳ علم به شاه اطلاع می دهد که عامری می گوید که دولت مقرر می کند که پول که نمی توانم حزب داشته باشم. شاه پاسخ می دهد او ادعا کرده که دارای اکثریت است و دولت حق دارد بودجه اش را قطع کند. علم می گوید او به عنوان اقلیت حق انتقاد و حق هیچ گونه فعالیتی ندارد. این ادعای توخالی را هم نکنند، چه کند.⁸⁶ در ۲۱ شهریور ۵۳ عامری به علم می گوید من حق حرف زدن ندارم، پول هم ندارم، در روزنامه هم فقط و فقط باید تعریف کنیم. «به شاهنشاه عرض کن، یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!»⁸⁷

در دهم بهمن ۱۳۵۳ ناصر عامری در جریان یک تصادف در جاده رشت- بندر پهلوی کشته می شود. در اسفند ماه شاه نظام تک حزبی- حزب رستاخیز- را اعلام می کند. در شهریور ۱۳۵۴ کنفرانس آموزشی رامسر برگزار می شود. علم می نویسد اگر عامری یک هزارم این سخنان را دو سال پیش گفته بود، قطعاً زندانی می شد. یک بار گفته بود که با وجود درآمدهای نفتی می توان تحصیلات را مجانی کرد. شاه می خواست او را زندانی کند. من با خواهش و تمنا جلوی این کار را گرفتم و دو سه ماه بعد هم این اتفاق افتاد.⁸⁸

در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ شاه با اعلام تأسیس حزب رستاخیز، نظام دو حزبی فرمایشی و نمایشی را به نظام تک حزبی تبدیل کرد تا خیال همه را راحت سازد. هویدا- نخست وزیر و دبیرکل حزب ایران نوین- را هم به دبیر کلی حزب رستاخیز منصوب کرد. علم که گمان می کرد بدین ترتیب، دوران هویدا به سر آمده و حتی احتمال می داد که خودش مجدداً به نخست وزیری از سوی شاه انتخاب شود، ضمن تملق گویی فراوان از کار تازه شاه نوشت: «بیچاره ناصر عامری دبیرکل سابق حزب مردم که یک ماه قبل در اکسیدان اتومبیل کشته شد، آن قدر عاجز شده بود که دائماً التماس می کرد: یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!»⁸⁹

در ۲۶ اسفند ۵۳ شاه به علم می گوید الف- دانشجویان عضو حزب رستاخیز شوند. ب- عناصر حزب رستاخیز در رأس امور دانشگاهی قرار گیرند. پ- اساتید نامطلوب هم با احترام از دانشگاه ها اخراج شوند.⁹⁰ در ۲۳ فروردین ۵۴ علم به شاه می گوید مردم انتظار دارند چهره های تازه ای در حزب بر سر

کار آیند و شاه آن را رد کرده و علم می نویسد فهمیدم که برنامه دور و دراز است. در ۹ اردیبهشت شاه می گوید تا یک سال و نیم دیگر هویدا دبیرکل حزب خواهد بود، و تازه هویدا خوشش نیامد. در ۱۰ اردیبهشت کنگره انتصابی برای تصویب اساسنامه موقت افتتاح می شود. به نوشته علم، «به صحنه سازی بیشتر شباهت داشت تا یک جریان واقعی.»⁹¹

شاه به حزب رستاخیر دستور داد برای انتخابات مجلسین در پایان خرداد، برای هر حوزه سه نامزد معرفی کنند تا مردم یکی را انتخاب کنند. شاه که آزادی بیان نمایندگان حزب خود ساخته را تحمل نمی کرد، در پایان ۳۱ خرداد ۵۴ - روز برگزاری انتخابات- به علم گفت سریع به جمشید آموزگار- وزیر کشور- تلفنی بگو «چرا این قدر بی ربط و مهمل حرف می زنی؟ چه طور می گویی رویه وکلای آینده معلوم نیست چه خواهد بود؟ مگر اینها وکیل حزبی نیستند؟ مگر وکیل حزبی می تواند از خط مشی حزب انحراف حاصل کند.»⁹²

سیاست خارجی و دفاعی و امنیتی و... در انحصار شاه بود. فقط نمایندگان و دولت در امور اقتصادی حق اظهار نظر داشتند. در این مورد هم باید در چارچوب "اصول انقلاب شاه و ملت" سخن می گفتند. که آن هم دقیقاً روشن نبود که چیست و کوچکترین اظهار نظری شاه را عصبانی می کرد. سپس به دستور شاه، دو جناح پیشرو و سازنده به رهبری جمشید آموزگار و هوشنگ انصاری در حزب تشکیل شد. بسیاری از نمایندگان مجلسین قصد داشتند به جناح آموزگار بپیوندند و در یک میهمانی شام احساسات خود را به او ابراز داشتند. شاه به شدت عصبانی شد و هویدا و آموزگار را احضار کرد و در مورد آن میهمانی هم به آنان هشدار داده و می افزاید: «یک چیزی را به شما بگویم. دوران مصدق گذشته و دیگر تکرار نخواهد شد.»⁹³ آن گاه شاه به بیشتر سناتور ها دستور می دهد تا به جناح هوشنگ انصاری بپیوندند.

علم در ۱۹ تیر ۵۴ به شاه می گوید، گروهی از دانشگاهیان عضو حزب به این فرایند اعتراض کرده و می گویند، الف- جناح های حزب باید به طور طبیعی از داخل حزب می رویید، نه اینکه با فرمان از بالا توسط دو وزیر تشکیل شود. ب- جمشید آموزگار و هوشنگ انصاری هر دو مشهور به آمریکایی بودن هستند. پ- دانشگاهیان یاد شده قصد دارند یک گروه مستقل به نام هواداران عقل در حزب تشکیل دهند. شاه در پاسخ می گوید دانشگاهیان گه خورده اند که قصد دارند جناح مستقلی در حزب رستاخیز درست کنند و می گویند دو وزیری که توسط ما رهبر دو جناح حزب شده اند آمریکایی هستند. این چس فیل ها حتماً به یکی از همین دو جناحی که من تعیین کرده ام، بپیوندند.⁹⁴

در ۱۵ شهریور ۱۳۵۵ شاه به علم می گوید پدر سگ فرنگی از من انتقاد می کند که چرا به مردم دموکراسی نمی دهم. علم به شاه می گوید شاهنشاه دارای قدرت مطلق و شجاعت هستند. مردم را به نوعی در امور مشارکت دهید تا اوضاع بهتر شود. شاه می گوید پس حزب رستاخیز را برای چه ساخته ام؟⁹⁵

در همین اوضاع، دکتر مظفر بقایی در تلگرافی به شاه ضمن مخالفت با تشکیل حزب رستاخیز، می نویسد که تمرکز امور در یک فرد برای آینده کشور و استمرار حکومت خطرناک است. شاه می گوید، بچه های آمریکایی کنار مظفر بقایی گوزیده اند و او بوی آن را استشمام کرده و اعلامیه علیه حزب رستاخیز و تمرکز قدرت در دست ما داده است.⁹⁶

حزب، حزب شاه بود. همه چیزش را هم شاه تعیین می کرد. دستور داد برای حزب رستاخیز فلسفه ای بنویسند. این مسئولیت به دکتر محمد باهری- که در جوانی عضو حزب توده بود و در این زمان معاون کل

دربار بود- واگذار شد. او به همراه تعداد زیادی شروع به نوشتن فلسفه حزب مطابق میل شاه کردند. در ۲۱ مرداد ۱۳۵۵ علم متن را به شاه می دهد. در ۲۳ مرداد شاه به علم می گوید که بسیار مغلق نوشته است.⁹⁷ در ۳۰ مرداد شاه به علم می گوید به باهری بگو که این یک متن کمونیستی است. علم پاسخ می دهد که خودتان دستور دادید که با زبان آنها باید روی دست گروه های کمونیستی بلند شد.⁹⁸ در ۲۴ شهریور شاه دوباره اعتراض می کند که فلسفه ای که برای حزب نوشته اند کمونیستی است. از دیالکتیک و انقلاب دائمی سخن می گوید. علم می گوید مطابق فرمایشات خودتان تهیه شده است. اما شاه به صراحت می گوید: «مبتکر انقلاب منم و من می خواهم آن چه در دل من هست پیاده شود، نه آن چه در فکر محدود باهری و همکارانش می گذرد.»⁹⁹ در ۴ آذر شاه می گوید ریچارد هلمز- رئیس سابق سازمان سیا و سفیر وقت آمریکا در ایران- از او پرسیده است که چرا جمشید آموزگار را برای ریاست حزب رستاخیز انتخاب کردید؟ شاه سه دلیل ذکر می کند. مهمترین آنها این است که آموزگار تشکیلاتی است و من قصد دارم به حزب تشکیلات بدهم.¹⁰⁰

شاه کشور را تک حزبی کرد. حزب هم، حزب او بود. فلسفه اش باید مطابق میل او که رهبر و مبدع انقلاب بود نوشته شود. دبیرکل و رهبران جناح های حزب را هم خودش انتخاب می کرد. به نمایندگان مجلسین هم دستور می داد که عضو کدام جناح بشوند. این نیز بخش دیگری از ساز و کار دیکتاتوری شاه بود.

دانشگاه ها

مخالفت و اعتراض دانشجویان به وضعیت موجود و عملکرد رژیم مطلقاً برای شاه قابل فهم نبود. گویی آنها در دو دنیای به کلی متفاوت و متعارض زندگی می کردند که هیچ گونه راهی به هم نداشتند. به همین دلیل شاه با ساده کردن مسأله، کل اعتراضات دانشجویی را به گردن شوروی، انگلیس و بعضاً آمریکا می انداخت.

در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۶ اعتراض ها و اعتصابات دانشجویی به بهانه شهریه آغاز می شود. علم می گوید قرار شد شهبانو به آنها وام بدهد تا اعتراض ها خاموش شوند. او در ۱۶ و ۱۷ اردیبهشت از تشدید اعتصابات دانشجویی سخن گفته و می افزاید که دانشجویان در و پنجره ها را شکسته اند. در ۱۸ اردیبهشت نیز می نویسد که اعتصاب دانشگاه پایان یافت. شاه به آلمان غربی رفته و دانشجویان در ۶ خرداد تظاهرات وسیعی علیه او به راه می اندازند. در ۷ خرداد علم تلگرافی به شاه در مورد اعتصاب دانشگاه تبریز ارسال می کند. در تظاهرات برلین علیه شاه یک نفر کشته می شود و تبلیغات وسیع جهانی علیه شاه آغاز می شود. علم در ۱۳ خرداد می نویسد که این پدر سوخته های معترض از کمونیست ها، جمال عبدالناصر و حتی آمریکا پول گرفته اند علیه شاه تظاهرات کنند. در ۱۴ خرداد ضمن بیان تبلیغات تظاهرات آلمان، می گوید "در دانشگاه تهران اعتصاب است." نکته مهم سپس ذکر می شود: هیچ مرکز تفکر، مطالعه و تحقیق در رژیم برای این امور وجود ندارد تا راهی جلوی پای ما بگذارد. مگر «چه قدر ممکن است بار روی شانه یک نفر [شاه] گذاشت؟»¹⁰¹

در غیاب شاه- تعطیلات زمستانی در سوئیس- در اول اسفند ۴۶ دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز اعتصاب می کنند. علم دستور اخراج تحریک محرکین را صادر می کند. روز بعد کار بالا می گیرد و علم دستور می دهد «محرکین دستگیر و کار در نطفه خفه بشود و دانشگاه را فعلاً تعطیل نمایند.» هویدا از دستور علم می ترسد و علم به او می گوید من قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را نیز سرکوب کرده ام، مسئولیت با من است.¹⁰² در ۳ خرداد علم می نویسد که با قاطعیت من اعتصاب پایان یافت و دستور دادم محرکین به خدمت سربازی اعزام شوند. روز بعد با نصیری رئیس ساواک درباره اخراج دانشجویان صحبت کرده و

تلگراف مفصلی برای شاه ارسال می کند و می نویسد "تحریک عمومی دانشجویان، در سراسر کشور" ممکن است به تحریک علی امینی و متحدان غربی ایران باشد.¹⁰³ در ۵ خرداد با حضور نخست وزیر به شهربانی دستور می دهند با "تحریکاتی [که] در سراسر مملکت هست" برخورد کند. در ۶ خرداد در دانشگاه پهلوی شیراز شهربانی وارد عمل شده و ۲۶۰ دانشجوی معترض را بازداشت کرده و ۲۲۰ نفر آنان را به سربازی اعزام می کند. محرکان اصلی نیز تحویل دادگاه نظامی می شوند. در ۸ اسفند تصمیم به بازداشت علی امینی گرفته می شود. در ۹ اسفند علم با سفیر آمریکا ملاقات می کند و او می گوید دولت آمریکا نه با امینی ارتباط دارد و نه با تظاهر کنندگان. سپس می افزاید: «امروز سیاست ما جز پشتیبانی از شاهنشاه چیز دیگری نیست.»¹⁰⁴ در ۱۳ اسفند علم می نویسد "دانشگاه تهران هم شلوغ است" و دستگاه های رژیم، علی امینی و کمپانی های نفتی را عامل آن به شمار می آورند. ۱۶ اسفند علم می نویسد همچنان دانشگاه شیراز شلوغ است و من اتمام حجت کرده ام. ۲۱ اسفند شاه و شهبانو از تعطیلات زمستانی اروپا به ایران باز می گردند. در ۲۲ اسفند به شاه گزارش می دهد که یک هسته کمونیستی دانشجویان را آلت خود کرده بود. در ۲۴ اسفند علی امینی طی نامه ای به کلی اتهام نقش خود در اعتراض ها و اعتصابات دانشجویی را انکار می کند.

چندی بعد جنیش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه آغاز می شود. شاه در ۸ خرداد ۱۳۴۷ می گوید کار یهودی ها و آمریکایی هاست. علم می گوید کار کمونیست هاست.¹⁰⁵ روز بعد شاه به علم می گوید باید قبل از این که دانشجویان خواهان حق اظهار نظر در مورد امور دانشگاه ها شوند، اصلاحاتی انجام دهیم.¹⁰⁶ در ۱۱ تیر ۴۷ شاه به علم می گوید در وسط تابستان همه رؤسای دانشگاه ها باید استعفا دهند تا به جای آن ها رؤسای جدیدی منصوب کنم.¹⁰⁷ در ۱۳ تیر شاه به علم می گوید رئیس و استاد دانشگاه را خودم انتخاب کرده ام. از فضل الله رضا- رئیس جدید دانشگاه آریامهر- بپرس چرا استاد منتخب مرا اخراج کرده است؟ علم می گوید رئیس دانشگاه منصوب شما باید دارای اختیار باشد، اما شاه از نظر او خوشش نمی آید.¹⁰⁸

در زمستان ۱۳۴۸ شاه به مدت ۴۵ روز به تعطیلات رفته و در سنت موریتز اقامت دارد. دولت با هماهنگی شاه بلیط اتوبوس ها را سه برابر می کند. دانشجویان اعتصاب کرده و مردم از آنها حمایت می کنند. دانشجویان در و پنجره اتوبوس ها را می شکنند. شاه به هویدا می گوید باید این ها را سرکوب کنید، در برابر بلوا نباید تسلیم شد. علم با شاه صحبت می کند که همه مردم حامی دانشجویان هستند. به جای سرکوب، تصمیم دولت را لغو فرمایید. شاه هم این پیشنهاد را می پذیرد. علم می افزاید، اولاً خدا را شکر که چون شاهنشاه در سفر خارج هستند به گردن شاه نیفتاد. ثانیاً: میان تصمیم گیری ها هیچ گونه هماهنگی وجود ندارد و «من واقعاً نگرانم که عاقبت کار چه می شود.»¹⁰⁹ در ۱۳ اسفند که شاه به کشور باز می گردد، علم می نویسد اگر شاه عقب نشینی نمی کرد، خطرات بزرگی برای کشور به وجود می آمد. اما با عقب نشینی هم «راه برای هزار جور آشوب های دیگر در دانشگاه ها باز شده است.» یکی از علل این امر، اقامت بلند مدت شاه در خارج است.¹¹⁰ در ۲۸ اسفند هم درگیری نظامی با عراق و تصمیم گیری در خصوص واگذاری بحرین را دلیل عقب نشینی شاه ذکر می کند.

در فروردین ماه ۱۳۴۹ با دستور شاه یک سرتیپ به ریاست بیمارستان پهلوی منصوب می شود. علینقی عالیخانی- رئیس دانشگاه تهران- به همین دلیل استعفا می دهد. شاه به علم می گوید غلط کرده استعفا داده است.¹¹¹ در ۲۴ فروردین ۱۳۴۹ شاه ناراحتی فوق العاده خود را از شعارهای ضد اسرائیلی دانشجویان اعلام می کند. در ۱۲ خرداد ۴۹ اعتراض های دانشجویی دانشگاه پهلوی شیراز شروع می شود و علم ضمن پیگیری کار، ساعتی یک بار وضعیت را به شاه گزارش می کند. در آذر ۴۹ دانشجویان در اعتراض به وضعیت سیاسی و در مخالفت با رژیم اعتصاب می کنند. علم در ۱۲ آذر می نویسد «شاهنشاه عصبانی

هستند.» اعتراض های دانشجویی سراسر کشور همچنان ادامه می یابد. دانشجویان این شعر را می خواندند: «من اگر بنشینم، تو اگر بنشینی، چه کسی بر خیزد؟/ من اگر بر خیزم، تو اگر بر خیزی همه بر می خیزند.» شاه در ۴ دی می گوید اینها انقلاب سفید ما را قلابی قلمداد می کنند و خواهان انقلاب خونین و سرخ هستند. «این خیانت به کشور است.»¹¹² در ۱۲ دی عالیخانی درخواست می کند که دانشکده فنی را باز کند. شاه می گوید: «مانع ندارد، بکند ولی اگر در دانشگاه مخصوصاً در پردیس شاهرضا اتفاقی افتاد که بوی سیاسی بدهد، آن جا را اشغال می کنیم.» شاه می گوید توده ای های چینی تمامی دانشگاه های کشور را به هم ریخته اند.¹¹³ شاه که اعتراض های بر حق دانشجویی را نمی پذیرفت، دائماً آن ها را به گردن توطئه گران خارجی می انداخت.

در ۷ خرداد ۱۳۵۱ دانشکده فنی دانشگاه تهران دوباره شلوغ می شود. شاه دستور می دهد سخت گیری کنید، اما دانشکده را تعطیل نکنید. در ۱۰ خرداد شاه و نیکسون و هیئت همراه رئیس جمهور آمریکا به طرف فرودگاه می روند که آنها به آمریکا باز گردند. وقتی از کنار خوابگاه دانشجویی رد می شوند، دانشجویان به سمت آنها سنگ پرتاب می کنند. یکی از سنگ ها به اتومبیل علم می خورد ولی هیچ سنگی به اتومبیل نیکسون و شاه اصابت نمی کند.¹¹⁴ در ۱۴ مرداد شاه به علم می گوید به دولت بنویس هزار ملیون تومان برای دانشگاه آریامهر و پهلوی اختصاص دهند، «گو این که چه خائن هایی در این دو دانشگاه دستگیر کردیم!»¹¹⁵ در ۸ آبان شاه به علم اطلاع می دهد که دانشگاه آریامهر مشکل پیدا کرده و رئیس شهربانی آنجا گیر کرده است. در ۸ آذر علم به شاه می گوید سید حسین نصر- رئیس دانشگاه آریامهر- گزارش داده که فقر میان دانشجویان بسیار گسترده است. از سوی دیگر، تعداد دانشجویان قشری متعصب هم زیاد است. شاه می گوید، قطعاً این ها کمونیست هایی هستند که خود را مسلمان قشری قلمداد می کنند. همان "مارکسیسم اسلامی" است. "بگو خیلی خیلی در این زمینه مطالعه و احتیاط بکن." در ۴ بهمن ۵۱ در دانشکده ها تظاهرات می شود. یک پسر انگلیسی که قبلاً معلم زبان ولیعهد بود، نیز در آن شرکت داشت. شاه و دولت فوری تظاهرات را تحریک انگلیس قلمداد می کنند.¹¹⁶

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۲ علم به شاه می گوید که هوشنگ نهاوندی اطلاع داده که گارد دانشگاه بدون دلیل دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار داده است.¹¹⁷ شاه می گوید چون دولت هویدا نهاوندی را به بازی نمی گیرد، او بدبین است. در ۱۲ اردیبهشت شاه به علم می گوید به رئیس دانشگاه تهران بگو **خودم [شاه] به گارد دستور دادم دانشجویان را کتک بزنند.**¹¹⁸ در ۱۷ شهریور باهری گزارش ۳ هزار صفحه ای به شاه ارائه می کند که مطابق آن دانشجویان اصلاً دل به کشور ندارند. علم می نویسد علت بی تفاوتی عمومی این است که دانشجویان مطلقاً در هیچ چیز کشور مشارکت ندارند. همه مردم که نمی توانند منحرف باشند.¹¹⁹

در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ شاه و علم در مورد علل ناراحتی و اعتراض جوانها و دانشجویان بحث می کنند. علم دلایلی بر می شمارد. از جمله این که به نحو بسیار بدی کل دستگاه تبلیغاتی در حال تملق گویی اعلیحضرت همایونی هستند.¹²⁰ در ۲۱ خرداد شاه در مورد اعتراضات دانشجویی موجود می گوید که جای تعجب است که با این همه کار باز هم بدخواهان در دانشگاه ها وجود دارند.¹²¹ در آستانه سالگرد ۱۶ آذر، در ۱۲ آذر اعضای حزب هویدا به دانشگاه می روند تا دانشجویان معترض را تنبیه کنند. شاه می گوید خوب نیست از خارج دانشگاه برای این کار وارد شوند.¹²² اعتراض های دانشجویی ادامه دارد و شاه به علم می گوید به دو دلیل به شدت عصبانی است. اول- چرا دانشجویان حس وطن پرستی ندارند. دوم- چرا مسؤولان دانشگاه ها قادر به شناسایی این خرابکاران نیستند. فوری با ساواک و مسؤولان انتظامی در مورد شناسایی آنها اقدام کنید.¹²³ رئیس دانشگاه تهران دوباره به استفاده از اعضای حزب حاکم برای

سرکوب دانشجویان اعتراض می کند. شاه می گوید: «به نهاوندی بگو **خودم [شاه] دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه و هر کس هم فضولی کرد بزنند (با عصبانیت زیاد).**»¹²⁴ در ۴ اسفند شاه دوباره دستور می دهد که نسبت به دانشجویان معترض «**باید شدت عمل به خرج بدهند.**»¹²⁵ در ۵ اسفند علم به شاه می گوید با حمله همه روزنامه ها به دانشجویان معترض، دانشگاه هایی هم که شلوغ نیستند، برای همبستگی شلوغ می شوند.¹²⁶ در ۱۱ اسفند شاه حزب رستاخیز را اعلام می کند و در ۲۶ اسفند دستور می دهد که دانشجویان در سراسر کشور بروند و عضو حزب بشوند و اساتید نامطلوب هم از دانشگاه ها اخراج بشوند.¹²⁷

در ۲۸ فروردین ۱۳۵۴ شاه با تعجب و ناراحتی می گوید که دیروز در یک جلسه هزار نفری دانشجویان در تهران، ۶۰۰ نفر ایستاده و برای شهادی خرابکارانی که چند افسر را کشته اند، ادای احترام کرده اند. علم می گوید آنها را شست و شوی مغزی داده اند. شاه می پرسد چرا ما قادر به شست و شوی مغزی دانشجویان نیستیم؟ علم پاسخ می دهد که این مربوط به عجز دستگاه های ماست.¹²⁸ در ۵ اردیبهشت شاه دوباره عدم رضایت خود را از هماهنگی دانشجویان با تروریستها اعلام می کند. علم می گوید عده ای از آنها مأمور آمریکا و انگلیس هستند. برخی دیوانه و برخی دیگر اسیر احساسات و شور جوانی هستند.¹²⁹ روز قبل از کنفرانس آموزشی رامسر، هویدا در ۷ شهریور گزارش حزب رستاخیز علیه دانشگاه ها را به شاه ارائه می کند. در ۸ شهریور گزارش "بسیار تند" حزب در کنفرانس قرائت می شود. شاه هم با "صراحت و شدید" سخنرانی می کند.¹³⁰ در ۲۷ شهریور علم متن نهایی پیام آغاز سال تحصیلی شاه را به او ارائه می کند. می گوید دانش آموزان را به ورود به حزب رستاخیز تشویق کرده اید و این برای سن آنها زود است. شاه می گوید آخر همین ها وقتی وارد دانشگاه ها می شوند، بیش از بقیه باعث زحمت و اعتراض می شوند.¹³¹

در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ شاه به علم می گوید تعجب می کنم چرا دانشجویان در دانشگاه ها مارکسیستهای اسلامی- که "چهار تا آدم پدر سوخته جاسوس" اند- را سرکوب نمی کنند. آخوندی که دیگر وجود ندارد. علم پاسخ می دهد که «روحیه آخوندی هنوز هست.»¹³² وقتی دانشجویان رئیس دانشکده بابلسر را کتک می زنند، شاه درد دل اصلی اش را بیان می کند. در ۱۵ اردیبهشت می گوید: «**جای تعجب است که ما بالاخره نتوانسته ایم این دانشگاه ها را اداره کنیم.**»¹³³ در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ شاه به علم می گوید دانشجویان دانشگاه تهران از اعتصاب کارگران کارخانجات چیت سازی کرج حمایت کرده اند. تحقیق کن علت حمایت آنها چیست؟¹³⁴ در درگیری نیروهای انتظامی با چریکهای فدایی خلق در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۵، در تهران و رشت و قزوین ۲۱ نفر از فداییان و ۴ نفر از مأمورین انتظامی کشته می شوند. دانشجویان از چریکها حمایت می کنند. شاه به علم می گوید به رئیس احمق دانشگاه تهران بگو چگونه از دانشجویان طرفدار تروریستها دفاع می کند؟ اگر تمام خرابکاران را گیر نیابید، پدر شما را در خواهم آورد.¹³⁵ به دنبال همین رویدادها، شاه در ۲ خرداد می گوید، زندگی خاک بر سر رؤسای دانشگاه ها چه لذتی دارد وقتی به کشورشان نمی اندیشند و از تروریستها می ترسند؟¹³⁶ در مورد تعداد افرادی که در تظاهرات دانشجویان شرکت می کردند، میان گزارش های ساواک و رؤسای دانشگاه ها اختلاف وجود دارد. ساواک در اولین گزارش به شاه گفته بود که هزار نفر در تظاهرات شرکت داشتند. رؤسای دانشگاه ها گزارش بسیار اندکی می دادند. شاه در ۶ خرداد به علم می گوید، «فعلاً به ساواکیها بگو اگر معلوم شد گزارش غلط داده اید، شدیداً تنبیه می شوید.»¹³⁷ در ۹ خرداد نیز شاه می گوید، من به هویدا دستور دادم نسبت به دانشجویان معترض سخت گیری کند. به ساواک هم بگو اگر درباره دانشگاه ها گزارش غلط بدهند، پدرشان را در می آورم.¹³⁸

این گزارش نشان می‌دهد که دانشگاه نیز در چنگال شاه قرار داشت. اعلیحضرت؛ همسر، فرزند، خواهران و برادرانش را به ریاست هیئت امنای دانشگاهها منصوب می‌کرد. تمامی رؤسای دانشگاهها را خود منصوب می‌کرد. فرماندهی سرکوب اعتراض‌های دانشجویی را هم خود بر عهده داشت. این نیز بخش دیگری از حکمرانی مطابق میل خودسرانه شاه بود.

روزنامه و کتاب و روشنفکران

رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها تماماً حکومتی و بله قربان‌گو بودند. هر گاه رسانه‌های غربی یا یک دولت خارجی چیزی علیه حکومت شاه می‌گفت، شاه سریع دستور می‌داد که روزنامه‌های داخلی فلان و بهمان در پاسخ بنویسند. علم هم به شاه می‌گفت که غربی‌ها می‌دانند که روزنامه‌های ما دولتی هستند و آن چه می‌نویسند مواضع حکومت است. شاه می‌گفت، چه بهتر. بگذارید بفهمند که اگر به رویه خود ادامه دهند، روابط اقتصادی مان را با آنها قطع می‌کنیم. نفت به آنها نمی‌فروشیم و اسلحه از آنها نمی‌خریم. این نوع برخورد با غرب و شوروی بود. به عنوان نمونه به موارد زیر بنگرید:

در ۲۰ شهریور ۱۳۴۶ بی‌بی‌سی فارسی با یک دانشجوی مقیم لندن مصاحبه کرده و او نقدهایی ایراد می‌کند. شاه به شدت عصبانی شده و از طریق هویدا "پیام شدیدی" به سفیر انگلیس می‌دهد.¹³⁹

در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ تایمز لندن در مقاله‌ای می‌نویسد جوانهای محکوم به اعدام ایران، به دلیل فقر اعدام می‌شوند. شاه به علم می‌گوید به روزنامه‌های ما بگو به انگلیس حمله کنند. علم می‌گوید ولی آنها به روزنامه‌های ما هیچ اهمیتی نمی‌دهند. شاه می‌گوید چون روزنامه‌های ما دولتی هستند، اگر زیاد بنویسند، بالاخره آنها اهمیت خواهند داد.¹⁴⁰ در ۱۴ خرداد ۵۱ اکونومیست در مقاله‌ای نوشته که محاکمات مخالفان در ایران سری برگزار می‌شود. شاه به شدت عصبانی می‌شود. در ۱۶ خرداد به علم می‌گوید مقاله اکونومیست را خواندی؟ علم می‌گوید بله، اتفاقاً درست نوشته است. شاه بیش از پیش عصبانی می‌شود. در ۱۷ خرداد به علم می‌گوید به سفارت انگلیس اطلاع بده به روزنامه‌ها می‌گویم پدر شما را در آورند. مهم نیست که روزنامه‌های ما در کشور شما تأثیری ندارند، اما انگلیس را در ایران خراب می‌کنند.¹⁴¹ پس از چند مقاله دیگر نشریات انگلیس، شاه در ۳۰ شهریور ۵۱ سفیر انگلیس را احضار کرده و شخصاً به او می‌گوید اگر قرار است رابطه صمیمانه و ویژه ایران انگلیس حفظ شود، دولت انگلیس باید دخالت کند و «نگذارید که روزنامه‌های شما یا بی‌بی‌سی این جور کثافتکاری‌ها بکنند».¹⁴²

نیوزویک در مهر ماه ۱۳۵۳ ضمن تجلیل از شاه، از ساواک هم انتقادهایی می‌کند. شاه عصبانی شده و می‌گوید در رسانه‌های ایران بنویسید به خاطر بالا بردن قیمت نفت کون آمریکایی‌ها سوخته که نیوزویک از ساواک انتقاد کرده است.¹⁴³ به دستور شاه رسول پرویزی پاسخی تهیه می‌کند. شاه پاسخ را می‌بیند و خود همه آن را اصلاح می‌کند. علم پس از شرح ماجرا می‌نویسد: «من این جزئیات را می‌نویسم که خواننده عزیز بداند کشورداری در این روزهای پر آشوب یعنی چه».¹⁴⁴ به تعبیر دیگر، کشورداری یعنی دخالت شاه در جزئیات پاسخ‌گویی به مطبوعات غربی. بعد هم مقاله تایم منتشر می‌شود که نوشته بود در ایران ۴۰ درصد ثروت در دست ۱۰ درصد است و این شاه را ناراحت کرده بود.¹⁴⁵

در ۱۱ خرداد ۱۳۵۵ شاه به علم می‌گوید، گاردین و تایمز و بی‌بی‌سی گفته‌اند ایران دارای رژیم خفقان‌آوری است و نباید به آنها اسلحه فروخت. سریع سفیر انگلیس را احضار کن و بگو با این دیدگاه شما، ما

چگونه می توانیم از شما سلاح بخریم و مطمئن هم باشیم که فروش سلاح تداوم خواهد یافت. بدین ترتیب نارچار هستیم خرید سلاح از انگلیس را متوقف سازیم. علم می گوید چشم، ولی با قدرت فائقه و مطلقه شاهنشاه نیازی نیست که ما با مخالفان این گونه رفتار کنیم تا آنها بگویند ما رژیم خفقان آوری هستیم.¹⁴⁶ در ۳ تیر ۵۵ شاه به علم می گوید فاینشال تایمز و بی بی سی گفته اند در ایران فقر و بدبختی زیاد است. «فقر کجاست؟... به سفیر انگلیس بگو، این هماهنگی بین دستگاههای شما را بر علیه ایران، ما نمی توانیم نادیده بگیریم.»¹⁴⁷ شاه در ۲۹ شهریور می گوید آمریکایی ها مردمانی احمق هستند. مردکه پدر سوخته از ما پول می گیرد، از او اسلحه می خریم و از منافع اش دفاع می کنیم، باز هم نیویورک تایمز و واشنگتن پست از ما انتقاد می کنند که رژیم دیکتاتوری و مطلقه هستیم. این جامعه احمق آمریکا یک جنگل مولاست.¹⁴⁸ در ۵ آذر ۱۳۵۵ یک روزنامه نگار آمریکایی با علم دیدار کرده و انتقادهای خود را از حکومت ایران بیان می کند. علم به او می گوید، همه پشت و حامی شاه هستند. فقط کمونیست ها زندانی هستند و فقط تعدادی عن تلکتونل پدر سوخته گه زیادی می خورند و نق می زنند. شاه به علم می گوید: خیلی خوب گفتی. طی چند سال قرار است ۵۰ میلیارد دلار از آمریکا سلاح خریداری کنیم. مگر آمریکا می تواند از این میزان پول بگذرد؟¹⁴⁹

در خرداد ۱۳۵۶ روزنامه تایمز نوشته ایران در جست و جوی دموکراسی. شاه ناراحت شده و می گوید من بزرگترین دموکراسی را به وجود آورده ام.¹⁵⁰

در داخل رابطه شاه با رسانه ها ، روشنفکران و حوزه فرهنگ، رابطه ارباب و رعیتی بود. شاه از همان ابتدا به دنبال خرید روزنامه ها و روزنامه نگاران بود. برای این که روزنامه ای از آن خود داشته باشد که میل خودسرانه او را پیش برد، مصطفی مصباح زاده را کشف کرد و ۲۰۰ هزار تومان به او داد تا روزنامه کیهان را تأسیس کند. شاه هم سهم خود در کیهان را به ارتشبد حسین فردوست بخشید که او هیچ گاه از آن استفاده نکرد. علی اصغر امیرانی، سر دبیر مجله خواندنی ها نیز در تمام دوران سلطنت با شاه در ارتباط بود و از شاه دفاع می کرد. به برخی روزنامه نگاران نیز پول مستقیم پرداخت می کرد.

دخالت شاه در روزنامه ها حدی نداشت. مصباح زاده می نویسد هویدا او را به نخست وزیری دعوت کرد و از او خواست که امیر طاهری را سردبیر روزنامه کیهان کند. او به هویدا می گوید از سردبیر فعلی کیهان- دکتر سمسار- که ۲۰ سال است این مسئولیت را بر عهده دارد، "کمال رضایت را دارم." دوباره هویدا او را می خواهد می گوید انتصاب امیر طاهری به سردبیری کیهان چه شد؟ مصباح زاده می خواهد عذری بیاورد، اما هویدا «سرش را بلند کرد و عکس شاه را نشان داد و گفت این خواهش من نیست، ارباب این طور می خواهد. من گفتم اگر امر اعلیحضرت است پس باید اجرا کرد.» مصباح زاده برای اطمینان خاطر به سراغ علم می رود. علم با شاه صحبت کرده و سپس به مصباح زاده می گوید: «آن موضوع را ارباب می خواهد. مثل این که چاره ای نداری... به این ترتیب، امیر طاهری سردبیر کیهان شد.»¹⁵¹

علم نیز در این مورد می نویسد: «صبح شرفیاب شدم... موضوع دیشب کیهان را که عرض کردم، بیچاره مصباح زاده در تاریکی است، تقصیری ندارد. مدیر فعلی آن جا [امیر طاهری] هم که دوست آن چنانی نخست وزیر است و خودش تعیین کرده و شاهنشاه هم که تأیید فرموده اید. مدتی خندیدیم.»¹⁵²

صاحبان روزنامه های کیهان (مصطفی مصباح زاده) و اطلاعات (عباس مسعودی) از مقامات حکومتی بودند. هر دو سناتور بودند. این دو همزمان با انتشار روزنامه هایشان، برای شاه کارهای دیپلماتیک هم انجام می دادند. عباس مسعودی در ۲ خرداد ۱۳۴۸ به حضور شاه رسیده و گزارش سفر به شیخ نشین های

خلیج فارس را ارائه می کند.¹⁵³ در ۱۰ خرداد ۱۳۴۹ مسعودی در شام کاخ اشرف به شاه اطلاع می دهد که شخصی که قرار بوده از کویت بیاید، سفرش عقب افتاده است. شاه هم خیلی خوشحال می شود. وزارت خارجه که هیچ، علم که حضور داشت نیز می نویسد: «من ندانستم که این شخص کیست و چیست و مأموریت او چه بوده است.»¹⁵⁴ در ۱۶ خرداد ۱۳۴۹ در شام کاخ مادر شاه، مسعودی جواب نامساعد شیخ شارجه درباره ابوموسی را به اطلاع شاه می رساند و شاه بسیار عصبانی می شود.¹⁵⁵

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۱ مصباح زاده گزارش ملاقات کاسیگین- نخست وزیر شوروی- با خودش را به اطلاع می رساند. کاسیگین دو خواسته از روزنامه کیهان داشته که در مورد موضع شوروی درباره نزاع ایران و عراق چه بنویسد.¹⁵⁶ وقتی در ۱۱ خرداد ۱۳۵۱ علم از سوی شاه به سفیر شوروی در مورد حمایت آنها از عراق در مواجهه با ایران گلایه می کند، او پاسخ می دهد که نخست وزیر ما که موضع مان را به مصباح زاده گفته بود تا به اطلاع شاهنشاه برساند.¹⁵⁷ در ۳۰ مهر ۱۳۵۲ مصباح زاده با علم دیدار کرده و گزارشی از مطالبی که باید در کیهان اینترنشنال می نوشت، به او ارائه می کند.¹⁵⁸

این دو نه تنها در شب نشینی های شاه حضور داشتند، بلکه مستقل از وزارت خارجه، برای شاه فعالیت های دیپلماتیک انجام می دادند. لذا، روزنامه هایشان هم کاملاً در خدمت میل خودسرانه شاه بود. در مهمانی کاخ مادر شاه، خاندان سلطنتی در یک سالن و مهمان ها در سالن دیگر شام می خوردند. در شام ۱۵ خرداد ۱۳۵۳ شاه با عصبانیت در حضور خاندان سلطنتی به علم می گوید مسعودی می خواهد شرفیاب شود. ولی من او را نمی پذیرم. روزنامه اطلاعات به ارگان مصدقی ها و توده ای ها تبدیل شده است. چرا؟ برای این که به نقل از تاکسی رانها نوشته که ما مثل سگ زحمت می کشیم و شرکت تعاونی تاکسی رانی تمام عایدات ما را می خورد. علم برخاسته و به مسعودی می گوید نه تنها حق شرفیابی ندارد، بلکه منبع از مهمانی های کاخ ملکه مادر حذف خواهی شد. «بدبخت... چیزی نمانده بود سخته کند.»¹⁵⁹ روز بعد مسعودی یک توبه نامه مفصل می نویسد و شاه پس از خواندن آن به علم می گوید «بگو عفو شما بسته به رفتار آینده شما خواهد بود.»¹⁶⁰ فقط متن کامل نامه مسعودی به علم را بخوانید تا میزان نوکری و چاکری و بندگی و غلامی صاحبان و مدیران مسئول رسانه ها به شاه را دریابید.¹⁶¹ چند روز بعد عباس مسعودی می میرد و علم از شاه تقاضا می کند با توجه به آن بی مهری اجازه فرمایید تفقدی از خانواده اش بشود.

شاه هیچ انتقادی در هیچ سطحی در روزنامه ها را قبول نمی کرد. برای مثال، به چند نمونه زیر بنگرید:

در ۷ فروردین ۱۳۴۸ شاه به علم می گوید به روزنامه ها بگو بنویسند که اگر انقلاب سفید شاه نبود، ایران هم مثل پاکستان بحرانی می شد. علم ضمن ابلاغ دستور به روزنامه ها، به شاه می گوید من سخت در هراس و نگران وضعیت رژیم هستم.¹⁶²

در ۴ خرداد ۱۳۵۱ کیهان می نویسد سهام کارخانه ها که به کارگران فروخته می شود، باید به قیمت اولیه باشد. شاه ناراحتی خود را همان شب به علم اعلام می کند. صبح روز بعد از علم می پرسد موضوع را به مصباح زاده مدیر کیهان تذکر دادی؟ علم می گوید دیشب تلفنی گفتم و امروز در سر ناهار دوباره به او تذکر می دهم.¹⁶³

در ۵ مرداد ۱۳۵۱ علم به دستور شاه مدیران روزنامه های کیهان و اطلاعات را احضار کرده و آنها را از سوی شاه توبیخ می کند. آنها سخنان شاه به مناسبت سالگرد عید مشروطیت را این گونه تفسیر کرده بودند که ما از راه انجمن های ایالتی و ولایتی رفته رفته مانند غرب صاحب دموکراسی خواهیم شد. شاه

می گوید به آنها بگو: «ابداً ما دموکراسی غرب را نمی خواهیم که اقلیت عملاً باید حکومت کند و خائن تشویق شود. باید در این خصوص مقاله بنویسند.»¹⁶⁴

در ۵ شهریور ۱۳۵۱ به علم می گوید روزنامه ها را توبیخ کن که چرا از غلامرضا تختی نام برده اند. تختی مصدقی بود و شاه نمی توانست این گونه خطاها را نادیده بگیرد.¹⁶⁵ در اول خرداد ۱۳۵۳ به علم می گوید به این روزنامه های جاکش بی حیا بگو چرا خبر پرواز ولیعهد را منتشر نکردند؟¹⁶⁶ یعنی شاه روزنامه نگاران ایرانی را جاکش به شمار می آورد. در ۲۵ فروردین ۱۳۵۴ به علم می گوید همین الان به «روزنامه کیهان به مصباح زاده تلفن کن که مردکه این حرفها چیست که می نویسی؟ راجع به حزب [رستاخیز] هر کس هر غلطی می کند، می نویسند؟»¹⁶⁷

شاه در ۴ آذر ۱۳۵۱ دستور می دهد، با توجه به این که لوموند خبر داده که یک دانشجوی ایرانی مقیم خارج [محمود شامخی از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق، برادر تقی شامخی داماد عزت الله سبحانی و همسر هاله سبحانی] که به ایران آمده توسط پلیس به قتل رسیده، هیچ روزنامه ای دیگر اصلاً حق ندارد هیچ خبری از لوموند منتشر سازند.¹⁶⁸

مهلک ترین دخالت مطبوعاتی شاه در دی ماه ۱۳۵۶ رخ داد. پس از مرگ مصطفی خمینی، آیت الله خمینی در پاسخ تسلیت های بسیاری که دریافت کرده و مراسم های که به همین مناسبت برگزار شده بود، در ۲۱ آبان ۱۳۵۶ پیامی منتشر کرد و به شدت به دیکتاتوری شاه تاخت و شاه و خاندان سلطنتی را عامل همه مسائل معرفی کرد.¹⁶⁹ او در چندین بیانیه دیگر به همین مناسبت دوباره به شاه تاخت. پرویز ثابتی گزارشی در مورد بیانیه های خمینی، توزیع گسترده آنها در ایران و مراسم های ختمی که برگزار شد، برای شاه تهیه می کند که نصیری آن را به شاه می دهد. شاه به شدت عصبانی می شود و به رئیس ساواک می گوید:

«این مرد عقب مانده و عامل اجنبی، جسارت را از حد گذرانده است، دستور بدهید دو مقاله تهیه و در آنها به سوابق خانوادگی او که به وسیله انگلیسی ها از هندوستان به ایران، آورده شده اند و مخالفت او با اصلاحات ارضی و حقوق زنان و برنامه های اصلاحی مملکت، تهیه و در شرفیابی بعدی بیاورید تا ملاحظه و دستور چاپ آنها در مطبوعات، داده شود.»¹⁷⁰

در این زمان جمشید آموزگار نخست وزیر و هویدا وزیر دربار بود. شاه همان دستور را به هویدا هم می دهد. هویدا روز بعد مقاله را با نام مستعار رشیدی مطلق تحویل شاه می دهد. شاه پس از خواندن نامه و تند کردن متن اولیه، متن جدید را در یک پاکت در بسته با مهر وزارت دربار جهت نشر در مطبوعات تحویل داریوش همایون- وزیر اطلاعات- می گذارند. او مطابق معمول سنت گذشته که نوشته های ارسالی از دربار بدون اظهار نظر در رسانه ها منتشر می شد، مقاله را به روزنامه اطلاعات تحویل می دهد. آنها پس از خواندن مقاله آن را بسیار تند می دانند که خمینی را عامل انگلیس و جاسوس قلمداد کرده بود. با نخست وزیری تماس می گیرند و آموزگار هم پس از کسب اطلاع، به روزنامه اطلاعات می گوید مقاله را منتشر کنید. نویسنده مقاله فردی به نام علی شعبانی بود. مقاله در ۱۷ دی ۱۳۵۶ تحت عنوان "ارتجاع سرخ و سیاه" منتشر شد.¹⁷¹ این مقاله آتشی بر هیزم خشک بود و تظاهرات اعتراضی از قم شروع شد که با کشته شدن معترضان، تظاهرات به صورت موجی به شهرهای دیگر گسترش یافت. امر، امر "ارباب" بود و همه پذیرفته بودند که مانند غلام و برده تابع فرامین "ارباب" باشند. منتهی این دخالت خودسرانه در کار مطبوعات، بیش از دخالت دیگری به شاه و رژیمش ضربه زد.

در مورد کتاب هم نظام سانسور هیچ چیزی را بر نمی تافت. در ۱۰ آذر ۱۳۴۷ که پرنس کارلوس از اسپانیا با شاه و شهبانو ناهار می خوردند، و دوران حاکمیت فرانکو بود، شهبانو در حضور شاه به آنها گفت: وضع کتاب در ایران مانند وضع کتاب در اسپانیای دوران ژنرال فرانکو است. شاه هم برای توجیه این وضعیت گفت: ملت من به سیاست کمتر می اندیشد.¹⁷²

شاه و علم همیشه روشنفکران را "عن" تلکتوتل می خواندند. نگاه شاه به روشنفکران تماماً تحقیرآمیز بود. به عنوان نمونه، در حضور همه از جمله شوهر خواهرش که ۱۴ سال وزیر فرهنگ و هنر بود- می گوید نباید هیچ فیلمی به وسیله آدم های بدخواه وطن ساخته شود. این **عن تلکتوتل بازی** به درد کشور نمی خورد.¹⁷³ وقتی روزنامه نیویورک تایمز نوشت که روشنفکران ایران خواهان تحول عمیق و اساسی هستند، شاه در ۳۰ مهر ۱۳۵۵ گفت: **روشنفکران چه گهی هستند؟** آنان گرفتار هزاران نوع عقده اند.¹⁷⁴

رضا قطبی، پسر دایی شهبانو که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ رئیس رادیو و تلویزیون بود، یکی از روشنفکران رژیم شاه بود. علم در ۲۱ دی ۱۳۵۴ خبر می دهد که قصد استعفاء دارد. شاه می گوید به او «**بگو گه می خورید.**»¹⁷⁵ شاه در ۲۶ شهریور ۱۳۵۲ به علم می گوید به طور قطع خرابکاران در رادیو و تلویزیون نفوذ کرده اند. با سپهبد نصیری رئیس ساواک جلسه بگذار و دو نفری رادیو و تلویزیون را از آنها تصفیه کنید.¹⁷⁶

شاه تقریباً هیچ نقص و عیبی در شیوه زمامداری خود نمی دید. به همین دلیل، هیچ منتقدی را بر نمی تافت. در ۱۴ مرداد ۱۳۵۱ در افتتاح مجلسین نطق مفصلی ایراد کرد که از قبل شجاع الدین شفا تهیه کرده بود. پس از ختم مراسم، شهبانو در حضور رؤسای مجلسین، نخست وزیر و علم به شاه می گوید که نطق شما فقط و فقط تعریف و تمجید بود. گویی هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. شاه در حضور جمع به او می گوید شما که امروز این قدر انقلابی شده اید، پس چرا این همه زیورآلات و نشان به خودتان آویخته اید؟ من که همیشه از پیشرفت های کشور سخن می گویم، مخالفان بمب می ترکانند. اگر از عیب و نقص بگویم، چه خواهند کرد؟¹⁷⁷ در ۲۳ خرداد ۱۳۵۲ می گوید، روزنامه واشنگتن پست پرسوخته نوشته مخالفان ما مطالبه ای عقلانی و منطقی دارند و فقط با حکومت فردی شاه مخالف هستند.¹⁷⁸

شاه حکومت مطابق میل خودسرانه و دخالت در همه امور و جزئیات را حق خود به شمار می آورد. فکر می کرد بهتر از همه می فهمد و لذا همه امور می بایست مطابق میل خود بچرخند.

ساواک

ساواک تحت کنترل مطلقه شاه قرار داشت. نخست وزیر و دیگران در این مورد حق هیچ گونه دخالتی نداشتند. علم در ۲۸ فروردین ۱۳۵۱ در گفت و گوی با نایت- مخبر اکونومیست- به او می گوید «**ساواک یک دستگاهی است تحت نظر شاهنشاه.**»¹⁷⁹ در سال ۱۳۵۳ شایعه عزل سپهبد نصیری از ریاست ساواک بالا گرفته بود. علم این شایعات را به گردن هویدا می اندازد. نصیری از شاه می خواهد که اگر قرار است من عزل شوم، خودم زودتر کنار بروم. شاه ضمن رد شایعات، می گوید بمان و کارت را با قدرت انجام بده.¹⁸⁰ ساواک در برخورد با مخالفان به شدت بی رحمانه عمل می کرد.

شاه آن چنان از ساواک برای حذف مخالفان و هر فردی که بخواهد خودی نشان دهد، استفاده می کرد، که پس از ترور حسن علی منصور نه تنها بسیاری از مردم و مخالفان، بلکه برخی مقامات بلند پایه حکومتی

نیز گمان می کردند که این کار ساواک بوده است. هویدا یکی از آنان بود. پرویز ثابتی گفته است که صحبتی بسیار طولانی در این مورد با هویدا داشته تا سوء ظن او را بر طرف سازد. در سال ۱۳۴۸، در یکی از مهمانی های شبانه که هویدا مست کرده بود، چشمش به نصیر رئیس ساواک می افتد. به او در حالت مستی می گوید: «تیمسار، هر وقت نوبت رفتن ما شد، بفرومائید خودمان می رویم. آن چه با منصور کردید با ما نکنید.»

شاه و علم دشمن آخوندهای مخالف و کمونیست ها بودند. شاه این دو را یکی کرده و آنها را "مارکسیست های اسلامی" می نامید. علم می گفت: «در قبال کمونیست و سگ و آخوند باید با قوت ایستاد و گر نه کلاه انسان پس معرکه است.»¹⁸¹ در سال های ۴۹ به بعد که شاه چریکها را در دادگاه های نظامی سری محاکمه و سریع اعدام می کرد، آخوندهای مخالف به این امر اعتراض می کردند. در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۱ وقتی گروهی از آخوندهای قم به دفاع از محکومان به اعدام تظاهرات کردند، شاه به علم فرمان داد: «به آیت الله خوانساری بگو به آنها بگو، هر کدام دلتان می خواهد، نه تنها گذرنامه بلکه پول هم می دهیم که به شوروی یا عراق برید. همان بهشتی که این خرابکاران را به ایران می فرستد.»¹⁸² این ساده سازی و تقلیل همه مخالفان به نوکران شوروی و عراق و دیگر کشورها، همیشه توسط شاه صورت می گرفت.

شاه که قدرت مطلقه را در چنگ داشت و مخالفان را به شدت توسط ساواک سرکوب می کرد، به این نکته اصلاً توجه نمی کرد که عملکردش موجب شده بود تا حتی در ارتش شاهنشاهی نیز برخی به دفاع از همانها که رژیم آنان را تروریست می نامید، برخیزند. شاه در ۱۱ خرداد ۱۳۵۶ با تعجب فراوان به علم می گوید مگر ما همه چیز را از تولد تا مرگ مجانی به همه نمی دهیم؟ پس چرا یک گروهیان ارتش گفته چرا باید این مردان شجاع را که مانع مکیدن خون ما توسط دولت می شوند، تروریست بنامیم؟¹⁸³

در اثر فشارهای نهادهای حقوق بشری شاه مجبور شد محاکمات چریکها را علنی برگزار کند. به نوشته علم، در ۵ شهریور ۱۳۵۱ محاکمه علنی مهدی رضایی تحت فشار بین المللی آغاز شد. "بی بی سی" در گزارش می گوید محاکمه نمایشی بود و شاهنشاه بسیار عصبانی شد. شاه از من نظر خواست و من گفتم واقعیت را نوشته است. شاهنشاه در حضور مادرشان، شهبانو و خواهرانش بر سر من چنان عربده هایی کشیدند که همه آنها تعجب کردند.¹⁸⁴

در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ از این که شب گذشته ۱۱ نفر از چریکهای فدایی را کشته اند، اظهار خشنودی کرده و به علم خبر می دهد که جای تروریستهای چریکهای فدایی خلق را کشف کرده ایم و به زودی با حمله به خانه های تیمی یا آنها را می گیریم و یا می کشیم.¹⁸⁵ وقتی هم که علم در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴ به کشتن ناجوانمردانه بیژن جزنی، خلیل افشار، محمد چوپان زاده، عزیز سرمدی، عباس سورکی، حسین ضیاء ظریفی، مشعوف کلانتری، کاظم ذالانوار و مصطفی جوان خوشدل توسط ساواک اعتراض می کند، و می گوید با این ندانم کاری ها وجهه بین المللی و داخلی ما لکه دار می شود، شاه پاسخ می دهد: «چاره نبود، همه خرابکار بودند و فرار می کردند، آن بدتر بود.»¹⁸⁶

ساواک زندانیان سیاسی را تا پای مرگ شکنجه می کرد. اما وقتی خبرهای آن توسط برخی رسانه های غربی یا نهادهای بین المللی حقوق بشری منعکس می شد، به شدت عصبانی شده و آن را انکار می کرد. به عنوان نمونه در اردیبهشت ۱۳۵۵ وقتی رضا براهنی در آمریکا اعلام کرد توسط ساواک شکنجه شده است و برخی رسانه های آمریکا آن را منتشر کردند، شاه بسیار عصبانی شد. سپس در شهریور همان سال شاه

از نامه احسان یارشاطر استفاده کرد تا به عفو بین الملل و کمیته حقوق بشر سنای آمریکا بگوید براهنی شکنجه نشده است.¹⁸⁷

اما فشار جهانی موجب شد تا در زندان های سیاسی را به روی صلیب سرخ جهانی بگشاید. در ۵ تیر ۱۳۵۶ شاه به علم می گوید، گزارش صلیب سرخ جهانی و گزارش کمیسیون تحقیق خودم نشان می دهد که از ۳ هزار زندانی سیاسی موجود، آثار شکنجه ساواک بر بدن ۹۰۰ نفر از آنان باقی مانده است.¹⁸⁸ یعنی شکنجه ساواک در حدی بود که پس از گذشت سال ها متمادی، هنوز آثار آن بر بدن زندانی های سیاسی موجود بود. شاه می گوید گزارش کمیسیون تحقیق خودم و صلیب سرخ جهانی یکسان است و از زندانی های باقی مانده در زندان ها، ۹۰۰ نفر بر بدنشان هنوز آثار شکنجه موجود است.

در پاسخ به تاریخ شاه همچنان از مسئولیت می گریزد و می گوید ساواک زیر نظر هویدا بود. هویدی نمایی که توسط خود او بازداشت و زندانی شد و توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. یعنی شاه به مرده هویدا هم رحم نکرد و با این دروغ بزرگ قصد داشت تصویری چون ملکه انگلیس از خود بسازد.¹⁸⁹ در حالی که نه تنها همه روزه گزارش های محرمانه ارتش و ساواک را می خواند، بلکه به گفته خودش در ۱۸ دی ۱۳۴۹، «هفته ای دو روز تمام وقت صبح و بعد از ظهر به کارهای ارتش و ژاندارمری و شهربانی و ساواک می رسم.»¹⁹⁰

شاه از گردهای عراق در جنگ علیه عراق استفاده می کرد. وقتی با صدام حسین قرارداد ۱۹۷۵ را امضا کرد، گردهای گروه بارزانی مجبور به فرار و اقامت در ایران شدند. ملا مصطفی بارزانی هم در ایران اقامت گزید. در ۲۸ فروردین ۱۳۵۴ ژوزف کرافت با شاه مصاحبه می کند. از شاه اجازه می گیرد تا با بارزانی هم مصاحبه کند. شاه می پذیرد. سپس به رئیس ساواک تلفنی دستور می دهد که به بارزانی بگو «مصلحت نیست بر علیه عراق چیزی بگوید.»¹⁹¹

به دستور شاه قرار می شود با کمک ساواک اسماعیل رایین کتاب *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* را بنویسد. به گفته پرویز ثابتی، اسماعیل رایین از مأمورین ساواک بود. در طول دو سه سالی که او در حال نوشتن کتاب بود، ساواک اسامی افراد عضو فراماسونری در ایران را از طریق کنترل پست و دیگر راه ها به دست آورده و در اختیار او قرار می داد. کتاب در سال ۱۳۴۷ منتشر شد. تقریباً اکثر سران حکومت- شریف امامی ریس مجلس سنا، پهلبد داماد شاه، منوچهر اقبال، و... عضو این شبکه بودند. افکار عمومی فراماسونری را ساخته انگلیس و نوکر آن کشور به شمار می آورد. شاه با تصمیم به کلی نادرست خود، به سود مخالفان عمل کرد که حکومت را دست نشانده آمریکا و انگلیس قلمداد می کردند. بعد که کار خراب شد و نتیجه معکوس داد، شاه به ساواک دستور داد کتاب را جمع آوری و رایین را بازداشت کند.¹⁹²

علم در ۴ اسفند ۱۳۴۷ می نویسد که سه جلد کتاب فراماسونری اسماعیل رائین منتشر شده و تقریباً اکثر مقامات رژیم شاه از گذشته تاکنون عضو این تشکیلات هستند. همه آنها دست بوس امپراتور انگلیس هستند. اما تنها افتخار من این است که فقط دست بوس شاه هستم.¹⁹³ علم می نویسد یک بار شهبانو در این مورد به او اعتراض می کند که اگر همه سران حکومت عضو فراماسونری و نوکر انگلیس هستند، چرا بر کنار نمی شوند؟ این کتاب که کاملاً به زیان حکومت است. پرویز ثابتی ادعا می کند که این نکته را او به شهبانو یادآوری کرده و گفتیم: «مگر داماد شاه می تواند بدون اجازه شاه فراماسون و نوکر انگلیس باشد.» [شهبانو] پرسید: «داماد شاه کیست؟» گفتیم: «پهلبد!»¹⁹⁴ البته پرویز ثابتی بارها در کتابش گفته است که اسدالله علم صد در صد وابسته و عامل انگلیس بود و شاه هم از این امر اطلاع داشت.

بمب اتمی شاه

شاه به دنبال تولید بمب اتمی بود. در ۱۳۵۲ به اکبر اعتماد اطلاع می‌دهد او را برای ریاست سازمان انرژی اتمی ایران که باید تأسیس شود انتخاب کرده است. باید ظرف یک ماه گزارش ۱۵ صفحه‌ای خود را تهیه و تقدیم شاه کند. اعتماد در جلسه‌ای که نخست وزیر هم حضور داشت، گزارش را به شاه می‌دهد. شاه سه بار گزارش را به دقت خوانده و به هویدا می‌گوید: «برنامه اتمی مملکت همین است. نه یک لغت کم، نه یک لغت زیاد. همین است. من همه را قبول دارم.»¹⁹⁵

به گفته اعتماد این برنامه سالی دو میلیارد دلار برای ایران هزینه داشت. برنامه‌ای که به تصویب مجلس و دولت نرسیده بود و اعتماد فقط و فقط به شاه گزارش می‌داد. اعتماد حدس زده بود که شاه به دنبال بمب اتمی است. می‌گوید: «من خیلی راحت فهمیدم که چه می‌خواهند و چه در سر دارند. به روی خودم نمی‌آوردم... می‌دیدم که نقطه‌هایی از یک **موزائیک بزرگ** به تدریج ایجاد می‌شوند.»¹⁹⁶

درست است که این موزائیک بزرگ فقط و فقط در ذهن شاه بود، اما دیگران هم می‌توانستند حدس بزنند که چه امری در حال روی دادن است. علینقی علیخانی، وزیر اقتصاد شاه، با ذکر دلایلی می‌گوید که شاه به دنبال تولید بمب اتمی بود.¹⁹⁷ در ۲۴ شهریور ۱۳۴۸ غلم به شاه می‌گوید اسرائیل دارد بمب اتمی می‌سازد. شاه می‌پرسد چرا ما نداریم؟¹⁹⁸ در ۳۱ خرداد ۱۳۵۴ شاه می‌گوید، چرا غربی‌ها جلوی تولید بمب اتمی توسط دیگر کشورها را نگرفتند و یقه ایران را گرفته‌اند؟¹⁹⁹ شاه در بهمن ۱۳۵۲ در مصاحبه با روزنامه لوموند گفت: «روزی نه چندان دور» و حتی «شاید زودتر از آنچه گمان می‌رود ایران صاحب بمب اتم خواهد بود.»²⁰⁰ غلم در ۸ آذر ۱۳۵۴ می‌نویسد که شاهنشاه قطعاً در فکر ساختن بمب اتمی هستند.²⁰¹ در همین دوره همه کشورهای فقیر آفریقایی از ایران درخواست کمک مالی می‌کردند. شاه می‌گفت، به زئیر و برخی کشورهای آفریقایی کمک مالی می‌کنم، چون دارای اورانیوم هستند که ما لازم داریم.²⁰² دولت آمریکا هم در این دوران رسماً می‌گفت که دلیل عدم نهایی شدن فروش ۸ نیروگاه اتمی به ایران این است که شاهنشاه هیچ یک از محدودیت‌های عدم دستیابی به سلاح اتمی را نمی‌پذیرند.²⁰³

درست است که شاه در منطقه‌ای که بسیاری از کشورها دارای بمب اتمی بودند، و اسرائیل به او اطلاع داده بود که عراق هم در همین مسیر گام بر می‌دارد، احساس خطر می‌کرد و برای حفظ امنیت ایران به دنبال ساختن سلاح هسته‌ای بود، اما این هم فقط و فقط مسأله شاه بود. با هیچ کس در این مورد مشورت نمی‌کرد و دیگران فقط و فقط باید حدس و گمان می‌زدند که در حال ساختن بخش کوچکی از "موزائیک بزرگی" هستند که شاه خواهان آن است.

رد دموکراسی

شاه دشمن دموکراسی بود. برای تحکیم دشمنی‌اش، برخی معایب جوامع دموکراتیک غربی را گرفته و برجسته می‌کرد. سپس دموکراسی را به آن معایب فرو می‌کاست. توزیع پول نفت میان مردم از طریق مجانی کردن تحصیلات و بهداشت و مشارکت در سهم کارخانجات را بهترین دموکراسی قلمداد می‌کرد که خود پدید آورده بود.

یکی از انتقادهای شاه این بود که در دموکراسی آمریکا فقط و فقط پول کار می کند. به همین دلیل به دموکراسی بی اعتقاد شده ام.²⁰⁴ ادعای دیگر شاه این بود که در حکومت های دموکراتیک اقلیت حکومت می کند. چرا؟ برای این که در انگلیس کارگران اعتصاب می کنند و دولت در برابر آنها عقب نشینی می کند. یا در آمریکا مردم علیه جنگ ویتنام تظاهرات می کنند. با این شیوه نمی توان حکومت کرد. ما هیچ گاه از دموکراسی غربی تقلید نخواهیم کرد. علم می گوید که شما پادشاه عاقلی هستید که به نفع جامعه دیکتاتوری می کنید. ولی این را غربی ها نمی پذیرند.²⁰⁵ می گفت ما ابداً خواهان دموکراسی غرب نیستیم که در آن نه تنها اقلیت حاکم است، بلکه خائن در آن تشویق می شود.²⁰⁶ شاه به دولت اسرائیل و تیم آمریکایی که آنان برای تبلیغ ایران در آمریکا انتخاب کرده بودند می گفت، تصویری که ما می خواهیم از رژیم خودمان به دنیا ارائه کنیم، تصویر یک رژیم دموکراتیک نیست که به آن اعتقاد نداریم، بلکه شما ۱۷ ماده انقلاب مرا باید به آنان توضیح دهید. این سیستم مخصوص ماست.²⁰⁷ شاه می گفت، دموکراسی غرب اسیر افکار عمومی احمقانه است و براساس شکل و هیکل یک فرد، او را به عنوان رئیس جمهور انتخاب می کنند.²⁰⁸

شاه دائماً می گفت غربی ها، مردم جوامع دموکراتیک، تنبل و کون گشاد هستند و کار نمی کنند. زیاد مصرف می کنند و باید از مصرف انرژی بکاهند. در دانشگاه ها نیز هیچ کس دیگر درس نمی خواند.²⁰⁹ شاه حتی در ۱۴ تیر ۱۳۵۶ نیز باز می گفت، دموکراسی بد است و مانع پیشرفت کشورها می شود، برای این که حزب حاکم در حال کار کردن است و احزاب مخالف هم در حال کارشکنی هستند.²¹⁰

علم می گفت دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) بهترین نوع حکومت است، ولی ما به قدرت مطلقه شاهنشاه گردن می نهیم چون بهترین شاخص راه درست است.²¹¹

کشور رو به انقلاب می رود

شاه در اوج قدرت و عظمت بود. خود را نه تنها رهبر منطقه به شمار می آورد، بلکه در سطح جهانی نیز گمان می کرد هیچ رهبری در حد و اندازه او وجود ندارد.

مخالفان را هیچ به شمار می آورد و نارضایتی مردم را یا نمی دید و یا آن را کوچک و ناشی از زیاده طلبی به شمار می آورد. اما علم احساس خطر می کرد. احتمالاً یک بخش از احساس خطر او ناشی از نخست وزیری بلند مدت هویدا بود. علم هویدا را لایق این پست نمی دانست و خود را بیش از هر کس شایسته نخست وزیری به شمار می آورد. اگر هم انگیزه او در دیدن خطراتی که رژیم را تهدید می کرد، مخالفت او با دولت بود، اما درک او از خطر درست بود و به درستی آن را به شاه یادآوری می کرد. اما شاه گوش شنوایی برای شنیدن و چشم بینایی برای دیدن نداشت. قدرت مطلقه، این دو را از او گرفته بود.

در ۲۰ فروردین ۱۳۵۱ شاه از هویدا و علم می پرسد چرا مردم شیرهای دستشویی استادیوم صد هزار نفری را می دزدند؟ علم پاسخ می دهد، برای این آنها را مال دیگری به شمار می آورند، نه خودشان. برای این که رژیم با مردم مانند قشون غالب بر مردم یک کشور مغلوب رفتار می کند.²¹² شاه در ۳۰ فروردین ۵۱ به علم می گوید که علت نارضایتی جوانها تبعیض است. یعنی تفاوت درآمد آنها با افرادی که بر سر کارند. علم به شاه می گوید که علل بسیار دیگری هم در کار است. از جمله عدم مشارکت سیاسی و عدم وجود آزادی.²¹³ شاه در ۷ آبان ۵۱ از علم می پرسد چرا این آخوند درباری (عبدالرضا حجازی) که با اجازه ما

سخنرانی می کند، رادیو هم سخنرانی هایش را پخش می کند، همه را، جز ما، دعا کرد؟ عَلم پاسخ می دهد که هر کس می خواهد خود را در دل مردم جا کند، از شاهنشاه دوری می کند.²¹⁴

عَلم در ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۵۲ هشدار می دهد که وضعیت کشور در حال انفجار و مایه نگرانی تام و تمام است.²¹⁵ در ۱۷ شهریور ۵۲ می گوید، دانشجویان دل به هیچ چیز نمی بندند، چون در هیچ امری مشارکت ندارند. رابطه مردم و دولت، رابطه غالب و مغلوب است، همراه با خشونت حکومت.²¹⁶ در ۸ شهریور ۵۲ می نویسد که دولت در اثر اهمال فقط در خرید گندم ۱۳۰ میلیون دلار خسارت به کشور زده و شاهنشاه فقط به هویدا گفتند قدری تأخیر شده است.²¹⁷ در ۲۲ شهریور ۵۲ به شاه می گوید که مردم از کمبود کالا و گرانی به شدت عصبانی هستند و تازه اعلیحضرت قصد دارند به مردم سرکوفت بزنند.²¹⁸ عَلم بارها و بارها می نویسد که طبقه حاکمه فاسدترین طبقات هستند و گروهی لاشخورند که جز چپاول به چیزی نمی اندیشند. در ۶ دی ۵۲ می نویسد مردم مایلند به حساب آیند، اما قدرت غالب مانند مردم مغلوب با آنها رفتار می کند.²¹⁹

در ۱۷ تیر ۵۴ می نویسد که افشار بالای جامعه افسد الناس هستند.²²⁰ در ۱۲ مهر ۵۴ می گوید با این طبقه حاکمه فاسد فقط باید با زور سخن گفت.²²¹ در ۳ بهمن ۵۴ براساس گزارش سازمان برنامه و بودجه علم می گوید این وضعیت «**قاعدتاً باید به انقلاب بینجامد**» میلیاردها دلار به دولت های خارجی کمک و وام داده شده و اینک خود دولت با کسری بودجه دست به گریبان است.²²² در ۴ بهمن ۵۴ وضعیت را به شاه گزارش می کند، شاه می گوید باید جلوی دزدی ها را گرفت. به عنوان مثال، پروژه های اقتصادی حداقل ۴۰ درصد گرانتر تمام می شوند.²²³

در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ عَلم می نویسد این دولت پدر سگ با نایاب کردن کالاهای اساسی موجب نارضایتی مردم شده است.²²⁴ در ۲۰ تیر ۵۵ می نویسد در دروازه های تمدن بزرگ قرار داریم، اما حتی پایتخت فاقد آب و برق است. وضع گمرگ و فرودگاه خجالت آور است. بر دولت بی لیاقت لعنت می فرستد و می گوید نمی دانم شاهنشاه چرا **حقه بازی چون هویدا** را نخست وزیر کرده است. **هر الاغ دیگری** را نخست وزیر می کرد، کشور را از خطر نجات می داد.²²⁵ از سر ناچاری در ۲۶ دی ۵۵ نامه ای به شاه نوشته و توضیح می دهد که نایابی کالاها و نبود آب و برق و دیگر مشکلات اساسی معلول رخنه دشمن به خطوط داخلی ماست. اعضای دولت بی لیاقت هویدا، اعضای سازمان "سی آی ای" آمریکا هستند. شاهنشاه باید این ها را به عنوان خائن به زندان بیفکند که این بلا را بر سر کشور آورده اند. اگر این کار را نکنید، زور فلک هم به خایه شاهنشاه نمی رسد. شاه هم نامه او را پاره می کند و به سطل اشغال می اندازد.²²⁶

در ۲۷ خرداد ۱۳۵۶ به شاه اطلاع می دهد که آیت الله خوانساری اطلاع داده که آب و برق قم قطع است. علم اضافه می کند که در تهران هم همه روزه با قطع برق روبرو هستیم. متحیر است که چرا شاه کاری نمی کند و می ترسد که «**یک دفعه امور از داخله بگسلد**».²²⁷

عَلم واقعاً رژیم شاه را در خطر سقوط و فروپاشی و انقلاب می دید. در توضیح این وضعیت چند دلیل ذکر می کرد.

اول- وضعیت اقتصادی: نایابی کالاها و گرانی و تورم و قطع برق و غیره و غیره.

دوم- وضعیت سیاسی: عدم مشارکت مردم در مسائل سیاسی. حکومت نه تنها به طور مطلق مردم را از مشارکت سیاسی محروم کرده بود، بلکه رابطه رژیم با مردم، رابطه یک دولت خارجی اشغالگر با مردم تحت اشغال بود.

سوم- دولت هویدا: علم در بهترین حالت هویدا و دولتش را فاقد صلاحیت به شمار می آورد. اما در مواضع بسیار آنان را جاسوس دولت های خارجی قلمداد می کرد که آگاهانه در حال خیانت و سوق دادن کشور به طرف فروپاشی هستند.

چهارم- شاه: همه قدرت در شاه جمع شده است. همه تصمیم ها را شاه باید بگیرد. شاه کامپیوتر نیست و لذا دستورهای متضاد صادر می کند و بدین ترتیب سیستم با تعارض های بی نظم کننده مواجه می شود.

دیکتاتوری خود شیفته تک نفره شاه

شاه یک دیکتاتور بسیار خود شیفته بود. او به دنبال توسعه ایران بود. توسعه ای که فقط و فقط به نام او ثبت گردد و به او تحویل شود. همه قدرت رژیم باید به او فرو کاسته می شد. شکوه و عظمت و تمدن بزرگی که برای رژیم اختراع می کردند، همه محصول شاه بود. همه تصمیم گیری های مهم باید از سوی او اتخاذ می شد. کار از تصمیم گیری های مهم گذشته و به تصمیم گیری های خرد رسیده بود. تصمیم گیری در این خصوص که آیا عمل های افغانی در ایران کار کنند یا نه، با او بود. به همین خاطر علم در ۱۹ تیر ۱۳۵۴ از شاه درخواست می کند که با توجه به گرانی عمل های ایرانی، اجازه دهد تا عمل های افغانی هم مجاز به کار شوند.²²⁸ در ۸ خرداد ۱۳۵۳ مدیران روزنامه های کیهان و اطلاعات از شاه تقاضا می کنند که دولت به آنها کمک مالی کند. تصمیم گیری در این خصوص هم با شاه بود.²²⁹ آستان قدس رضوی نیز تحت امر شاه بود. علم به شاه می گوید من فقط یک تقاضا از شما دارم، وقتی من مردم، اجازه فرمایید مرا در مرقد امام رضا در کنار پدرم دفن کنند. شاه هم می گوید تو آن قدر به ما خدمت کرده ای که من با این درخواست موافقت می کنم.

با افزایش چشمگیر درآمد نفتی ایران و اجرای پروژه های بزرگ، رفته رفته یک طبقه جدید شکل گرفت که دستش به دهانش می رسید. آن ها پس از رفع نیازهای مادی، خواهان آزادی بودند. مطالبه ای که شاه مطلقاً به آن تن نمی داد.

شاه آن چنان خود شیفته و گرفتار خود بود، که هیچ گاه فکری برای آینده رژیم پس از مرگ خود- یا نبود خود- نکرده بود. اگر چه ولیعهد وجود داشت و شهبانو نایب السلطنه شده بود، اما همه چیز به شاه باز می گشت. خود شیفتگی شاه او را بدان جا رسانده بود که هیچ کس هم سطح او نیست. به همین خاطر گاه حسادت خود به پدرش را هم بروز می داد.²³⁰ دیکتاتوری خودشیفته تک نفره حدی نمی شناخت و همین علم را نگران کرده بود. در ۱۰ تیر ۱۳۵۶ شاه به علم می گوید سفیر آمریکا را احضار کن و به او بگو بگو تو در پاکستان فاقد قدرت شاه در ایران است. من استان بحرین را بخشیدم و سهم آب ایران از هیرمند را در قراردادی با افغانستان کم کردم، صدای اعتراضی از هیچ کس در نیامد. علم می نویسد در دلم دعا کردم که خداوند شاهنشاه را از شر نخوت و غرور حفظ کند تا در این دریای خطرناک غرق نشود.²³¹ علم در روزهای آخر کارش در دربار، به شدت مخالف قرارداد آب هیرمند بود و جلوی شاه گریه کرد تا این قرارداد مبادله نشود. می گفت این خیانت به ایران است.

وقتی شاه فرو پاشید، کل رژیم که روی آب قرار داشت، غرق شد. شاه به هیچ یک از سران رژیم احترام نمی گذاشت. بدترین دشنام های ممکن را در حضور جمع نثار آنان می کرد. در ۱۴ مهر ۱۳۵۱ در حضور شهبانو، نخست وزیر، رؤسای مجلسین و علم به برادرش سرتیپ غلامرضا (سرلشکر بعدی) گفت که موهایت بلند است و باید آن را کوتاه کنی. او هم پاسخ داد که اگر کار ارتش با اصلاح موی سر من اصلاح می شود، چشم اصلاح می کنم. روز بعد سر شام، شاه در جمع چنان شاهپور غلامرضا را به باد فحش گرفت که علم مانند آن را هرگز ندیده بود و بیچاره همسرش در جمع بسیار خجل و سرشکسته شد.²³² در ۲۱ دی ۱۳۴۶ به علم دستور می دهد که شوهر خواهرانم اگر با همسرانشان نباشند، حق ندارند سر میز شام خانواده سلطنتی بنشینند. چون اینها اصلاً هیچ کس نیستند.²³³ این تازه رفتار شاه با برادران و دامادهايش بود. می گفت کل خانواده من بدون من هیچ هستند. همه اعضای خانواده من خُل هستند. قضات و دادگستری در خواست می کنند که در سلام ها، قضات مقدم بر قوه مجریه شرفیاب شوند. شاه پاسخ می دهد غلط کرده اند و از این روها به آن ها ندهید.²³⁴

با زنان و دختران برخی ارتشبد ها ، برخی روسای مجلس، برخی نمایندگان مجلس، برخی مدیران رسانه ها، همبستر شده بود. فرح پهلوی در خاطراتش می نویسد که ارتشبد حسین فردوست «همه تحصیلاتش را به اتفاق همسرم گذراند و در تمام دوره سلطنت در کنارش بود... او مورد اعتماد بسیار پادشاه بود ولی بعد از انقلاب با خدمت به رژیم اسلامی به این دوستی قدیم خیانت کرد.»²³⁵ اما او توضیح نمی دهد که شاه سال ها بود که به این دوستی قدیم خیانت می کرد.

همبستری شاه با همسران و دختران مقامات رژیم، ظهور خودشیفتگی و دیکتاتوری تک نفره او بود. این فرد خودشیفته هیچ کس را آدم به شمار نمی آورد و همه را تحقیر می کرد. همبستری با زنان برخی ارتشبد ها ، نمایندگان مجلس، مدیران رسانه ها و دختران برخی مقامات، تحقیر آنان به بدترین شکل ممکن بود. این عمل نماد دیکتاتوری تک نفره هم بود، برای این که شاه خود را مالک کل ایران و ایرانیان قلمداد می کرد. آنان را حق خود می دانست.

سران این رژیم برای که باید می جنگیدند؟ این چنین بود که بسیاری قبل از شاه (مانند برادران و خواهران شاه) فرار کردند. پرویز ثابتی مرد قدرتمند ساواک یک شاهد قوی برای این مدعا است که ۹ آبان ۱۳۵۷ از ایران گریخت. جالب این است که او - به گفته خودش - در این زمان بیشتر نگران آن بود که توسط رژیم شاه به مانند هویدا بازداشت شود.²³⁶ وقتی او و برخی دیگر ماه ها قبل از شاه گریختند، دیگران تکلیف خود را دانستند.

سپهبد محسن هاشمی نژاد برای مدت طولانی رئیس گارد شاهنشاهی و ژنرال آجودان ولیعهد بود. هاشمی نژاد در ۲۲ دی ۱۳۴۹ در مقام فرمانده گارد شاهنشاهی به علم می گوید از اعلیحضرت اجازه بگیر تا من و همسرم به مکه برای حج برویم. علم به او می گوید همسرت را به مکه بفرست و خودت از این فرصت برای خانم بازی استفاده کن. شاه به علم می گوید آیا او و امثال او فکر نمی کنند که من و تو "خیلی فاسق" هستیم؟²³⁷ فردی در چنان جایگاهی و با این نزدیکی به شاه، در بهار ۱۳۵۷ به یکی از مقامات ساواک گفته بود، وضع خراب است و باید همه سریع از کشور خارج شویم. او با خانواده اش قبل از انقلاب به کالیفرنیا گریخت.

شاه می توانست با کمک متحدان غربی اش ، ارتش ، ساواک و نیروهایش مقاومت کند. اما نکرد و رفت. چرا نایستاد و برای دفاع از رژیم شاهنشاهی نبرد نکرد؟ با رفتن او، بسیاری دیگر هم گریختند. او از

ارتش خواسته بود که تحت هر شرایطی از رژیم شاهنشاهی دفاع کند و تا آخر برای آن بجنگند. اما شاه در ۲۳ بهمن ۱۳۴۹ می گوید فرماندهان ارتش را به گونه ای چیده ام که هیچ کدام به همدیگر اعتماد ندارند و همدیگر را قبول ندارند. پس کودتا منتفی است.²³⁸ شاه در اول آذر ۱۳۵۲ در جلسه ای با شرکت نخست وزیر، روسای مجلسین، علم، رئیس دفتر مخصوص، شهبانو و فرماندهان ارتش، "وصیت نامه سیاسی" خود را برای آنان قرائت می کند. می گوید ارتشی ساخته ام که، الف- کلیه فرماندهانش به طور مستقیم به خود من وصل بوده و فقط مطیع پادشاه هستند. ب- فرماندهان ارتش همدیگر را قبول ندارند. این ساختار مانع کودتای نظامی ارتش می شود.²³⁹

پیامد این امر پس از رفتن شاه چه بود؟ فرماندهانی که همیشه به شاه گزارش می دادند و از او دستور مستقیم می گرفتند و یکدیگر را قبول نداشتند، نتوانستند تصمیم بگیرند و مثل برف در گرمای تابستان آب شدند و به دل خاک رفتند. شاه از دکتر غلامحسین صدیقی خواسته بود ریاست شورای سلطنت را بپذیرد. صدیقی که مخالف خروج شاه از کشور بود، ریاست شورای را نپذیرفت که در غیاب شاه زمام امور را در دست گیرد. فرح پهلوی نوشته که من هوشنگ نهاوندی را برای نخست وزیری به شاه معرفی کردم. هوشنگ نهاوندی نیز با شاه بحث بسیار می کند که از تهران خارج شود ولی در پایگاه نیروی دریایی در بندر عباس مستقر شود تا ارتش فرو نپاشد. شاه به او می گوید: «نه امکان ندارد. می دانید که صدیقی هم همین شرط را گذاشته بود و من رد کردم.»²⁴⁰ او فقط و فقط می خواست سریع از کشور خارج شود.

دیکتاتور خودشیفته تک نفره آینده ای برای رژیم باقی نگذارد. شاه یعنی کل رژیم. رفتن شاه یعنی رفتن کل رژیم. شاه مغز کل بدن رژیم بود. دوران انقلاب او را دچار سکنه مغزی کرد، اما هنوز به مرگش منتهی نشده بود. ولی با فرارش از ایران، آن رژیم گرفتار سکنه مغزی، مُرد.

در ۹ فروردین ۱۳۴۸ به هنگام سفر به آمریکا از طریق لندن، شاه سفیر آمریکا را به شام دعوت می کند. در میان گفت و گو، این پرسش مطرح می شود که اگر شاه از بین برود، آینده رژیم چه خواهد شد؟ سفیر آمریکا می گوید یکی دو سالی ممکن است نظم فعلی حفظ شود، ولی بعد کشور گرفتار هرج و مرج خواهد شد. شاه بسیار ناراحت می شود که نکند آمریکایی ها برنامه ای برای ایران دارند. اما علم که در قلب رژیم می زیست، می گوید به نظر من «همان فردا [ی روز نبود شاه] اوضاع به هم می ریزد... هیچ چیز نمی تواند جای خالی شما را پر کند... بنابراین همه چیز دستخوش تزلزل و خطا و اضطراب می شود و معلوم نیست عاقبت کار به کجا می انجامد.»²⁴¹

مقاله هایی چون «[زن بارگی شاه و وقوع انقلاب ۱۳۵۷](#)» توضیح می دهند که چه عواملی موجب شدند تا **پایینی ها ، بالایی ها** را نخواهند. اما به صرف این که مردم رژیم سیاسی دیکتاتوری را نخواهند، انقلاب صورت نمی گیرد. پس از گذار به "وضعیت انقلابی"، اراده سرکوب یا توان سرکوب رژیم سیاسی- یا هر دو- باید فرو بپاشد، و گرنه رژیم مردم را سرکوب خواهد کرد. شاه اراده سرکوب داشت و از قدرت سرکوب رژیم هم استفاده کرد. به تأیید خود شاه، از ۳ هزار زندانی سیاسی موجود در زندانها، آثار شکنجه هنوز بر بدن ۹۰۰ نفر از آنها باقی بود. در دوران انقلاب، حدود ۳۰۰۰ نفر در تظاهرات سراسر کشور به وسیله ارتش، ساواک، شهربانی، و... کشته شدند. پس اراده و توان سرکوب وجود داشت. اما با سکنه مغزی شاه اراده سرکوب متزلزل شد و با فرار او سازمان سرکوب فرو پاشید.

علم در ۲۴ فروردین ۱۳۵۷ در گذشت. با این همه، گویی او بهتر از همه سران رژیم شاه، دیکتاتوری مطلقه شاه و وقوع انقلاب را تحلیل و پیش بینی کرده است. خود شاه با این که تا ۵ مرداد ۱۳۵۹ زنده بود،

در پاسخ به تاریخ، به کلی به بی راهه رفته است. گویی دیکتاتورها دانش آموزانی هستند که نمی خواهند واقعیت ها را ببینند و حقایق را بشنوند.

1 - رجوع شود به :

محمد علی صفاری، قلم و سیاست، ۱۳۷۱. صص ۹۲۳-۹۱۱.

همچنین بنگرید به: خاطرات علی وثوق. پرویز عدل، خانه ما در فیشرآباد. حمید شوکت، در تیررس حادثه، زندگی سیاسی قوام السلطنه.

2 - همان. «ای کاش قبل از آن که [شاهنشاه] صدای انقلاب مردم را [در سال ۱۳۵۷] بشنوند، گوش شنوا به اندرزهای دلتمردان خیراندیش می دادند.» (پرویز عدل، خانه ما در فیشرآباد، ص ۹۷).

3 - "شاهنشاه فرمودند... زمان مصدق از بدترین دوران زندگی و سلطنت من است. این پدر سوخته پای جان من هم ایستاده بود. هر روز صبح خود را رفته می دیدم و ناچار فحشهای جرائد را هم برای چاشنی کار باید بخوانم. پدر سوخته کریم پور شیرازی [که دستگیر و در زندان کشته شد] از اهانت به ناموس من هم خود داری نمی کرد" (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۶۹. ۲۵ شهریور ۱۳۵۲).

4 - "فرمودند گارد گه خورده. مگر من مصدق السلطنه هستم که از زیر پتو بخواهم حکومت کنم... فرمودند مسعودی (مدیر روزنامه اطلاعات) هم گه خورده" (همان، ص ۲۵۸. ۵ آبان ۱۳۵۲)

5 - «باز کمی بحث مصدق پیش آمد. فرمودند، چنین آدم مضر به حال کشور فکر نمی کنم ظرف هزاران سال در کشوری پیدا بشود که در عین حال مردم را این اندازه خر بکند. فرمودند، به او می گفتند پلهای راههای شمال خراب شده، بشکن می زد. می گفت چه بهتر، مگر مردم از هزاران سال پیش تاکنون در آن جا راه داشته اند؟ بعد برای همین مردم جلوی دوربین تلویزیون اشک می ریخت و این مردم احمق هم باور می کردند. عرض کردم مردم باور نکنند چه بکنند؟ فرمودند، با خود من چه کرد. شرح سفر ما را به شیراز که مردم این همه استقبال کردند، اجازه نداد در رادیو بگویند و روز بعد از مراجعت به دیدن من آمده بود و پای مرا می خواست ببوسد. عرض کردم خاطر من هست.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۹۵. ۲۴ مهر ۱۳۵۴).

6 - «فرمودند باید یادداشت کنی که بعدها مردم بخوانند... فرمودند... در زمان جنگ چه بر ما گذشته است. در یک جا باید فکر ما متوجه حفظ کشور باشد، در یک جا باید با فقر و مسکنت و ذلت و گرسنگی مردم بجنگیم، در یک جا باید با پدر سوختگی افعیهایی از بند رسته و یک مجلس پدر سوخته بجنگیم. کار به جایی رسیده بود که در زمان مصدق مثلاً باید خوشحال باشیم که کریم پور شیرازی در روزنامه اش امروز به ما کمتر فحش داده. جبهه ملی، حزب توده، روزنامه های ملی، تمام و تمام، پدر سوخته، نوکر خارجی و عوام فریب. و بعد مدت چند ثانیه سکوت عمیقی کردند که من احساس کردم نباید در این لحظه حرفی بزنم. فرمودند، در زمان مصدق مادرم بدون اجازه من برای این که شاید بتواند کاری بکند، در یک مکانی با آیت الله [ابوالقاسم] کاشانی ملاقات کرده بود. وقتی که مردکه به اتاق وارد شده بود، قهراً مادرم نشسته بود. به او پرخاش کرده بود که خانم بلند شو، بلند شو، تو باید پیش پای من بلند شوی.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۶۸-۶۹. ۸ اردیبهشت ۱۳۵۵).

7 - «به عرض رساندم، خاطر مبارک هست وقتی [محمد] مصدق آن اندازه ما را در زحمت گذاشته بود، روز چهارم آبان برف می آمد، در رکاب مبارک با چه حالی سعدآباد برگشتیم. آن جا هم آتش نبود. من عرض می کردم کودتا بفرمایید، همان کاری که ۹ ماه بعد شد. فرمودید، هنوز زود است. تمام در خاطر داشتند» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۵۴. ۱۱ آبان ۱۳۴۶).

8 - «در بازی مصدق با آن که [شاه] کشور را ترک کرد، به صورت تبعید، باز هم با کودتای [سپهبد فضل الله] زاهدی و مردم برگشت» (خاطرات علم، جلد هفتم، صص ۳۳۶-۳۳۵. ۲۹ تیر ۱۳۴۷).

9 - «صبح بر مزار شهدای ۲۸ مرداد و سپهبد زاهدی گل گذاشتم... اما عجب این بود که بر سر مقبره زاهدی بانی کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کننده مصدق مگس پر نمی زد» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۳۱. ۲۸ مرداد ۱۳۵۲).

10 - «[کرمیت] روزولت کسی است که در زمان کودتای [سرلشکر] زاهدی علیه مصدق بنا به فرمان شاهنشاه، مأمور سیا در ایران شده بود و خیلی به این مسئله کمک کرد.» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۴۴۰-۴۳۹. ۲۳ بهمن ۱۳۵۴).

11 - «دیدم شاهنشاه خیلی کسل هستند، مقداری از قصه های زمان مصدق که در آن وقت واقعا غصه بود برایشان تعریف کردم. که به من در تبعید مصدق چه می گذشت و چه فکرها کردم. منجمله مدیر یک روزنامه مصدقی را در مشهد که فکر می کنم نام خوشه یا سنبله داشت و به زن من فحاشی کرده بود، وسیله مرحوم محمد رفیع خان خزاعی تربیتی که از اقوام من بود، در مشهد دزدیدم و محمد رفیع خان او را برای من به بیرجند فرستاد... در بین راه میخ طویله ای به مقعد او فرو کرده بودند که واقعا خیلی باعث ناراحتی من هم از لحاظ انسانی و هم از لحاظ این که مبدا بمیرد شد. بالاخره آن قدر او را نگاهداشتیم و معالجه کردم تا مصدق افتاد. شاهنشاه خیلی خندیدند و قدری از وضع کسالت در آمدند» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۲۹. ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۱).

12 - «قویترین آنها [مخالفان شاه] که دار و دسته مصدق بودند همان قدر که دست آمریکاییها از پشت سر آنها برداشته شد، مثل فواحش شهرنو که پیر می شوند به کلی مفقودالاثرا شدند، همچنین حزب توده و غیره و غیره» (خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۳۱۹-۳۱۸. ۱۲ بهمن ۱۳۵۳).

13 - «موضوع شرفیاب شدن وزرا را هرگز از هیچ دولتی شاهنشاه قبول نفرمودند، مگر از دولت مصدق که موضوع علیحده ایست.» (جلد چهارم، ص ۷۸. ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۳).

14 - «اگر در آن روز علم نتوانسته بود شاه را که برای مقابله با مخالفین تزلزل نشان می داد متقاعد کند که باید شدت عمل نشان داده شود و شورش باید به هر قیمت سرکوب گردد، معلوم نبود درگیری های دولت با مخالفین به کجا می انجامید. پاکروان رییس ساواک هم فردی قاطع و مقتدر نبود و روش مسالمت آمیز او همراه با سیاست شاه در تعامل با مخالفین به توصیه مقامات آمریکایی، ممکن بود سبب شود رژیم در همان زمان در معرض سقوط قرار گیرد.» (پرویز ثابتی، *در دامگاه حادثه*، شرکت کتاب، ص ۱۳۳).

15 - «وقتی من نخست وزیر بودم و پانزدهم خرداد بلبوای ایران پیش آمد و ۲۰۰ نفر کشته شدند، تقریباً خانواده ۸۵ نفر آنها را بلافاصله پیدا کردیم و از همان تاریخ برای آنها شهریه برقرار کردم» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۵۹. ۸ مرداد ۱۳۵۳).

16 - «امروز مصادف با ۳۰ تیر کذائی است که دکتر مصدق که وسیله قوام السلطنه برای سه چهار روز برکنار شده بود با کمال قدرت قوام را ساقط کرد و مجدداً بر سر کار آمد. البته از پفیوزی ما! من در این زمینه بعدها اگر عمری بود چیزی خواهم نوشت که این اطرافیان آن وقت شاهنشاه مثل مرحوم [حسین] علاء وزیر دربار و مرحوم سپهبد [مرتضی] یزدان پناه و مرحوم حشمت الدوله دیبا چه پفیوزی به خرج دادند و دوباره کارها را دو دستی تقدیم مصدق کردیم و مقدمات اخراج شاهنشاه توسط مصدق از کشور پیش آمد. مردم خیال می کنند تمام بازی خارجی است، یا خارجی بود. ولی من تصور می کنم اگر انسان اندکی شهامت و دل داشته باشد، خارجی گه می خورد که بتواند فضولی بکند. تمام بدبختیها که داشته ایم بر اثر پفیوزی و بزدلی خودمان بوده است. خارجی می خواست مرا هم روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از نخست وزیری بیندازد به شاهنشاه عرض کردم توپ و تفنگ و قدرت در دست من است. از چهار تا اراذل و اوباش که پول سپهبد بختیار را گرفته است و او که پول آمریکاییها را داده است، بترسم؟ اول و آخر آنها را پاره می کنم! و کردم. نه تنها اول و آخر آنها را پاره کردم، آخوندها را و نفوذ آنها را برای همیشه از میان برداشتم» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۱۱۹-۱۱۸. ۲۹ تیر ۱۳۵۲).

17 - "شاهنشاه فرمودند، در ۱۵ خرداد [۱۳۴۲] وضع خیلی سخت بود ولی جز شدت عمل کاری نکردی. عرض کردم، اتکا به پشتیبانی صد در صد اعلیحضرت همایونی داشتم و دیگر از هیچ چیز نمی اندیشیدم و ملاحظه فرمودید که پیشرفت کرد. یعنی طوری که همه جاده ها صاف شد. هم نفوذ خان و آخوند و هم نفوذ خارجی را در هم مالیدیم. فرمودند، همین طور است و من فکر می کنم که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ سلطنت من است" (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۳۱۸).

18 - هوشنگ نهاوندی، آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه، شرکت کتاب، ص ۱۵۷.

19 - احمد علی مسعود انصاری، ناگفته هایی از تاریخ معاصر، سایت آمازون، ص ۱۹.

20 - «سفیر انگلیس... گفت خیلی حالات شاه به دوگل شبیه است. گفتم همین طور است، حتی خیلی جلوتر از او. گفت دوگل می گفت فرانسه یعنی من، شاهنشاه هم همین را می گویند. گفتم همین طور است. شاه در ایران محبوب است. چندی پیش من کاخ کیش را به نام شخصی شاه ثبت کردم، شاه سند را پیش من پرتاب کرد. فرمودند مگر می خواهی فقط یک وجب خاک ایران مال من باشد؟ تمام ایران مال من است. اصلاً من هیچ چیز دیگر برای خودم نمی خواهم. پسر من هم اگر شاه مقتدری شد، همه چیز مال اوست و اگر نشد هم یک وجب خاک را نمی خواهد.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۶۵. ۱۹ تیر ۱۳۵۱).

21 - «در خصوص تز سخنرانی خودم در مورد رضا شاه کبیر و خود شاهنشاه که سال آینده ایراد خواهم کرد، کسب اجازه کردم. اجازه دادم. تز سخنرانی من این است (و واقعاً اعتقاد دارم) که این هر دو تجلی خود ایران هستند و جمله لونی چهارم که می گفت: "دولت یعنی من" در باره آنها صدق می کند. فرمودند، به خودم که نگاه می کنم، این یک حقیقت است و هیچ چیز جز ایران نمی خواهم و نمی بینم. بنابراین گزاف نخواهی گفت.» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۳۹۹. ۳۹۸. اول بهمن ۱۳۵۴).

22 - «فرمودند کارشان [دموکراسی انگلیس] زار است. حالا ما در ایران به هر صورت هر کس هم نقی بزند حرف ما حرف آخر و قاطع است و من خیال می کنم مردم هم حالا حرف مرا قبول دارند. عرض کردم چون شاهنشاه قلب پاک دارید که جز خیر مردم را نمی خواهید این امر اثر وضعی دارد و مردم احساس می کنند. فرمودند این درست است، ولی من خیال می کنم که وزرا هم که اوامر ما را بی چون و چرا

فوری اجرا می کنند در قلب خودشان هم اعتقادی هست که آن چه می گوئیم صحیح است. عرض کردم البته تا مقدار زیادی این طور است، ولی اثر چماق مبارک را هم فراموش نفرمایید. شاهنشاه خیلی خندیدند «(خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۱۹۲-۱۹۱. ۲۱ شهریور ۱۳۵۳).

23 - «فرمودند، مگر من حرف غیر منطقی می زنم؟ عرض کردم، استغفرالله! باز هم شاهنشاه خنده شان گرفت.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۵۲. ۳ بهمن ۱۳۴۹). «فرمودند، مگر این همه پیشرفتهای بزرگ کرده ایم، کسی به ما مشورت داده است؟ عرض کردم خیر، درست است که اعلیحضرت همایونی درست می بینند و درست می سنجند و درست اوامر صادر می فرمایند، ولی طبیعت کار امروز دنیا یک طبیعت فنی است. یک نفر محال است بتواند همه جهات کارها را ببیند. مگر در کاخ سفید مشاور برای نیکسون در هر امری نیست؟ دیگر چیزی فرمودند.» (همان، صص ۲۲۳-۲۲۲. ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۱).

24 - «شاهنشاه فرمودند، کارهای من روز به روز زیادتیر می شود و فرصت کم [چون هیچ کاری بدون اجازه من نباید انجام شود]... عرض کردم خیلی از کارهای غیر لازم شاهنشاه را می شود کم کرد. خودتان نمی خواهید و اجازه نمی دهید... دنیای امروز، دنیای فکر و اندیشه است و کارها باید وسیله مردمان متفکر حلاجی بشود، بعد به عرض شما برسد... جوابی که فرمودند این بود که تازه من کار کمتر بکنم چه بکنم؟ تفریح که نمی توانم بکنم، زیرا با گرفتاری خانوادگی امکانی نیست. پس بهتر است کار بکنم. عرض کردم متأسفانه به این صورت چه بخواهید چه نخواهید، ساییده می شوید. فولاد که نیستید و من معتقدم که نفس شما برای این کشور کیمیاست. مگر تفریح منحصر به یک کار به خصوص [خانم بازی] است؟... دیگر چیزی فرمودند. من هم موضوع را عوض کردم، ولی وظیفه خودم می دانم که بالاخره این مطلب را گردن شاه بگذارم. چون احساس می کنم کارها از هم گسیخته می شود و تمام هم علت آن گرفتاری فوق العاده شاه است. هر وزیری و هر مسؤولی راساً دستوری [از شاه] می گیرد- که با خطوط اصلی سیاست اقتصادی و اجتماعی کشور هماهنگی نمی کند- و می رود. علت هم این است که شاه هر قدر ماشاء الله قوی [باشد]، ولی دستگاه ماشین [کامپیوتر] که نیست، دستورات دیگری که فرموده است فراموش می کند. عیب بدتر این کار، فرامین ضد و نقیض است که البته کمتر اتفاق افتاده است، ولی به هر صورت اتفاق می افتد و اساس کار ما را متزلزل می کند.» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۱۴۲-۱۴۱. ۱۸ دی ۱۳۴۹).

25 - «دولت امروز ترمیم شد. در حقیقت بهانه ایست برای تقویت هویدا، در صورتی که کمیابی و گرانی ارزاق به حال خود باقی است. شاهنشاه هنگام معرفی دولت فرمایشات مهمی فرمودند، من جمله این که استانداران و فرمانداران باید خارج از حزب باشند، این که نمی شود که استاندار نماینده اکثریت باشد، آنها فقط نماینده من هستند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۵۴. ۷ اردیبهشت ۱۳۵۳).

26 - «تبریک شروع سی و پنجمین سال سلطنت را عرض کردم و عرض کردم امروز برای ما روز بزرگ و پر افتخاری است. مدتی از مرارتهای و سختیهای که در گذشته بر وجود مبارک گذشته، بازگو فرمودند. عرض کردم به حمدالله که همه چیز خاتمه خوش داشته است و امروزه اعلیحضرت همایونی نه تنها پیشوای محبوب ایران بلکه یک چهره بین المللی هستند که هم سطح شما کسی نیست. فرمودند، خواست خداوند بوده است.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۳۹. ۲۵ شهریور ۱۳۵۴).

27 - «فرمایش شاهنشاه تأیید می شود که همیشه می فرمایند باید به متخصصین بگویند مطالعات خودشان را بکنند، وقتی نظر دادند باید درست خلاف آن عمل کنید مخصوصاً در امور اقتصادی.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۶۱. ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۳).

28 - «فرمودند، "خیر! البته که می شود، زیرا من امر می دهم." عرض کردم کار اقتصادی با امریه جور در نمی آید، این کار را برای صرف مالی می کنیم، نه به منظور دم و دستگاه راه انداختن. فرمودند، "من می گویم، می شود!" دیگر من چیزی عرض نکردم. فرمودند به رئیس سازمان گسترش بگو بیاید خراسان آن جا او امر صادر خواهد کرد. عرض کردم، چشم! ولی چون تاریخ می نویسم، ناچارم بگویم که صدور این گونه اوامر از جهت این است که شاهنشاه، شاهنشاه زاده بوده اند و از پائین وارد جریان امور نبوده اند (غیر پدرشان که از مدارج پائین کار را شروع کرده بودند) و احساس نمی فرمایند که فی المثل در یک کارخانه که موضوع اقتصادی است با وجود دو دستگاه عامل ممکن نیست کار جلو برود.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۵۴. ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۲).

29 - «مصاحبه شاهنشاه را با الاهرام که به زودی منتشر خواهد شد، تقدیم کردم. ملاحظه کرده و فرمودند که یک اشتباه کرده، انفلاسیون پارسال ما صفر بوده است [عالیخانی: تورم واقعی قیمت ها در سال ۱۳۵۴ در حدود ۲۵ درصد تخمین زده می شد]. عرض کردم، امر می فرمایید، تصحیح می کنم، ولی آیا واقعا این طور بوده؟ فرمودند، قطعاً. من دیگر جسارتی نکردم، ولی شاهنشاه از قیافه نامطمئن من احساس فرمودند که مورد قبول من نیست» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۱۴۳. ۱۸ خرداد ۱۳۵۵).

30 - «شاهنشاه می فرمودند بین من و ملت من تفاهمی به وجود آمده که آنها می دانند هر چه من می گویم، به نفع و صلاح آنهاست و برای خودم هیچ نمی خواهم. واقعاً درست هم می فرمودند. بعد هم صحبت از این شد که بالاخره در همه دنیا شخصیت لیدر هر کشور در پیشرفت امور خیلی موثر است. مدتی صحبت دوگل و پمپیدو و غیره شد.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۵۵. ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۳).

31 - «شاهنشاه فرمودند اصولاً ملت ایران این طور است. اگر در جلوی عقب نشینی کردی، کارت تمام است، و اگر ایستادی برده ای. صحیح می فرمایند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۱. ۱۵ فروردین ۱۳۵۱).

32 - «یک پروفیسور ایران شناس روسی به نام علی اف به تهران آمده است، فارسی خوب می داند. شاهنشاه به خیال این که این علی اف همان علی اف مترجم رسمی وزارت خارجه روسیه است (چون او هم استاد زبان فارسی در دانشگاه مسکو است)، امر داده بودند اتومبیلی به او داده شود. امروز صبح عرض کردم، این شخص او نیست، باز هم اتومبیل را بدهیم؟ فرمودند، تو اشتباه می کنی، همان است، اتومبیل را بدهید. به علاوه چه طور از دیروز که من امر داده ام اتومبیل داده نشده؟ (با تغیر). عرض کردم، اولاً امر را به رئیس تشریف فرمودید، ثانیاً به این علت بود. فرمودند، من می دانم چه می گویم. عرض کردم، غلام هم عرضی ندارم، اجرا می کنم. آدم بیرون تحقیق کردم، دیدم عرض من صحیح بود. با وصف این برای بدجنسی و سر به سر شاهنشاه گذاشتن دستور دادم اتومبیل را بدهند. اتومبیلی موجود نبود دستور دادم فوری از کارخانه شاهین [رملر آمریکایی] یکی بگیرند و پیش از ظهر بدهند. سر شام فرمودند، راستی حق با تو بود، این آن علی اف نیست. اتومبیل فقط در اختیارش بگذارید، به او ندهید. عرض کردم، متأسفانه اتومبیل را دادم. فرمودند، به روی امر من دادی یا خودت هم خیال کردی حرف من دسرت است و همان علی اف وزارت خارجه است؟ عرض کردم، خیر می دانستم فرمایش شاهنشاه درست نیست، ولی اتومبیل را دادم که عرض کرده باشم آسمان به زمین نمی رسد اگر گاهی پادشاه من هم اشتباه بکنند. به هر صورت این ضرر را دستی به شما زدم و قصد ضرر زدن داشتم. خیلی خندیدند» (خاطرات علم، جلد هفتم، صص ۴۲۶-۴۲۵. ۱۲ آذر ۱۳۴۷).

33- «دهه ۱۹۷۰-۱۹۶۰ برای کشور ما سال های بسیار خوبی بودند و کشور تحت قیادت شاهنشاه خیلی به جلو رفت...دیگر قدرت بی مثال شاه در کشور حاکم مطلق بود.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۳۳۷).

34- «شاه ما واقعا نابغه است و میخ سلطه و نفوذ خود را تا بیخ در گلوی داخلی و خارجی فرو کرده است. جای شکر این است که ایشان دیکتاتور نیک خواه این کشور هستند و واقعا یک فرشته آسمانی است که خدا بر این کشور نازل کرده است. اما معلوم نیست همه جا این طریقه مطلوب باشد» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۰۲. ۷ مهر ۱۳۵۱).

35- «شام هم به سفارت واتیکان رفتم. در آن جا مهمانی کوچک خصوصی به افتخار من داده بودند. بعد از شام، صحبت از رژیم و وضع اجتماعی ایران شد و من به صراحت گفتم که من می دانم به یک دیکتاتور قدرتمند خدمت می کنم. این مطلب را هم پنهان نمی کنم. چیزی که هست، خودم می دانم که این دیکتاتور جز خدمت به مردم و کشور هیچ نظری ندارد و واقعاً خودش را وقف کشور کرده است. اگر ما وضع ترکیه را می داشتیم که این دموکراسی لعنتی را تقلید کرده اند، آیا خوب بود؟ سفیر جدید ترکیه که حضور داشت...حرفهای مرا کاملاً تصدیق کرد» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۳۶۵-۳۶۴.۳۰ آذر ۱۳۵۱).

36- «...» «من به او [سفیر آمریکا در ایران] گفتم که در یک مهمانی سفیر واتیکان که چند نفر از سفرای دیگر هم بودند، من گفتم که شما خیال نکنید من در تاریکی می رقصم. من می دانم که خدمتگذار یک دیکتاتور قوی هستم. ولی می دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابر ضرری است که به کشور ممکن است بزند. به علاوه می دانم که...یک بشر خیرخواه است...خوی دیکتاتوری ندارد و مردم را دوست دارد. اگر اقدام شدید یا تنبیه می کند به خاطر مملکت است نه خود او. به علاوه به من، نوکر خود، اجازه گفت و گو و مباحثه می دهد. [به این دلیل است] که من با علم به یک محیط دیکتاتوری، با سر بلندی خدمت می کنم.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۸۸. ۲۲ خرداد ۱۳۵۲).

37- «مخبر دلی تلگراف سؤال کرد که چرا به مردم آزادی بیان و قلم نمی دهید؟ من جواب دادم وقتی مردم آن چه خواسته اند به دست بیاورند به دست آورده اند (در نتیجه انقلاب شاه و ملت)، دیگر چه می خواهند بگویند؟ اما به طوری از این جواب خودم خجل بودم که حدی نداشت. مثل جواب کشورهای کمونیستی بود. ولی چیز دیگری نمی توانستم بگویم. البته خودم عقیده ام این است که با آن نوع آزادیهای سیستم اروپا کار ما و کشورهای شرقی به سامان نمی رسد و این مطلب را همه جا گفته و می گویم، منتها در استدلال انسان گیر می کند!» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۰۱. ۴ تیر ۱۳۵۲).

38- «واقعاً به شاه دعا کردم. من گاهی فکر می کنم چرا باید مردم شکایت از رژیم اقتدارگرا داشته باشند؟ آن هم از چنین شخصی که وجود خود را وقف کشورش کرده است و می بینیم که اگر به صورت دیگری کشور ما اداره می شد، محال بود این پیشرفتهای نصیب شود. من اگر عقیده دارم که باید مردم را بیشتر در سرنوشتشان دخالت داد، فقط از این جهت است که اولاً این کار کاملاً حالا امکان دارد و باعث به هم ریختگی نمی شود، ثانیاً مردم در آن صورت قدر این پیشرفتهای را بیشتر می دانند و خود را سهیم خواهند دانست. افسوس که دولت این مسئله را درک نمی کند یا نمی خواهد بکند که راحت تر باشد.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۲۸۰-۲۷۹. ۲۳ آبان ۱۳۵۲). «شاه واقعاً ملکوتی صفات و یک انسان واقعی است. این اندازه ها غرور و خودخواهی لازمه هر انسانی است. به خصوص یک حاکم قادر مطلق العنان باشد» (همان، ص ۳۳۶. ۲۶ آذر ۵۲).

39 - «دکتر [رضا] فلاح گفت دیروز بعد از ظهر نطقی کرده است که عین فرمایشات شاهنشاه در آن منعکس است. اگر اجازه فرمایند، به نمایندگان اوپیک داده شود و نطق را برایم خواند... بعد با عجله رفتم به کاخ کاغذ فلاح را... فرستادم سر صبحانه شاهنشاه. خودم آماده برای شرفیابی سفیر جدید سوئد شدم. وقتی شاهنشاه ساعت ۱۰ تشریف آوردند، نامه فلاح دستشان بود، به من دادند. فرمودند، چرا صحبت‌های خود مرا به آنها نمی‌دهد که این را می‌دهد؟ بگویند صحبت‌های خود مرا بدهد. من می‌دانستم که چنین خواهد شد، چون هیچ کس حق این فضولیه را ندارد و انصافاً هیچ کس هم از شاه نه بهتر می‌فهمد و نه می‌گوید. این را هم باید بگویم.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۳۴۵-۳۴۴. ۱ دی ۱۳۵۲).

40 - «عرض کردم من در نطق خودم به اشاره گفتم که سفیر انگلیس به من چه گفته بود، یعنی گفتم یک خارجی مسئول می‌گفت ما خیال می‌کردیم این ثبات ایران و آرامش و عدم اعتصابات و ناراحتی‌ها به علت قدرت و سلطه حکومت است، حال آن که حالا می‌فهمیم به علت پیش‌بینی‌های صحیح و فلسفه‌های اجتماعی شاهنشاه است که ما چنین چیزی در کشور خودمان نداریم. فرمودند، من نطق تو را نشنیدم. در صورتی که یقین دارم شاهنشاه هم در رادیو شنیدند، هم در تلویزیون شنیدند و هم در روزنامه خواندند. ولی معمولاً این طور می‌فرمایند. یعنی می‌خواهند وانمود کنند که شما اهمیتی ندارید که من به نطق شما گوش بدهم، یا بخوانم. حال اگر در همین نطق یک اشتباه کوچک بشود، در همان موقعی که حتی از رادیو گفته می‌شود، تلفن شاهنشاه زنگ می‌زند که چرا چنین گفتی و چنان نگفتی؟ چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۴۲. ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱).

41 - «امروز همه با تلخی گذشت. اخبار مسافرت شاهنشاه را به آلمان و برلن بررسی می‌کردم، بعضی پدرسوخته‌ها که از کمونیست‌ها و ناصر و شاید حتی از آمریکایی‌ها پول می‌گیرند، تظاهراتی بر علیه شاهنشاه ترتیب داده بودند. بسیار ناراحت‌م، از دو جهت. اول از جهت این که چنین اتفاقی افتاده بود، دوم از جهت این که چرا ما نباید دقت کنیم و قبلاً این پیش‌بینی‌ها را بنماییم. اصولاً تشریف بردن شاهنشاه به این جاها چه معنی داشت؟ برای چه به برلن بروند؟ [که در جریان تظاهرات کنندگان آلمانی کشته شود]. درست است که تظاهرات کمونیستی علیه شاهنشاه عیبی ندارد، ولی نمی‌بود بهتر بود. باید اذعان بکنم که من در وظیفه ام قصور کرده‌ام. شاهنشاه هم کوتاهی فرموده است که چندین روز من این پیش‌آمدها را پیش‌بینی می‌کردم، با بی‌اعتنایی تلقی فرمودند. این نمی‌شود. کار مملکت را نباید این طور سهل و ساده گرفت، آن هم کار شاهنشاهی را.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۶۰-۶۱. ۱۳ خرداد ۱۳۴۶). «خیلی عصبانی و ناراحت هستم. تظاهرات آلمان به صورت بدی در آمده، در تمام روزنامه‌های مهم جهان نقل شده. درست است که از طرف کمونیست‌هاست، ولی ممکن بود اجتناب کنیم. در دانشگاه تهران اعتصاب است. کارها روی هم رفته به صورت بی‌مزه‌ای در می‌آید. تقصیر هم با ماست. مرکز تفکر نداریم که در امور مطالعه کند و تحقیق بکند و راه جلوی پای ما بگذارد. چه قدر ممکن است بار روی شانه یک نفر گذاشت؟» (همان، ص ۶۱. ۱۴ خرداد ۴۶).

42 - «امروز در تهران از شاهنشاه استقبال بزرگی به عمل آمد. می‌گویند یک میلیون و نیم نفر شرکت کرده اند. احتیاج به این کارها نیست. اگر برای چشم‌داخلی‌ها است که اغلب می‌دانند به چه صورت این مردم را جمع‌آوری کرده‌اند و اگر برای خارجی است که خارج اعتنایی به آن ندارد. چنانکه یقین دارم در هیچ‌جا منعکس نخواهد شد. جز در این گرمای تابستان باز هم مردم را ناراضی کردن نتیجه [ای] عاید نمی‌شود. قرار است تمام وکلا و سناتورها هم به فرودگاه بروند. اگر برای سفیر آمریکا است که شاهنشاه خیلی به امریکا تشریف برده‌اند، و اگر برای فتح نفت است که آن چه لازمه تملق بود در مجلسین گفته‌اند. وزیر دارایی می‌گفت در مجلس یک نفر هم در مورد مواد قرارداد حرف نزد. تمام تملق بود و بس! عجب ملت بی‌چاره [ای] هستیم... به هر حال افسوس من آن است که کار با این عظمت شاه بدون دلیل کوچک می‌شود.

می گویند: گفתי باور کردم؛ تأکید کردی شک کردم؛ قسم خوردی، فهمیدم دروغ می گویی. به نظر من هویدا این بازیها را برای گول زدن و منحرف کردن افکار شاهنشاه در می آورد و تعجب دارم که مردی چنین با هوش و با عظمت گول این حرفها را می خورد، یا وانمود می کند که گول می خورد. این هم یک طرف قضیه است. در این صورت، با این قضاوت، ما گول می خوریم.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۲۷. ۸ مرداد ۱۳۵۲).

43 - «صبح شاهنشاه [به اتفاق شهبانو] از نوشهر تشریف آوردند که از مهمان خودشان بدرقه بفرمایند. قبل از آمدن شاهنشاه دو هواپیما از اردن رسید یک برای این که ملک حسین را مستقیماً به لندن و دیگری ملکه او را مستقیماً به عمان ببرد. نخست وزیر (رفاعی)، رئیس ستاد و سازمان امنیت هم آمدند که با ملک به لندن بروند... شاهنشاه و شهبانو به اتفاق مهمانها وارد شدند. من بسیار خوشم آمد که ملک صورت تمام عمله و اکره خود را از نخست وزیر تا پایین بوسید، با آن که آنها دست او را نیوسیدند!» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۱۱۰-۱۰۹. ۱۹ تیر ۱۳۵۲).

44 - «راجع به زمین های کارمندان مجدداً عرض کردم. رد شد. بسیار ناراحت شدم تا جایی که مدتی به جر و بحث گذشت. عرض کردم، فرض کنید من اشتباه کرده ام و به چند نفری اشتباه زمین داده ام. اولاً برای دیگران هم زمین گرفته ام و دیگر شکایتی نخواهد بود. ثانیاً شما باید وزیر دربار خودتان را تقویت فرمایید که کارم پیش برود. فرمودند، خیر، چه دلیل دارد من کار اشتباه تو را صحنه بگذارم؟ عرض کردم، به همان دلیل که من هم خیلی اوامرتان- از جمله خانم بیاری- را به علت آن که به شما علاقه مندم اجرا می کنم. مفهوم دیگر این عرض من جسارت آمیز بود، یعنی این که اشتباه است و من اجرا می کنم. شاهنشاه خیلی حوصله فرمودند و به من پرخاش نکردند. بعد شعر سعدی را عرض کردم که قدری از این جسارت من بکاهد و آن این است که: "رئیس قافله را هم تغافل باید/ که بی نصیب نمانند قاطعان طریق" مفید واقع نشد.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۰۷. ۹ خرداد ۱۳۴۷).

45 - «ارتشبد طوفانیان، حسب الامر شاهنشاه، جواب... وزیر جنگ آلمان را که موضوع خرید اسلحه ما را تخطئه کرده بود (چون تانک های لئوپارد آنها را نخریده ایم) [داده بود]، خوب از کار در نیآورده بود. فرمودند، به او بگو مصاحبه تو بد بود، نپسندیدم. من هم تلفن کردم. بیچاره داشت قبض روح می شد.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۲۳. ۲۰ خرداد ۱۳۵۴).

46 - «فرمودند به [جمشید آموزگار] وزیر کشور همین الان تلفن کن که چرا این قدر بی ربط و مهمل حرف می زنی؟ چه طور می گویی رویه وکلای آینده [مجلسین] معلوم نیست چه خواهد بود؟ مگر اینها وکیل حزبی [حزب رستاخیز خودم] نیستند؟ مگر وکیل حزبی می تواند از خط مشی حزب انحراف حاصل کند؟ فوری تصحیح کنید. بعد هم در مورد حق برداشت [مخصوص] از صندوق [پول] بین الملل که واحد پول آینده ما در محاسبات نفتی باید باشد، آموزگار گفته ایران مخالف است (آموزگار وزیر کشور، مسئول مذاکرات اوپک هم هست). بگو این مزخرفات چیست که می گویی؟ کی ما می خواهیم با نظر اوپک مخالفت بکنیم؟ من شام نخوردم و رفتم این مطالب را به بدبخت آموزگار گفتم. با این خستگی انتخابات، نزدیک بود پشت تلفن از ترس سخته بکند. به او دلداری دادم. برگشتم به شاهنشاه گزارش عرض کردم. فرمودند گفתי دیگر مزخرف نگوید؟ عرض کردم بلی، ولی بیچاره خیلی ترسید. شاهنشاه باز پرسیدند، گفתי فردا تصحیح بکن؟ عرض کردم بلی! فرمودند خوب بنشین شام بخور، عرض کردم شام شاهنشاه تمام شده، من بعد شام می خورم. فرمودند، نه، ما حرف می زنیم و قهوه می خوریم، تو شام بخور. شام با عجله و با خجالت زیاد خوردم و مراحم شاهنشاه را از صمیم قلب سپاسگزار شدم. مگر این همه مرحمت هم می شود؟» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۳۵. ۳۱ خرداد ۱۳۵۴).

47 - «یک مطلب مضحکی عرض کردم که پشیمان شدم. عرض کردم دیشب که با رئیس ستاد اسراییل صحبت از پیشرفتهای کشور بود، رئیس ستاد ارتش، ارتشبد [غلامرضا] از هاری که سر میز من بود گاف عجیبی کرد. فرمودند، چه بود؟ عرض کردم، به رئیس ستاد اسراییل گفتم، ما اگر کاری می‌کنیم، علت آن است که بی‌نهایت از شاهنشاه می‌ترسیم و اگر کارها سر موعد مقرر انجام نشود، شدیداً مواخذه می‌شویم. فرمودند، کجای این حرف گاف است؟ عرض کردم، آخر باید کارها را از روی حس وطن پرستی و علاقه بکند نه از سر ترس. فرمودند، خیر، هیچ هم گاف نکرده است. یعنی تو هم تکلیف خودت را بدان و از این فضولی‌ها نکن! دیگر نخواستم فضولی بکنم و عرض کنم به سر خودت یک ذره ازت نمی‌ترسم، چون به زندگی و هیچ چیز اهمیت نمی‌دهم. من اگر خدمتی می‌کنم فقط برای این است که علاوه بر علاقه سالها به خودت و دوستی چندین ساله که با شیر اندرون شد و با جان بدر رود، وجودت را برای کشورم نه تنها مفید بلکه ضروری می‌دانم. تو غیر از این می‌پسندی، من چه کنم؟ وقت دیگر البته خواهم گفتم، تا کی پیش بیاید.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۸۵. ۲۶ مرداد ۱۳۵۱).

48 - «سر شام رفتیم...توله سگ دانمارکی شاهنشاه که بسیار بزرگ شده، میز شام را تمام به هم ریخت و همه را بسیار خندان» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۵۶. ۱۱ تیر ۱۳۵۴).

«سر شام رفتیم، مطلب مهمی نبود. فقط علیا حضرت شهبانو جلوی شیطنت‌های سگ بزرگ شاهنشاه را جدا گرفتند که سر به پشقاب همه می‌زند. شاهنشاه فرمودند، چرا این طوری می‌کنی؟ جواب دادند همه به این سگ هم تملق می‌گویند، تنها من نمی‌خواهم این کار را کرده باشم. نفهمیدم شاهنشاه خوششان آمد یا بدشان؟» (جلد پنجم، صص ۴۹۵-۴۹۴. ۱۶ اسفند ۵۴).

49 - «سر شام بحث و گفت و گوی اعلیحضرت همایونی و علیا حضرت شهبانو بود بر سر این که علیا حضرت می‌فرمودند، مناظر طبیعی کشور را به این آسانی خراب نکنید. شاهنشاه می‌فرمودند کشور باید پیشرفت کند و سریع پیشرفت کند. به علاوه اگر یک گوشه خراب می‌شود، من هکتارها جنگل به وجود آورده‌ام. شهبانو می‌فرمودند، مگر نمی‌توانید بفهمید که کویر چه قدر زیباست؟ شاهنشاه فرمودند، تو را نایب الحکومه کویر خواهم کرد. خیلی همه سر حال بودند. شهبانو فرمودند این علم و اقبال و پهلبد که این جا نشسته هستند، با من هم عقیده اند، جرئت حرف زدن ندارند. من به شوخی عرض کردم مگر نشنیده اید که: "اگر شه روز را گوید شب است این/ ببايد گفت اينک ماه و پروين". شهبانو خیلی خندیدند. نمی‌دانم شاهنشاه خوششان آمد یا خیر؟» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۲۲. ۲۹ فروردین ۱۳۵۲).

50 - «عصری حضور علیا حضرت ملکه پهلوی رفتیم، زیرا که ایشان مادر شایسته ۵۰ سال اخیر ایران شده اند و زنان ایران لوحه سپاس تقدیم کردند.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۳۶۱. ۲۵ آذر ۱۳۵۵).

51 - «صبح شرفیاب شدم. عرض کردم قتل [تیمور] بختیار [فرمانده نظامی تهران و رئیس بعدی سازمان امنیت توسط ساواک در عراق] انعکاس عجیبی در مردم کرده است. یک عده زیادی که از کشته شدن این آدم شقی خوشحال هستند، یک عده دیگر هم از این قدرت عجیب دستگاه شاهنشاه ماستها را کیسه کرده اند، حتی می‌گویند آن دو نفر جوانی که هواپیمای ملی ما را [ربودند]، مأمور ساواک بودند که خواستند رد گم کنند و آنها هم در قتل بختیار شرکت کردند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند، این قسمت که مهمل است ولی شما تأیید بکنید! چه بهتر که قدرت ما هم مثل قدرت سابق انگلیسها افسانه ای بشود» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۸۶. اول شهریور ۱۳۴۹).

«صبح شرفیاب شدم...خیال می کردم شاهنشاه خوشحال باشند [ولی] شاه را گرفته دیدم. غفلتاً فرمودند، ملت پفیوز! عرض کردم چرا؟ فرمودند این محکومین- کمونیستهای طرفدار چین- پس از ابلاغ حکم سرود خوانده اند. عرص کردم، پس پفیوز نیستند! شاهنشاه خنده شان گرفت. فرمودند پدرسوخته! عرض کردم چرا ناراحت می شوید؟» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۵۲. ۳ بهمن ۱۳۴۹).

«تشریفات فراموش کرده برای شاه چای بیاورند:» فرمودند، اینها کون گشاد هستند و مخصوصاً همه ایرانی ها کون گشاد هستیم. بهتر است همیشه [از من] بترسند» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۹۴. ۲۹ شهریور ۱۳۵۱).

"فرمودند آخر مردم هم قرقرو هستند و پفیوز[که برای گرانی و نایابی اجناس عصبانی و معترضند]. گاهی فکر می کنم که مردم ایران بهترین مردم روی زمین هستند، گاهی هم می بینم که خیلی پفیوز و ضعیف النفس هستند" (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۶۵، ۲۲ شهریور ۱۳۵۲).

«راجع به مذاکراتی که با سفیر آمریکا در مورد سه پایه اصلی حکومت ایران کردم که شیعه و زبان فارسی و سلطنت است، شاهنشاه فرمودند ولی متأسفانه شیعه ها پفیوز هستند. در عراق کاری از پیش نمی برند، در لبنان هم همین طور و در ایران هم هرچه توده ای داشتیم از بین شیعه هاست [مثل کیانوری که تازه از نواده های شیخ فضل الله نوری است]. در صورتی که بین اهل تسنن کمتر هستند. در بین زرتشتی ها هیچ، حتی تاکنون بین بهایی ها هم یک توده ای پیدا نشده است. عرض کردم تعداد را هم شاهنشاه در نظر بگیرید، معلوم است از عده زیاد بالاخره چند نفر منحرف پیدا می شود. ولی در عراق و سوریه و لبنان چه عثمانیها و چه انگلیسیها و فرانسه ها دائماً سنی ها را تقویت می کردند که اختلاف بین آن کشورها و ایران باقی بماند. فرمودند این درست است، پس چرا در لبنان وقتی قرار شد از هر ملتی یک نفر مسئول (رئیس کشور، رئیس دولت و رئیس مجلس) تعیین بشود باز شیعه ها کاری از پیش نبردند. عرض کردم متفرق بودند. فرمودند حالا هم که [امام موسی] صدر آمده و اول ما او را تقویت کردیم و بعد تو سرخ از کار درآمد و آدم دورویی شد. دیگر عرضی نکردم، ولی عرض کردم این هفتاد میلیون آدم اطراف که شیعه هستند شاهنشاه را شاه خود می دانند و این مسئله کوچکی نیست. فرمودند این صحیح است» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۸۵-۱۸۴. ۱۶ شهریور ۱۳۵۳).

53 - «شاهنشاه صحبت عجیبی می فرمودند، که واقعا اعتقاد ایشان را به خداوند می رساند: می فرمودند، امتحان کرده ام، هر کس با من در افتاده است، از بین رفت. چه داخلی، چه خارجی. مثال برادران کندی را در آمریکا می زدند- کندی رئیس جمهور بود و دو برادر سناتور داشت [و] هر سه با شاهنشاه بد بودند. جان کندی رئیس جمهور کشته شد. رابرت- سناتور- کشته شد و آخرین آنها [سناتور] ادوارد افتضاح عجیبی سر کشته شدن یک دختر در آورد [و ستاره اش] رو به زوال است. ناصر- رئیس جمهور مصر- از بین رفت. خروشچف نخست وزیر شوروی با شاهنشاه خوب نبود، از بین رفت. در داخله هم هر که با شاه در افتاده است، ور افتاده است، مثل مصدق و تا اندازه ای قوم السلطنه. رزم آرا را من یقین داشتم که خیال سوء نسبت به شاه داشت، کشته شد. منصور هم که دیگر نوکر مستقیم آمریکاییها بود و فوق العاده جاه طلب، او هم کشته شد. البته پسر جعلنق بی بوته [ای] بود. غیر از رزم آرا که رئیس ستاد ارتش بود و نخست وزیر شد» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۶۸. ۲۷ بهمن ۱۳۴۹).

54 - «سر شام رفتم... یک وزیر انگلیسی ضمن مصاحبه در تلویزیون بی بی سی و صحبت در خصوص دوگل گفته بود، از مردان کالیبر چرچیل و دوگل فقط شاه ایران باقی مانده اند. خوب شد من این موضوع را شنیده بودم. چون شاهنشاه می خواستند گفته شود، ولی نمی خواستند خودشان بفرمایند. من تعریف کردم.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۳۷. ۲۴ آبان ۱۳۵۱).

55 - «شاه واقعاً عقده ندارد. فقط گاهی احساس می. کنم، ممکن است از تملق راضی بشوند آن هم از بس ما ایرانیها واقعاً عادت به تملق گفتن داریم، خواه ناخواه طرف هم بالاخره خوشش می آید و باور می کند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۴. ۲۴ فروردین ۱۳۵۳)

56 - «عرض کردم... این که به شاهنشاه عقیده عمیق دارم، برای این است که اغلب فرمایشات شاهنشاه راست است. واقعاً اعتلاء ایران و آسایش مردم را می خواهید و در این راه از هیچ چیز حتی از نثار جان دریغ ندارید. اغلب فرمایشات شما درست است و از آن قصد انشاء دارید. حال اگر ما گه ها یا جواسیس به صورتی جلوی کار را سد کنیم، آن مطلب دیگر است. ولی باز هم به خواست خدا، قدرت شاهنشاه طوری است که ما نمی توانیم زیاد خرابکاری بکنیم.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۵۱ - ۴۵۰. ۸ خرداد ۱۳۵۶).

57 - «فرمودند... در ایران بین پایین ترین و بالاترین حقوق صد مرتبه اختلاف است، در صورتی که در ممالک پیشرفته این اختلاف خیلی کم و حتی در اسرائیل سه مرتبه است... بعد که مرخص شدم نخست وزیر [هویدا] را دیدم. به او گفتم شاهنشاه ناراحت هستند. جواب عجیبی به من داد. گفت «روزی که [منصوب شدم، شاهنشاه] فرمودند نخست وزیر چنان کسی است که همه مسئولیت ها را باید بر عهده بگیرد. حال آن که هیچ کاری در دستش نیست. من چه کار کنم؟» خیلی از این حرف نخست وزیر تعجب کردم. به دو دلیل: اول این که مسئولیت ها را به گردن شاه می اندازد، دوم این که اگر واقعاً چنین بود، چرا قبول کرد یا بعد چرا استعفاء نداد و یا حالا نمی دهد؟ یاللعجب» (خاطرات علم، جلد اول، صص ۲۳۱ - ۲۳۰. ۱۴ مرداد ۱۳۴۸).

58 - "من که خیلی خونسرد هستم، گاهی دچار اضطراب می شوم. هر وزیری به طور علیحده گزارشاتی به عرض شاهنشاه می رساند و شاهنشاه هم اوامری صادر می فرمایند. روح نخست وزیر بدبخت بی لیاقت [هویدا] هم اطلاع ندارد شاید علت بقای او هم همین باشد، کسی چه می داند؟ حالا شش سال است که نخست وزیر است. چون تصمیمات به این صورت هستند و شاهنشاه هم که وقت ندارند همه جهات کارها را ببینند، از یک جایی خراب می شود و از اختیار خارج می گردد" (جلد اول، ص ۳۷۸. ۶ اسفند ۱۳۴۸).

59 - «ساعت ۱۲ هویدا دولت جدید را بدون کوچکترین تغییری (یعنی تمام وزرای سابق) معرفی کرد. صحبت تغییر خیلی از وزرا در پیش بود، زیرا هویدا می خواست به این صورت دولت جدید خودش را توجیه نماید. ولی گویا دیشب شاهنشاه امر فرموده اند هیچ تغییری لازم نیست. من می دانم علت این امریه چیست. چون هویدا مرد بسیار ضعیفی است، چند وزیر را علیا حضرت شهبانو و چند نفر وزیر دیگر را والا حضرت فاطمه و چند تن دیگر از دوستان او تحمیل کرده اند. شاهنشاه هیچ خوششان نیامد، فرمودند، ابداً تغییری لازم نیست و امروز هم نطق شدیدی فرمودند که هویدا و همه را خیط کردند. بعد از ظهر که من در دانشگاه عالی ستاد هویدا را دیدم، بی نهایت پکر و کسل بود، چون تغییرات را به همه گفته بود و عجیب غافلگیر شده است» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۵۰. ۳۱ شهریور ۵۴). «عرض کردم شاهنشاه دیروز بمب عجیبی ترکاندند. فرمودند، چه طور؟ عرض کردم همه منتظر بودند که دولت هویدا ترمیم بزرگی بشود، نه تنها شاهنشاه جلوی آن را گرفتند و فرمودید فضولی موقوف، آنهایی که این خیال پلوها را برای خود پخته

بودند که دولت را در دست بگیرند، به کلی مأیوس فرمودید. فرمودند، احمقها هر کسی برای خودش خیالی می کند. این کار لازم بود. من عرض کردم بسیار هم لازم بود... عرض کردم... غلام دیروز در دانشگاه جنگ نخست وزیر را هم خیلی پکر دیدم. فرمودند، نه، خیلی با نرمش است، فوری خودش را تطبیق می دهد. عرض کردم این را اگر جسارت نکنم... گشادی می گویند. بعد از دبیر کلی حزب ایران نوین، با آن طمطراق، بلافاصله دبیرکل حزب رستاخیز شدن، بعد از شکست انتخاباتی ۹۰ درصد اعضای حزب سابق ایران نوین باز هم به صورت نخست وزیر باقی ماندن و حالا هم بعد از تصمیم بر تغییر صدی نود اعضای کابینه با همه آنها باقی ماندن، جز... گشادی چه اسمی می تواند داشته باشد؟ دیگر شاهنشاه چیزی نفرومودند ولی لبخند خیلی پر معنی زدند» (همان، ص ۲۵۳-۲۵۱. اول مهر ۵۴).

60 - «در مجلس هم هر وزیری حاضر می شود فقط تکیه کلامش این است که به عرض [شاهنشاه] رسیده و تصویب شده است. دیگر شما غلط زیادی نکنید. تازه این را به اعضای حزب اکثریت [خودشان] می گویند، تکلیف اقلیت که معلوم است. با این صورت می خواهند حس احترام به کشور و علاقه به سرنوشت خود در مردم به وجود آورند. یاللعجب.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۷۷. ۱۳ شهریور ۱۳۵۳).

61 - «صبح در فرودگاه سه نامه حضور شاهنشاه تقدیم کردم، یکی در جواب ملک فیصل، دیگری در جواب تیتو، سومی در جواب نیکسون. جواب نامه نیکسون در مورد نامه پیام مائندی است که وسیله کیسینجر فرستاده است... نخست وزیر هم در رکاب بود. جای تعجب است که نخست وزیر ابداً در جریان این امور نیست. از جمله این که من امر شاهنشاه را ابلاغ کرده بودم که وزیر دارایی باید برای بردن پیام همایونی پیش ملک فیصل برود و وقتی نخست وزیر امروز صبح وزیر دارایی (آموزگار) را در فرودگاه دید، از او پرسید که شما برای چه به فرودگاه آمده اید؟ و او گفت برحسب امر همایونی و دستور وزیر دربار، و خودم هم نمی دانم برای چه؟ باری بگذرم از این که نخست وزیر چه قدر ناراحت بود و حق هم داشت. اگر من [هم] به جای او بودم، ناراحت [می شدم] که در جریان کارها نیستم. ولی چه باید کرد؟ الملک عقیم است و خدا و شاه باید یکی باشد. هرچه اعضای زیر دستان هم پست تر و مخدول، همان بهتر است.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۲۷۷-۲۷۶. ۱۹ آبان ۱۳۵۲). «نخست وزیر قدغن کرده بود اخبار مربوط به مسافرت شهردار ژوهانسبورگ؛ که به تهران می آید، در رادیو گفته نشود. خبر به شاهنشاه رسیده. امر فرمودند، عیناً ابلاغ کن: نخست وزیر را چه به این فضولی ها؟ (گویا نخست وزیر محض خاطر سیاست نژادی افریقای جنوبی و مغایرت آن با میل افریقایی ها و اعراب این دستور را داده بود.)» (همان، ص ۳۰۰. ۵ آذر ۵۲).

62 - «می خواستم سر شام [مذاکره با سفیر آمریکا و انگلیس درباره توافق نفتی را] عرض کنم، ممکن نشد چون دکتر [منوچهر] اقبال رئیس شرکت ملی نفت حضور داشت و نمی شد در حضور ایشان صحبت کرد! واقعاً کارهای کشور ما نوع خاصی است و شاهنشاه در اداره کشور نوع مخصوص خودشان را دارند که ملائک آسمان هم نمی توانند سر در آورند. مثلاً رئیس شرکت نفت چرا نباید در مذاکرات نفت وارد بشود؟ خدا می داند و شاه و بس!» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۴۸-۴۷. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۲). «سر ناهار تلگراف امضاء قرارداد نفت رسید. شاهنشاه خواندند و آن را به اقبال لطف فرمودند که ببیند. تازه ایشان مطلع شدند که قرارداد امضاء شده [است]. این هم رئیس شرکت ملی نفت!» (همان، ص ۶۸. ۳ خرداد ۵۲).

63 - «عرض کردم، یک قسمت پول زمین والاحضرت ثریا را که در سرخه حصار ملی شده، از دولت گرفتیم ولی دولت به من می گوید بنویس که این پول را (هشت میلیون تومان) دولت در اختیار دربار می گذارد و اسمی نبرید. فرمودند، دولت غلط کرده همچو حرفی زده است. بنویسید که باید بدهید تا به آنها که احجاف شده پرداخته شود. عرض کردم قبلاً نوشته بودم، ولی می گویند این طور بنویسید تا دولت گرفتار

توقعات دیگران نشود. فرمودند که خورده، همین طور بنویسید.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۳۶۷-۳۶۶. ۱۴ اسفند ۱۳۵۲).

64 - «باز هم صحبت حزب [رستاخیز] شد. عرض کردم استقبال مردم عجیب است و نخست وزیر هم خیلی پکر است. فرمودند چرا؟ عرض کردم آخر ایران نوین (حزب اکثریت) ادعای اکثریت قاطع بین مردم ایران داشت و شاید هم حساب های دیگر؛ کسی چه می داند. فرمودند البته آدم باهوشی است و مطمئن هستم که هیچ گهی نمی تواند بشود؛ ولی یک هزارم هم ممکن بود برای خودش خیالهایی بپروراند» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۴۷. ۲۱ اسفند ۱۳۵۳).

65 - «رئیس دانشگاه تهران [هوشنگ نهاوندی] کاغذی به من نوشته بود که چون استادان شکایت از کمی حقوق خود را به پیشگاه همایونی تقدیم داشته اند؛ نخست وزیر گله مند است. فرمودند نخست وزیر گله خورده که گله مند است؛ همین طور بگو» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۲۰. ۱ خرداد ۱۳۵۴).

66 - «عرض کردم رئیس سازمان برنامه و وزیر پست و تلگراف از این که ترک مناقصه بشود ترس دارند. فرمودند گه می خورند، من می خواهم [تا] سال ۱۹۷۱ که انگلیس ها از خلیج فارس خارج می شوند، این کار آماده باشد و ما لااقل با تمام نقاط کشور ارتباط داشته باشیم. فرمودند به هر دو ابلاغ کن هر غلطی می خواهند بکنند، ولی طرح باید [تا] ۱۹۷۱ پیاده شده باشد.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۲۴۸. ۳۰ مرداد ۱۳۴۸).

67 - «فرمودند، به اردشیر [زاهدی] وزیر خارجه ابلاغ کن این چه نوع رفتاری ست که با سفر ا داری؟ مگر اینها نوکر تو هستند؟ باید خیلی سعی و دقت بکنی. اینها نماینده من هستند. تو هیچ حق مداخله نامشروع در کار آنها نداری. معلوم شد [هوشنگ] انصاری [سفیر شاه در آمریکا] شکایت کرده است. فردا با اردشیر صحبت بکنم» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۶۶. ۴ آذر ۱۳۴۶).

68 - «شاهنشاه فرمودند، امروز نوک [اردشیر زاهدی] وزیر خارجه را چیدم. سفیر ما در مسکو گزارشی به وزارت خارجه فرستاده بود و گفته بود رونوشت این گزارش را برای وزارت دربار خواهم فرستاد. گوشه گزارش نوشتم خیلی بیجا کرده ای. باید گزارش به دربار بدهی، رونوشت به وزارت خارجه بفرستی. عرض کردم، دیدم اردشیر خیلی پکر و بیچاره است.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۲۹۲. ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۷).

69 - «والاحضرت شاهدخت اشرف، رئیس هیئت نمایندگی ایران در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل شده اند. وزیر خارجه - زاهدی - فوق العاده ناراحت است و کارشکنی می کند. اردشیر زاهدی با والاحضرت شاهدخت اشرف فوق العاده دشمنی دارد، چون خیال می کند باعث طلاق والاحضرت شهنواز از او، والاحضرت اشرف بودند. جریان را به عرض شاهنشاه رساندم که من این همه محافظه کاری نمی توانم بکنم. اگر با اردشیر مرحمت دارید، والاحضرت از این کار منصرف شوند و اگر بر عکس است، اردشیر فضولی نکند. فرمودند، به اردشیر بگو فضولی نکند و کارها را انجام دهد... بعد وزیر خارجه را خواستم. اوامر همایونی را ابلاغ کردم آتش گرفت.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۰۱. ۲۵ شهریور ۱۳۴۹). «ظهر در دفترم با والاحضرت شاهدخت اشرف ناهار خوردم که مطالبی که دارند، بشنوم و به عرض برسانم. والاحضرت خیال دارند دبیرکل سازمان ملل در سال ۱۹۷۳ بشوند. حالا ۱۹۷۱ است. چه قدر توفیق حاصل کنند، نمی دانم. دو ساعتی با ایشان مذاکره کردم. شاهنشاه هم در این مورد مشکوک هستند، وزیر خارجه هم که با والاحضرت اشرف بد است، کارشکنی می کند... ناهار دو نفری با والاحضرت

بسیار مطبوع بود، ولی...ناهار را نصفه کاره تمام کردیم، [چون می بایست] خودم را قبل از ۳ [بعد از ظهر که وقت گردش اعلیحضرت است] به شاهنشاه [برسانم].» (جلد دوم، ص ۱۴۸. ۲۶ دی ۴۹). «مطلب دیگری [به غیر از کشف ۲۵ کیلو تریاک امیر هوشنگ دولو خانم بیار اعلیحضرت در سوئیس] هم که در جراید اروپا علیه ما در جریان است، اعدام دسته جمعی خرابکاران [چریکهای فدایی و مجاهدین] از طرف ماست و جنجالی است که بر علیه والاحضرت شاهدخت اشرف راه انداخته اند که ایشان هم یک وقتی قاچاق هروئین کرده اند، که البته دروغ است و به هر صورت دشمنان ما خیلی فعال هستند و من مأموریت دارم که تمام این خبرها را [با صرف مبالغی هنگفت] خنثی کنم.» (جلد دوم، ص ۱۹۴. ۲ فروردین ۱۳۵۱). «بر حسب آن چه در کیش به من فرموده بودند، شب سر شام علیا حضرت ملکه پهلوی رفتم. تلگرافی از یک دوست سوئسی داشتم که مصلحت نیست والاحضرت شاهدخت اشرف، روزنامه لوموند را به مناسبت آن که تهمتهایی در خصوص قاچاق هروئین به والاحضرت زده است تعقیب کنند. هر چه خواستم مطلب را عرض کنم، شاهنشاه اعتنا نکردند. من قدری عصبانی شدم. عرض کردم، چرا به عرایض من توجه نمی فرمایید؟ فرمودند، آخر به من چه؟ مربوط به خواهرم است. اگر عکس العملی پیدا بشود به او بر می گردد. عرض کردم، یعنی چه؟ تمام آن چه به [سر] اعضای این خانواده بیاید به اعلیحضرت همایونی بر می گردد. دیگر چیزی نفرمودند، من هم ناراحت باقی ماندم.» (جلد دوم، ص ۱۹۶. ۱۶ فروردین ۵۱).

70 - «در کارهای جاری نامه [ای] از نخست وزیر هند به عنوان شاهنشاه رسیده بود که با اسدالله رشیدیان در مورد اوامر شاهنشاه و مسئله پاکستان صحبت کردم و پیامهایی وسیله او دادم که به عرض خواهد رسید. خیلی باعث تعجب من شده بود. عرض کردم مثل این که رشیدیان فضولی کرده [است]. فرمودند، خیر! هیچ همچو چیزی نیست، امر خودمان بود و حالا هم جواب بنویسید که خودم امضاء کنم و بگویید که این نوع روابط را ما مفید می دانیم. بعد هم از طریق وزارت امور خارجه نفرستید، بدهید خودم امضاء کنم و خودم هم به رشیدیان خواهم داد که بفرستد. خیلی خیلی تعجب کردم که چه طور شاهنشاه با این قدرت فکری گاهی چه نوع اعتمادهایی می فرمایند؟ ولی دیگر خودم فضولی بیشتری نکردم.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۵۷. ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۲).

توضیح وزیر اقتصاد شاه: «اسدالله رشیدیان و برادر بزرگتر او سیف الله رشیدیان، در پوشش بازرگانی موفق، هر دو از مأمورین شناخته شده سرویس اطلاعاتی انگلستان بودند و در جریان [کودتای] ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واژگونی دولت مصدق نقش فعالی داشتند. پدر آنان، حبیب الله رشیدیان، نیز به اتهام داشتن همین رابطه با انگلیسیها، به دستور رضا شاه به زندان افکنده شد و تنها پس از اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین (شهریور ۱۳۲۰) رهایی یافت. آشنایی اسدالله رشیدیان با ایندیرا گاندی از راه خانواده هندو که نمایندگی فیلمهای هندی را در ایران داشتند و با پسران ایندیرا دوست بودند، صورت گرفت.» (پاورقی همان صفحه). پیام های میان گاندی و شاه پس از آن هم توسط رشیدیان رد و بدل می شد.

71 - «به کاخ نیاوران رفتم. کیسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرر فرمودند کیسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم (با کیسینجر سفیر آمریکا هم بود، ولی بقیه نبودند). من مکرر نوشته ام که الملک عقیم. کافر و گبر و یهود باید بدانند که در این مملکت رئیس فقط یکی است، گو این که به وزیر خارجه برخورد! می توانم حدس بزنم که چون وزیر خارجه با نخست وزیر [هویدا] صمیمیت دارد، از این جهت هم شاید نخواستند مسائل در حضور او بحث شود. خدا و شاه می داند و بس!» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۲۷۴. ۱۸ آبان ۱۳۵۲).

72 - «فرمودند... بیشتر مایل هستم مذاکراتم با نیکسون [رئیس جمهور آمریکا] دو نفری باشد، هم روز اول و هم روز دوم. فقط کیسینجر مشاور او در جلسه دوم باشد. من هم یک نفر را برای یادداشت [برداشتن] خواهم برد، یا اصلاً کسی نمی برم. صورت مذاکرات را که کیسینجر نوشت، می خوانم. اگر گفتم خوب است، دیگر احتیاج به هیچ گونه یادداشتی نیست- در این جا وضع نخست وزیر و وزیر خارجه هم برایم روشن شد.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۲۰. ۷ اردیبهشت ۱۳۵۱). «ساعت ۴ [بعد از ظهر] نیکسون وارد [تهران] شد... بلافاصله پس از ورود، شاهنشاه و نیکسون یک ساعت و نیم مذاکره کردند... بعد از شام نخست وزیر [هویدا]، کیسینجر مشاور امنیتی نیکسون- یا به قولی مغز متفکر نیکسون- را با معاون وزارت خارجه، سیسکو، همراه برد. به ظاهر برای این که به آنها تهران را نشان بدهد و در باطن به اعتقاد من برای کون لیزی! چون می داند که آمریکاییها حمایت او را می کنند. اینها همان دار و دسته خائن [حسن علی] منصور هستند که به حمایت و راهنمایی آمریکاییها روی کار آمدند. چون شاهنشاه نخست وزیر را در مذاکرات شرکت ندادند و فقط دو نفری با نیکسون مذاکره کردند- با حضور کیسینجر- نخست وزیر شدیداً نگران شده بود و فکر می کنم کیسینجر را بیشتر برای کسب خبر و همچنین اظهار بندگی و چاکری برد.» (همان، صص ۲۵۷- ۲۵۶. ۹ خرداد ۵۱). «شاهنشاه یک ساعت و نیم، باز هم تنها، با نیکسون مذاکره فرمودند- فقط کیسینجر مشاور نیکسون حضور داشت... آنها [نیکسون و همراهانش] ساعت دو بعد از ظهر پرواز کردند [و از ایران رفتند]» (همان، صص ۲۵۹- ۲۵۸. ۱۰ خرداد ۵۱).

73 - «فرمودند به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است، حق ندارد به نخست وزیر گزارش بدهد، حتی تلفنی بکند. او را هم توبیخ کردم که چرا به برادرت گزارشهای وزارت خارجه را می دهی؟ (معلوم نیست این دو برادر چه غلطی کرده اند که این طور آبروی آنها بر باد می رود).» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۳۶۷. ۱۵ اسفند ۱۳۵۲).

74 - "باری دوباره کارهای فوری را به عرض رساندم: ترتیب سفر پاکستان و الجزایر و ملتزمین رکاب. عرض کردم باید در الجزیره هیئت مطلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رییس بانک مرکزی، دکتر فلاح، وزیر کشور (مسول اوپک) و یک عده کارشناس باشند. فرمودند این خرها چه فایده دارند؟ عرض کردم خر و هرچه باشند لازم است باشند." (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۲۵. ۴ اسفند ۱۳۵۳).

75 - «مقداری به عباسقلی خلتعبری وزیر خارجه و امیر خسرو افشار سفیر شاهنشاه در لندن صحبت شد. از خلتعبری که آدم معتدلی است تعریف کردند. فرمودند، افشار هم خیال می کند خیلی ز رنگ و با هوش است، همین طور هم هست. به این جهت لازم بود به او بفهمانیم که گهی نیستی. ولی به هر صورت چیزی می فهمد و صمیمی هم هست. ولی آن درس را لازم بود به او بدهیم (مراد همان ایراد شدیدی بود که چهار پنج ماه قبل به او فرمودند که چرا امر مرا در مذاکره با ویلسون به تأخیر انداختی؟)» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۰۲. ۱۴ خرداد ۱۳۵۳).

76 - «تلگرافی از اردشیر زاهدی رسیده بود که اظهار خوشوقتی فراوان از توفیق ما در گرفتن نامه از نماینده ای. بی. سی کرده بود. وقتی به عرض رساندم، دیدم شاهنشاه بسیار متغیر شدند. تعجب کردم. دیدم از مصاحبه اردشیر در مورد قیمت نفت بوده است که به تلویزیون آمریکا گفته قیمت بین ۵ تا ۱۰ درصد بالا خواهد رفت، در صورتی که شاهنشاه همیشه بین ۲۰ تا ۳۰ درصد فرموده بودند. البته برای آن که به مرگ بگیرند که بالاخره به تب راضی شوند. فرمودند، به چه حق برخلاف صحبت من حرف می زند؟ عرض کردم لابد نظر شاهنشاه را نمی دانستند. فرمودند، اصلاً چرا حرف می زند؟ مگر غیر از مزخرف گویی هم چیزی بلد است؟» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۲۴۸- ۲۴۷. ۳۰ شهریور ۱۳۵۴). «باز شرح

مفصلی از پرگویی و مزخرف گویی اردشیر فرمودند و معلوم شد که هنوز خیلی عصبانی هستند. عرض کردم نطقهای اردشیر را در Woodrow Wilson International Center for Scholars خواندم، بد نبود، فقط همین اشتباه را کرده. فرمودند، آخر معلوماتی که ندارد، گنده گوزی می کند که جلب توجه کند.» (همان، ص ۲۵۰. ۳۱ شهریور ۵۴).

77 - «این حزب [ایران نوین]، جانشین حزب ملیون دکتر اقبال شده بود. آن حزب پس از کنار گذاشته شدن دکتر اقبال از نخست وزیری، فلج شده بود. شاه معتقد شده بود که نسل تازه باید بیاید که اکثراً تحصیل کرده های اروپا و آمریکا بودند، نتیجتاً منصور، اول کانون مترقی را درست کرد و پس از انتخابات اسم آن تغییر پیدا کرد و حزب ایران نوین شد. شاه فکر می کرد با روی کار آمدن یک گروه جدید تحصیل کرده آمریکا و اروپا، آمریکایی ها بیشتر به کمک و همکاری با دولت ترغیب می شوند.» (پروزی ثابتی، *در دامگاه حادثه*، ص ۱۴۴).

78 - «عرض کردم، به هر صورت چه بخواهیم و چه نخواهیم، در دنیای پر آشوب پر غوغا [بی] هستیم و باید خودمان را تطبیق بدهیم. اعلیحضرت همایونی هم که همیشه می فرمایید، از حوادث جلو هستید، پس چرا در این زمینه ها فکری نکنیم؟ فرمودند، آخر چه فکری می شود کرد؟ بیش از این که کار می کنیم و صمیمانه هم کار می کنیم، که نمی توان کرد. عرض کردم بلی، ولی باید برای مردم قابل لمس باشد. فرمودند، من علت نارضایتی نسل جوان را فکر کرده ام چیست. تفاوت حقوقها بین جوانها و آنها که بر سر کارند، زیاد است، باید از بین برود. عرض کردم، این یک عامل است ولی عوامل دیگر زیاد است. اگر مردم به یک اصولی توجه بکنند و بفهمند که به آن اصول از طرف اولیاء امور هم توجه می شود، حاضرند با گرسنگی هم بسازند. فرمودند، آن اصول چیست؟ عرض کردم، مردم باید به حساب و به بازی گرفته شوند و برای آنها سرگرمی و وسیله بازی درست کرد. نمی دانم چه طور شد که به عرض من طور دیگر توجه کردند. فرمودند، تربیت بدنی وسائل ندارد. نه زمین بازی داریم، نه بودجه کافی هست، نه مربی داریم. من عرض کردم، منظورم این نبود، منظورم این است که مردم باید در سیاست بازی کنند و خود را در آن شریک بدانند. یک دفعه به عرض من توجه کردند. عرض کردم، چه دلیل دارد که دولت بر سر کار باشد، همه عوامل انتخاباتی را در دست بگیرد و مثلاً در انتخابات شهرداری و انجمنهای ولایتی و ایالتی مداخله بکند؟ بگذارید مردم حس بکنند که انتخابات آزاد است. انجمنهای شهر و ایالتی و ولایتی چه تأثیری در سیاست کشور دارد که دولت می خواهد در دست داشته باشد؟ بگذارید آزادانه سروکله هم بزنند و اگر انتخابات مجلس، حالاها باید یک حدودی داشته باشد، چرا باید در انتخابات شهرداری چنین باشد؟ چرا باید مردم در مسائل زندگانی روزمره شان حرف نزنند. این که به جایی صدمه نمی زند. فرمودند، چه طور صدمه نمی زند؟ مثلاً مزخرفات عجیبی در مورد گرانی می گویند، که این طور نیست. عرض کردم، اولاً متأسفانه این طور است، ثانیاً بر فرض چرت و پرتی می گویند چه ضرری دارد، یک دریچه اطمینانی باز می شود. فرمودند، به همین مناسبت هم من گفته ام حزب اقلیت باشد. عرض کردم، فرموده اید، ولی شیر بی یال و دم و اشکم است. اقلیتی که نتواند حرف بزند چه معنی دارد؟ فرمودند، آخر این همه کارهای بزرگ را مردم چه طور توجه ندارند؟ عرض کردم تبلیغات هم غلط است. یک مقداری را درست نمی گویند، یک مقداری را هم که می گویند، آن قدر مبالغه می کنند و آن قدر تملق نسبت به اعلیحضرت همایونی می گویند که مردم را بیزار می کنند. مثلاً در قضیه نفت که واقعاً فتح بزرگی فرمودید، یا جزایر، آن قدر مبالغه شد که من خودم هم که به عظمت کار واقف بودم، سر خوردم و بیزار شدم... شب کاخ ملکه پهلوی رفتم. سر شام شاهنشاه مدتی با علیا حضرت شهبانو درباره این که ما چرا به روزنامه های خارجی باید گوش کنیم، صحبت فرمودند. منظور این بود که من بشنوم. معلوم شد از عرایض صبح من راضی نبودند. من هم گوش کردم. بالاخره عرض کردم، چه بخواهیم، چه نخواهیم، با دنیا در

تماس هستیم و در مورد نقادی می‌باشیم. البته نباید از آنچه آنها می‌گویند یا می‌نویسند بلرزیم، ولی نمی‌توانیم به کلی هم بی‌اعتنا به آن چه می‌نویسند، باشیم. به همین جا تمام شد.» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۲۱۱-۲۱۰. ۳۰ فروردین ۱۳۵۱).

79 - «فرمودند، به دکتر کنی دبیر کل بگو تشکیلات خود را گسترش دهد و جوانهای تازه بیاورد. عرض کردم، چشم، ولی تا اجازه حرف زدن و انتقاد کردن نداشته باشند، فایده ندارد. فرمودند، منظور من هم همین است، زیرا اگر این دریچه اطمینان را باز نکنیم، حرفها از حلقوم گریلاها و جنگلیها و آدم کشها در می‌آید. عرض کردم کاملاً صحیح است، ولی چندین دفعه تصمیم اتخاذ فرموده اید و باز دریچه را بسته اید! مگر همین زمستان گذشته نبود که برای دو کلمه حرف که این بدبختها در مجلس در مورد بودجه زدند، تلگراف صریح فرمودید که به آنها ابلاغ کنند "همان معامله با شما خواهد شد که با کمونیست های غیر قانونی می‌شود". فرمودند، آخر مزخرف گفته بودند. عرض کردم، به هر صورت این است، باید مزخرف گویی را هم تحمل کرد والا کار حزب اقلیت هرگز به سامان نمی‌رسد. دیگر چیزی نفرمودند.» (همان، ص ۲۲۲. ۱۰ اردیبهشت ۵۱).

80 - «فرمودند این دکتر کنی- رئیس و دبیرکل حزب مردم- چه غلط هایی کرده است؟ عرض کردم نمی‌دانم. فرمودند؛ بلی در اصفهان میتینگ داده و گفته است، این دولت یک دولت ارتجاعی است و به علاوه اگر انتخابات شهرداریها و انجمن های ولایتی آزاد باشد، حزب ما خواهد برد. اولاً چه طور به خود جرئت داده است بگوید دولت من دولت ارتجاعی است، ثالثاً چه طور ممکن است تفوه این حرف بکند که انتخابات در سلطنت من آزاد نیست؟... بسیار خوب، چه طور انتخابات را می‌برد؟ با پشم خایه اش می‌خواهد اکثریت ببرد؟ عرض کردم خیر. ولی دولت هم اکثریتی ندارند. به علاوه مردم لایحب علی، بل از بغض معاویه، به او رأی ممکن است بدهند، ولی من چنین فکر نمی‌کنم، این ادعای خود اوست. فرمودند گه خورده است همچو خیالی کرده.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۷۳. ۸ مرداد ۱۳۵۱).

81 - «دبیر کل حزب مردم از طرف نخست وزیر [در واقع شاهنشاه] تعیین شد! این است معنی حزب اقلیت که دبیر کل آن با نظر و مشورت دولت شاغل و لیدر اکثریت تعیین می‌شود! البته ظاهر قضیه این نیست، ولی در باطن این است و این مسئله برای من معمای بزرگی است...» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۹۸. ۱ تیر ۱۳۵۲).

82 - در دامگه حادثه، صص ۲۲۵-۲۲۱.

83 - «فرمودند در انتخابات آینده به اقلیت هیچ کمکی مثل سابق نخواهد شد تا ببینند چند مرده حلاجند؟ عرض کردم اگر زبان و قلم آنها باز باشد خیلی و اگر نباشد هیچ. فرمودند باید بدانند که گه زیادی نباید بخورند. عرض کردم پس هیچ گهی نخواهند شد. فرمودند معلوم است! باز فکر می‌کنم حالا حالاها هویدا مهمان ماست، باز هم نمی‌دانم چرا. خدا کند ادامه زمامداری او به اساس رژیم و به شخص شاه لطمه وارد نکند و من با کمال تأسف چنین پیش بینی می‌کنم و نمی‌دانم با چه زبانی باید به شاه عرضه بدارم.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۷۵. ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۳).

84 - «فرمودند به این مردکه عامری بگو در روزنامه [حزب مردم] گفته اید باید فرهنگی ها پاداش بگیرند، این خرابکاری است. می‌خواهید معلمین را بشورانید؟ فرهنگی که در سال سه ماه تعطیل دارد این حرفها در باره اش درست نیست. بگو شما را تنبیه می‌کنم، این چه مزخرفات است؟... عرض کردم چشم، ابلاغ خواهم کرد. چه بگویم؟» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۷۵. ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۳).

85 - جلد چهارم، ص ۸۹. ۶ خرداد ۱۳۵۳.

86 - جلد چهارم، ص ۱۶۶. ۱۷ مرداد ۱۳۵۳.

87 - جلد چهارم، ص ۱۹۳. ۲۱ شهریور ۱۳۵۳.

88 - «روی هم رفته مسائلی که در این جلسه [کنفرانس آموزشی رامسر] چه به وسیله اشخاص مختلف و چه وسیله حزب [رستاخیز] و حتی وسیله خود شاهنشاه گفته می شد، اگر مثلاً رئیس حزب سابق مردم یک هزارم آن را ۲ سال قبل می گفت قطعاً به حبس می افتاد. چنان که بیچاره [ناصر] عامری رئیس حزبی که کشته شد، فقط در یک جلسه گفته بود چرا حالا که عایدات نفت داریم، تحصیلات را مجانی نمی کنید؟ هویدا چنان نانی جلوی شاهنشاه برای او پخت که اگر من به داد او نرسیده بودم که بالاخره این حرف عیبی ندارد و عیب جویی نیست، قطعاً به حبس می افتاد و تازه حسب الامر شاهنشاه دو سه ماه بعد از این جسارت عامری، همین کار انجام شد» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۲۱۳. ۸ شهریور ۱۳۵۴).

89 - خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۳۴. ۱۱ اسفند ۱۳۵۳.

90 - خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۵۴. ۲۶ اسفند ۱۳۵۳.

91 - جلد پنجم، ص ۶۵. ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۴.

92 - جلد پنجم، ص ۱۳۵. ۳۱ خرداد ۱۳۵۴.

93 - جمشید آموزگار در گفت و گوی با علینقی عالیخانی این سخنان را نقل کرده است. جلد پنجم، ص ۱۱.

94 - «صبح شرفیاب شدم. مقداری کارهای جاری را عرض کردم. در مورد حزب [رستاخیز]، عده ای از دانشگاهیان به این که دسته بندی حزب در بالا معین شده و حزب به دو جناح [هوشنگ] انصاری و [جمشید] آموزگار (وزیر دارایی و وزیر کشور) تقسیم شده است ایراد گرفته بودند که این دسته بندی باید از داخل حزب شروع می شد نه این که یک دفعه دو جناح به قیادت دو نفر وزیر از بالا تعیین شود، و پیشنهاد کرده بودند که دانشگاهیان یک دسته به نام هواداران اصالت عقل به وجود بیاورند که برحسب فرموده مکرر شاهنشاه تابع هیچ ایسمی نباشند. فرمودند، ابداً اجازه نمی دهم. اینها باید به یکی از دو جناح بپیوندند. منتها اگر زوری دارند خود جناح را در دست بگیرند و گر هم زوری ندارند که هیچ! عرض کردم ایراد دیگری هم دارند و آن این که این دو نفر خیلی معروف به نزدیکی به آمریکا هستند، حالا چرا هر دو باید در یک فرانت باشند. تاملی فرمودند و فرمودند که این را دیگر گه می خورند. من بهتر می دانم یا آنها؟ عرض کردم البته شاهنشاه... شاهنشاه، عاقل، عادل و با انصاف است» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۶۵. ۱۹ تیر ۱۳۵۴).

«فرمودند؛ اصولاً جناحها [ی حزب رستاخیز] برای بحث و مقابله هستند نه طرفیت. عرض کردم چطور است یک عده بی طرف بمانند؟ فرمودند؛ اینها چس فیل می شوند و ما نخواهیم پسندید» (همان، ص ۱۸۸. ۷ مرداد ۱۳۵۴).

«متأسفانه باید بگویم افکار عمومی از برقراری این دو جبهه تحت قیادت آموزگار و انصاری که هر دو مارک آمریکایی دارند و اخورده است» (همان، ص ۱۹۰. ۹ مرداد ۱۳۵۴).

95 - «شاهنشاه فرمودند... پدر سگ فرنگی به ما می گوید چرا دموکراسی ندارید. یا همین الان، اگر من کنار بروم و بگویم خودتان یک رئیس جمهور انتخاب کنید، ۳۵ میلیون نفر، ۳۵ میلیون رأی مختلف خواهند داد، یعنی هر کس خودش را رئیس جمهور خواهد دانست و به خود رأی خواهد داد.... فرمودند مگر در غرب این طور نیست؟ این وعده هایی که رؤسای جمهور یا نخست وزیران قبل از انتخابات به مردم می دهند، تمام خر کردن مردم است. عرض کردم، همین طور است، منتها حالا که به حمدالله اعلیحضرت همایونی هم قدرت مطلق دارید و هم شجاعت دارید و هم واقعا جز خیر مردم ایران و اعتلای ایران چیزی نمی خواهید، می توانید مردم را به طرف یک قسم دموکراسی، یا مشارکت، یا هرچه اسمش را بگذارید، هدایت فرمایید که مردم علاقمند به امور کشورشان بشوند. فرمودند، البته این کار را می کنیم، پس حزب [رستاخیز] برای چیست؟» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۲۳۲ - ۲۳۱. ۱۵ شهریور ۱۳۵۵).

96 - «فرمودند؛ اعلامیه دکتر [مظفر] بقایای رییس حزب زحمتکشان را که اصلاً وجود خارجی ندارد بر علیه نهضت ملی [حزب رستاخیز] دیدی؟ عرض کردم؛ بلی دیدم... فرمودند؛ لابد این بچه های آمریکایی که چند روز پیش از این می گفتند دموکراسی در ایران مرد، گوزی در حول و حوش بقایای داده اند و ایشان بوی آن را استشمام کرده؛ وگرنه ۱۴ سال است که دیگر اثری از حزب دکتر مظفر بقایای رییس حزب زحمتکشان نیست» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۴۸. ۲۸ فروردین ۱۳۵۴).

97 - «در نوشهر شرفیاب شدم. فلسفه انقلاب [حزب رستاخیز] را که دکتر [محمد] باهری تهیه کرده و پریروز فرستاده بودم، به من مرحمت کرده و فرمودند، همان طور که خودت نوشته ای، مخصوصاً صفحات اول آن خیلی مغلق است. عرض کردم، طبقه "عن" تلک توئل، مثل آخوندهای سابق، باید ضاد و ص و ع را غلیظ بگویند تا مردم بیشتر معتقد به حرفهای آنها بشوند. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند، به هر صورت بگو ساده تر تهیه کنند، ولی موضوع آن بسیار خوب تهیه شده.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۱۹۸ - ۱۹۷. ۲۳ مرداد ۱۳۵۵).

98 - «فرمودند، راستی به [محمد] باهری بگو (معاون کل دربار که فلسفه [حزب] رستاخیز را نوشته) که تمام نوشته هایش مارک کمونیستی دارد و اصطلاح آنهاست. ما می فهمیم! عرض کردم، اولاً در این مورد امر مطاع مبارک خودتان بود که باید روی دست کمونیستها بلند شد و با زبان خود آنها، آنها را کوبید. ثانیاً حالا که مطلب را عنوان می فرمایید، دیگر ناچارم عرض کنم که باهری بین دو صف از حزب گیر کرده، یکی همین روشنفکران می باشند، دیگری دسته فراماسونها. روشنفکران را باهری، چون به زبان آنها آشناست، اداره کرده و به هر حال با زبان آنها چیزی ساخته که مورد نظر و تأیید شاهنشاه است و خلاصه آن که همه چیز فدای اصل و فدای کشور است. در صورتی که فراماسونها عقیده دارند که مطلقاً نباید همه چیز را فدای اصل کرد. و این نکته مهمی است که فکر می کنم گزارش هم از طرف آنها به عرض رسیده.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۰۸. ۳۰ مرداد ۱۳۵۵).

99 - «عرض کردم، دیشب نخست وزیر [هویدا] با دستپاچگی به غلام تلفن کرد که در جلسه حزبی در پیشگاه مبارک بدطوری چرخیده. [منوچهر] آزمون (نماینده مجلس) که قرار نبوده در جلسه باشد، آمده و [محمد] باهری را مورد حمله قرار داده و گفته است این فلسفه [ای] که شما نوشته اید، تمام اصطلاحات، بلکه خود متن کمونیستی است و باهری عصبانی شده است. فرمودند، بلی، خوب که نبود، باهری هم خیلی مزخرف گفت. عرض کردم، ناچارم عرض خاکپای مبارک برسانم اگر شاهنشاه [دکترینی] برای حزب رستاخیز می خواهند، همین که باهری نوشته، کمال مطلوب است. آن که طرف [مقابل] باهری نوشته است، صبح غلام

خواندم. به مقاله برای روزنامه بیشتر شبیه است. به علاوه غلام اطلاع دارم که باهری و همکارانش بیش از هزار ساعت روی آن کار کرده اند و تمام جزئیات دیالکتیک و غیر دیالکتیک در آن ملاحظه شده. فرمودند، آخر می گوید آزادی و رفاه و همه چیز را باید زیر پا گذاشت. عرض کردم، در صورتی که اصل، یعنی کشور و رژیم شاهنشاهی در خطر بیفتد، نه همیشه. فرمودند، می گوید همیشه باید در حال انقلاب بود. عرض کردم، این هم فرمایش خود اعلیحضرت همایونی است که انقلاب به پیش نرود، پوسیده و خراب می شود و این خود اصل دیالکتیک و از فرمایشات خود شاهنشاه می باشد. باری خیلی از این بحث و گفتگو پیش آمد، به طوری که احساس کردم شاهنشاه ناراحت می شوند. بالاخره فرمودند، مبنی بر انقلاب منم و من می خواهم آن چه در دل من هست پیاده شود، نه آن چه در فکر محدود باهری و همکارانش می گذرد. عرض کردم، این مطلب دیگر است. شاهنشاه که خودتان را آزاد از ایسم اعلام فرموده و شناسانده اید، چه مانع دارد که این کار را هم بفرمایید. ولی اگر بخواهید به جنگ ایسمها بروید، آن دیگر لازمه اش همین مقدمات و همین حرفهای "عن" تلکتولهاست! قدری خندیدند، ولی دیدم شاهنشاه را ناراحت کردم.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۴۸. ۲۴ شهریور ۱۳۵۵).

- 100

«فرمودند، این سفیر [ریچارد هلمز رئیس سابق سازمان سیا و سفیر آمریکا در ایران] گویا درباره من می خواهد یادداشت‌هایی بنویسد... فرمودند، اتفاقاً راجع به این که چه طور [جمشید] آموزگار را دبیر کل حزب [رستاخیز] کردم، سؤال کرد و می گفت این را هیچ کس حدس نمی زد. من به او گفتم که اولاً مرد تشکیلاتی است و من می خواهم به حزب تشکیلات بدهم، ثانیاً عضو فراماسون نبود، ثالثاً پاکدامن است. به این دلایل من او را دبیر حزب کردم. بعد به من فرمودند، البته هیچ کس بی عیب نیست. مثلاً آموزگار نسبت به دیگران خیلی چشم تنگ و حسود و نسبت به اقوام و برادران و دوستان خیلی دست و دل باز است (ماشاء الله از وسعت اطلاعات شاهنشاه)، ولی خوب، هیچ کس بی عیب که نمی شود.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۳۳۸. ۴ آذر ۱۳۵۵).

101 - جلد هفتم، ص ۶۱. ۱۴ خرداد ۱۳۴۶.

102 - جلد هفتم، ص ۲۳۰. ۲ اسفند ۱۳۴۶.

103 - جلد هفتم، ص ۲۳۲. ۴ خرداد ۴۶.

104 - جلد هفتم، ص ۲۳۵. ۹ اسفند ۴۶.

105 - «شاهنشاه معتقدند کار فرانسه [جنبش دانشجویی ۱۹۶۸] زیر سر یهودیها و آمریکاییهاست. تعجب می کنم، زیرا کمونیستها دست دارند و دست قوی دارند، کم کم معلوم می شود.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۰۶. ۸ خرداد ۱۳۴۷).

106 - «فرمودند، باید یک رفورمی بکنیم و به دانشجویان قبل از آن که خودشان بخواهند، حق اظهار عقیده در امور دانشگاه بدهیم [تا مانند فرانسه جنبش ۱۹۶۸ راه نیندازند]. عرض کردم، سال گذشته این برنامه را در دانشگاه پهلوی فرستادم، تصویب نفرمودید. از بس شاهنشاه با انصاف است فرمودند، مثل این که اشتباه کردم، نظر شما صحیح بود.» (همان، ص ۳۰۸. ۹ خرداد ۴۷).

107 - «فرمودند، خیال کرده ام همه روسای دانشگاه ها وسط تابستان استعفا بدهند که اشخاص دیگری را انتخاب کنم. عرض کردم، عیبی ندارد. چون خودم رئیس دانشگاه پهلوی هستم، نتوانستم حرفی بزنم» (همان، ص ۳۲۴. ۱۱ تیر ۴۷).

108 - «راجع به استادی که [فضل الله رضا] رئیس جدید دانشگاه آریامهر، از آن جا اخراج کرده است، فرمودند، سؤال کن چرا چنین کاری کرده است. در صورتی که هم آن استاد و هم خود رئیس دانشگاه را ما تعیین کرده بودیم، حق نداشت چنین کاری بکند. عرض کردم، وقتی رئیس دانشگاه انتخاب می فرماید، این مسائل حق مسلم اوست، نباید مواخذه بشود. از این عرض من به هیچ وجه خوششان نیامد، ولی چیزی نفرمودند» (همان، ص ۳۲۵. ۱۳ تیر ۴۷).

109 - جلد اول، صص ۳۷۸-۳۷۷. ۶ اسفند ۱۳۴۸.

110 - جلد اول، ص ۳۸۴. ۱۳ اسفند ۱۳۴۸.

111 - «موضوع [علینقی] عالیخانی را عرض کردم، که نخست وزیر [هویدا] از بالای سر او... سرتیپی را به ریاست بیمارستان [پهلوی] فرستاده است، دیگر برای رئیس دانشگاه آبرویی باقی نمی ماند. فرمودند به دستور من بود. عرض کردم، دیگر بدتر! فرمودند دستور قبلی من بود، حالا اتفاق افتاده است که اجرا می شود، همین موقع که این دو نفر دعوا دارند. عرض کردم این مطلب دیگری است و به هر صورت عالیخانی می خواهد استعفاء بدهد. فرمودند غلط کرده است. عرض کردم، به هر صورت شاهنشاه هیچ وقت زیر دست دست کار نکرده اید و به این جزئیات امور اداری وارد نیستید، که چه جور به انسان انگشت می رسانند، تا بالاخره شخص بیچاره شود. دیگر چیزی نفرمودند. مثل این که خوششان نیامد!» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۵. اول اردیبهشت ۱۳۴۹).

112 - «دانشگاه های کشور شلوغ شده است. خاطر شاه از این که چرا [دانشجویان] درک موقعیت ممتاز امروز کشور را نمی کنند، بسیار آزرده است. من به شاه عرض کردم قروند کردن حق مسلم مردم است. فرمودند، صحیح است، ولی این قروند نیست، این خیانت به کشور است. در این چند روزه که شعارهای عجیب بر علیه انقلاب شاه و مردم می دادند که انقلاب سفید قلابی است، انقلاب باید خونین و سرخ باشد. باری شاهنشاه دستور دادند، دانشگاه تهران بسته شد» (جلد دوم، ص ۱۲۳. ۴ دی ۱۳۴۹).

113 - جلد دوم، صص ۱۳۶-۱۳۵. ۱۲ دی ۱۳۴۹.

114 - جلد دوم، ص ۲۵۹. ۱۰ خرداد ۱۳۵۱.

115 - جلد دوم، ص ۲۷۸. ۱۴ مرداد ۱۳۵۱.

116 - جلد دوم، ص ۳۹۰. ۵ بهمن ۱۳۵۱.

117 - «صبح شرفیاب شدم. عرض کردم، صبح زود نهایندی پیش من آمده بود (رئیس دانشگاه تهران) و می گفت در دانشکده پلی تکنیک بی جهت بچه هایی را که اجتماع کرده بودند کتک زدند. یعنی گارد انتظامی دانشکده بدون توجه به نظر رئیس و غیره آنها را کتک زد و می گفت قطعاً یک دستوری از طرف دولت است که این رابطه خوب که بین دانشگاهها و دستگاه سلطنت پیدا شده، بر هم بزنند. با آن که شاهنشاه

فرمودند، نهاوندی را چون دولت به بازی نمی گیرد بدبین است، ولی خیلی خیلی تأمل فرمودند و به من امر دادند رسیدگی کن.» (جلد سوم، صص ۳۶-۳۵. ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۲).

118 - «فرمودند به نهاوندی بگو موضوع سختگیری به دانشگاهها را خودم دستور داده بودم که گارد دانشگاهی این عمل را نکند. یاللعجب! دیروز نخست وزیر شرفیاب شده و این مطلب را در ذهن شاهنشاه گذاشته است. نخست وزیر زرنگی عجیبی دارد. اول در ذهن شاهنشاه می گذارد که این امر خودتان بوده تا شاهنشاه تعصب پیدا کنند، بعد هر قصه ای می خواهد در زیر جور می کند.» (جلد سوم، ص ۳۷. ۱۲ اردیبهشت ۵۲).

119 - جلد سوم، ص ۱۵۸. ۱۷ شهریور ۱۳۵۲.

120 - جلد چهارم، ص ۵۲. ۶ اردیبهشت ۱۳۵۳.

121 - جلد سوم، ص ۱۱۶. ۲۱ خرداد ۱۳۵۳.

122 - جلد سوم، ص ۲۶۵. ۱۲ آذر ۱۳۵۳.

123 - جلد سوم، ص ۲۶۷. ۱۳ آذر ۱۳۵۳.

124 - جلد سوم، صص ۳۱۱-۳۱۰. ۱۵ دی ۱۳۵۳.

125 - جلد سوم، ص ۳۲۵. ۴ اسفند ۱۳۵۳.

126 - جلد سوم، ص ۳۲۷. ۵ اسفند ۱۳۵۳.

127 - جلد سوم، ص ۳۵۴. ۲۶ اسفند ۱۳۵۳.

128 - جلد پنجم، صص ۴۸-۴۷. ۲۸ فروردین ۱۳۵۴.

129 - جلد پنجم، صص ۵۳-۵۲. ۵ اردیبهشت ۱۳۵۴.

130 - جلد پنجم، ص ۲۱۲. ۷ و ۸ شهریور ۱۳۵۴.

131 - جلد پنجم، ص ۲۴۴. ۲۷ شهریور ۱۳۵۴.

132 - جلد ششم، ص ۶۴. ۷ اردیبهشت ۱۳۵۵.

133 - «دانشجویان دانشکده بابلسر [به علت] این کار ۱۴ نفر از رفقای آنها نمره کم آورده اند، رئیس دانشکده [دکتر عباس فاروقی] را کتک زده بودند، گزارش عرض کردم. فرمودند، اطلاع به من رسیده و خیلی جای تعجب است که ما بالاخره نتوانسته ایم این دانشگاهها را اداره کنیم. اگر در کشوری بود که کاری انجام نمی شد، قابل قبول بود، ولی در این جا چرا؟ عرض کردم، یک مقداری تنبلی و بهانه جویی. یک مقداری تحریک خارجی و یک مقداری هم معایب کارهای ماست. فرمودند چه عیبی است که ما نمی دانیم؟ عرض کردم، گرفتاریهای خانوادگی و عقده های آنها را نمی خواهیم درک کنیم، گفت و شنود با آنها نداریم، وقت

هم صرف آنها نمی کنیم، آن وقت دشمن با زیرکی و هوشیاری، انگشت روی معایب ما می گذارد. شاهنشاه چیزی نفرمودند. قدری فکر فرمودند. عرض کردم، از وضع دانشجویان [ایرانی] در خارج هم که خبر دارم، عین همین مطلب صادق است. باز هم چیزی نفرمودند و امری صادر نکردند.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۸۴-۸۳، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۵).

134 - «فرمودند، شنیده ام در کارخانجات چیت سازی [کرج] اعتصابی که شده، مورد پشتیبانی دانشجویان دانشگاه تهران (البته عده معدودی) قرار گرفته، تحقیق کن برای چه؟» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۱۰۷، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۵).

135 - «فرمودند، به [هوشنگ نهاوندی] رئیس دانشگاه تهران تلفن کن که آخر شما احمقها چه طور وساطت شاگردان طرفدار تروریستها را از من می کنید؟ این چه طرز فکری است؟ ... اگر تمام این خرابکاران را پیدا نکنید و به دستگاه ها معرفی نکنید، پدر شما را در خواهم آورد. عرض کردم، اطاعت می کنم و واقعاً در دلم حق به اعلیحضرت می دهم که از این سست عنصرها باید گله مند باشند.» (جلد ششم، ص ۱۱۳، اول خرداد ۱۳۵۵).

136 - «صبح [هوشنگ نهاوندی] رئیس دانشگاه تهران را پذیرفتم که شرح مبسوطی از اتفاقات این چند روز دانشگاه به من داد و می گفت بسیار به صورت مبالغه آمیز، موضوع نوحه سرایی برای تروریستها را به عرض رسانده اند و اگر احیاناً، چنان که در وهله اول امر فرموده بودند، دانشکده های پلی تکنیک و فنی دانشگاه تهران را منحل کرده بودیم، بسیار بد می شد و همان نتیجه [ای] که خرابکاران می خواستند عاید می گردید. او عقیده داشت هویدا نخست وزیر برای آن که نظر مردم را از ناراحتیهای داخلی منحرف کند، به این وسائل مشتبث می شود. ولی من [این سخنان را] باور نکردم، چون [هویدا] نمی خواهد که تیشه به ریشه خودش بزند. برای انحراف افکار مردم و فکر اعلیحضرت شاهنشاه (که البته بسیار مشکل است) او راههای دیگری دارد. بعد شرفیاب شدم. جریان را عرض کردم که مبالغه آمیز، مطلب به عرض رسیده است و منجمله درباره دانشگاه تهران به کلی گزارش تظاهرات دروغ است. اگر به این رؤسای دانشگاهها که فعلاً از جانشان بیم دارند، دائماً هم تو سری زده شود، امر دانشگاهها از دست می رود. فرمودند، از جانشان بیم دارند؟ عرض کردم، از تروریستها می ترسند. فرمودند، آخر وقتی به کشورشان نیندیشند و فقط به فکر خودشان باشند، زندگی خاک بر سر آنها چه لذتی می تواند داشته باشد؟ عرض کردم، این طرز فکر شاهنشاه است. برای آنها مطلب به صورت دیگری مطرح است. فکری کرده و فرمودند، ممکن است درست بگویی.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۱۱۵، ۲ خرداد ۱۳۵۵).

137 - جلد ششم، صص ۱۲۳-۱۲۲، ۶ خرداد ۱۳۵۵.

138 - «عرض کردم، این بیچاره رئیس [دانشگاه] علم و صنعت، از ترس، خودش برای غلام گزارش کتبی فرستاد که فقط یک کلاس سه نفری اندکی به هم خورده، آن هم به این علت که چند نفری در ته کلاس لوسترها را شکستند. اگر اطمینان به حرف خودش نمی داشت، جرئت نمی کرد برخلاف ساواک مدرک کتبی بدهد. فرمودند، آیا به ساواک گفתי اگر گزارش غلط بدهند پدرشان را در می آورم؟ عرض کردم بلی، ابلاغ کردم. فرمودند، چه گفتند؟ عرض کردم، نصیری که نیست، به [پرویز] ثابتی معاونش گفتم، اما نمی دانم سر او بر چه بالینی است. قدری تأمل فرمودند. عرض کردم، دکتر [هوشنگ] نهاوندی رئیس دانشگاه تهران در پرده به غلام حالی می کرد که این گزارشات کار [امیر عباس] هویدا نخست وزیر است. فرمودند،

بیچاره هویدا، برای چه؟ عرض کردم، برای این که سر و صدایی در دانشگاه ها راه بیفتد و فکر شاهنشاه و مردم از سوء جریانات و عدم رضایت مردم منحرف شود. فرمودند، به او بگو شما با هر کس بد می شوید همه جور نسبت به او می دهید. هویدا وقتی به مشهد آمد، گزارش دانشگاهها را در آن جا من به او نشان دادم و گفتم برود سخت گیری بکند، همان طور که به تو گفتم. پس اگر عملی کرده روی دستور من بود، نه آن که چغلی کرده باشد. من عرض کردم، نهانندی تصور می کند اصل گزارش ساواک توسط ثابتی به تحریک هویدا بوده است. خیلی تأمل کرده و دیگر چیزی نفرمودند.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۱۲۸. ۹ خرداد ۱۳۵۵).

139 - جلد هفتم، ص ۱۲۵. ۲۰ شهریور ۱۳۴۶.

140 - جلد دوم، ص ۲۴۲. ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱.

141 - جلد دوم، صص ۲۶۳-۲۶۲. ۱۷ خرداد ۱۳۵۱.

142 - جلد دوم، ص ۲۸۹. ۳۰ شهریور ۱۳۵۱.

143 - «مجله نیوزویک آمریکایی مقاله بسیار خوبی درباره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه هایی هم در مورد پلیس مخفی ما [ساواک] و غیره دارد. تمثال مبارک را هم پشت جلد گذاشته که البته مهم است. پرسیدم در جرائد منعکس شود؟ فرمودند بشود، ولی به رسول پرویزی بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیداً حمله کند و همزمان منعکس گردد و بگویند معلوم می شود کون شما از مسئله نفت زیاد سوخته که پیش از روسها به ما حمله کرده اید. چرا شما تصور می کنید هر کس نوکر شما نیست علیه شماست؟» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۱۲. ۱۸ مهر ۱۳۵۳).

144 - جلد چهارم، ص ۲۱۵. ۲۱ مهر ۱۳۵۷.

145 - «شاهنشاه خوشحال نبودند. معلوم شد مجله تایم آمریکا هم مقاله بدتری از نیوزویک نوشته است گو این که تمثال شاهنشاه پشت جلد است و البته اهمیت دارد، با وصف این مطلب آن بر طبق دلخواه شاهنشاه نیست. حق هم دارند، چون پدر سوخته ها مخصوصاً خرابکاری می کنند... می گویند ۴۰ درصد کل ثروت ایران در دست ۱۰ درصد جمعیت است. سابقاً پدر سوخته ها می گفتند هزار فامیل، حالا باز طبقه بورژوازی جدید را اختراع کرده اند.» (جلد چهارم، ص ۲۲۹. ۸ آبان ۵۳).

146 - جلد ششم، صص ۱۳۵-۱۳۴. ۱۱ خرداد ۱۳۵۵.

147 - جلد ششم، صص ۱۶۸-۱۶۷. ۳ تیر ۱۳۵۵.

148 - جلد ششم، ص ۲۵۵. ۲۹ شهریور ۱۳۵۵.

149 - «[در پاسخ نقدهای ژوزف کرافت، روزنامه نگار آمریکایی گفتم] برای من جای خیلی تعجب است که شما حرف دشمنان ما را گوش می دهید. این که می گویند در ایران آزادی نیست، شعار دشمنان ماست. این که می گویند زندانی داریم، اینها کمونیستها هستند و کمونیسم در کشور ما یک مرام غیر قانونی است.... شما باید از خدا بخواهید که ما در اسلحه های پیشرفته بستگی به شما دارید، آن هم که پول آن را نقد می دهیم. به هر صورت من هیچ نگرانی ندارم، چون وضع داخلی ما هم محکم و همه ملت پشت شاهنشاه ایستاده است. بی دلیل هم این را نمی گویم. کشاورز و کارگر که فوق العاده راضی است و بورژوا

و عمله و غيره هم كه به پول رسيده اند. احياناً مى ماند چند عدد (عن تلكتوئل). مى خواهد راضى باشد، مى خواهد نباشد، اهميتى ندارد. اين پدر سوخته هم ارث پدرش را مگر مطالبه كند وگرنه بهداشت و تحصيل رايجان كه دارد، ديگر چه گهى مى خورد؟ مشاركت مردم هم كه در همه امور هست... بارى، شاهنشاه فرمودند، خوب جواب دادى. مگر اينها [آمريكا] مى توانند از موقعيت كشور من يا از خريدهاى ما ساليانه با مخلفات ۴ ميليارد دلار و ظرف ۱۰ سال حدود ۵۰ ميليارد دلار بگذرند؟» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۳۴۲- ۳۴۱. ۶ آذر ۱۳۵۵).

150 - «متن مقاله روزنامه تايمز را به نام ايران در جستجوى دموكراسى به عرض رساندم. فرمودند چرا در جستجو؟ ما كه با شركت دادن عموم مردم در كارهاى توليدى، بزرگترين دموكراسى اقتصادى و بالنتيجه سياسى را فراهم مى آوريم. عرض كردم، هر چه هم خوب باشد، به زعم غريبها دموكراسى نيست. فرمودند، مگر آنها استفاده اى از اين دموكراسى مى برند؟ عرض كردم، اين مطلب ديگرى است، ولى دموكراسى ما را هم دموكراسى نمى شناسند.» (جلد ششم، ص ۴۸۷. ۲۵ خرداد ۱۳۵۶).

151 - مصباح زاده مى نويسد: «آقاى هويدا از اواسط دوران صدرات خود به فكر نفوذ بيشتري در مطبوعات افتاد. پيش از آن او سعى كرده بود عده اى از روزنامه نگاران را به صورت دوستان شخصى خود در آورد. در اين راه مشاور، راهنما و كمك اصلى او فرهاد نيكوخواه بود... يك روز نيكوخواه پيش من آمد و گفت آقاى نخست وزير علاقمند است كه شما امير طاهرى را به سردبيري كيهان بگماريد. من گفتم در حال حاضر من از سردبير فعلى كيهان آقاى سمسار كه قريب بيست سال است در اين سمت صادقانه با كيهان و من كار مى كند كمال رضايت را دارم و هيچ دليلى براى تعويض او نمى بينم... روزى نخست وزير زنگ زد و خواست او را ببينم. وقتى به ديدنش رفتم صريحاً مسأله سردبيري امير طاهرى را مطرح كرد و اظهار داشت من خيلى علاقمندم اين كار صورت بگيرد. من هم عين جواب پيش را كه به نيكوخواه داده بودم به او دادم... هويدا فكرى كرد. بعد موضوع صحبت را عوض نمود. اين كار مدتى طول كشيد. تا اين كه يك روز هويدا دوباره از من خواست كه نهار مهمانش باشم. سر نهار پرسيد آن موضوع سردبير چه شد. تا من خواستم عذر بياورم، سرش را بلند كرد و عكس شاه را نشان داد و گفت اين خواهش من نيست، ارباب اين طور مى خواهد. من گفتم اگر امر اعليحضرت است پس بايد اجرا شود. من كه واقعاً گرفتار شده بودم، به فكرم رسيد كه موضوع را با علم وزير دربار در ميان بگذارم. به سراغ او رفتم و مطلب را گفتم و از علم خواستم كه ته و توى كار را در بياورد و مرا از نتيجه خبر كند. علم فكرى كرد و گفت عجله نكن، صبر كن خودم خبرت مى كنم. دو هفته بعد زنگ زد كه صبحانه بيا پيش من با هم صحبت كنيم. سر صبحانه گفت آن موضوع را ارباب مى خواهد. مثل اين كه چاره اى ندارى... به اين ترتيب، امير طاهرى سردبير كيهان شد.» (عباس ميلانى، معماى هويدا، ۲۰۰۶. صص ۲۹۶- ۲۹۵).

152 - جلد سوم، صص ۳۱۷- ۳۱۶. ۱۵ آذر ۱۳۵۲.

153 - جلد اول، ص ۱۹۸. ۲ خرداد ۱۳۴۸.

154 - جلد دوم، ص ۵۲. ۱۰ خرداد ۱۳۴۹.

155 - جلد دوم، ص ۵۶. ۱۷ خرداد ۱۳۴۹.

156 - جلد دوم، ص ۲۳۸. ۲۵ ارديبهشت ۱۳۵۱.

157 - جلد دوم، ص ۲۶۰. ۱۱ خرداد ۱۳۵۱.

158 - جلد سوم، ص ۲۳۹. ۳۰ مهر ۱۳۵۲.

159 - جلد چهارم، ص ۱۰۶. ۱۵ خرداد ۱۳۵۳.

160 - جلد چهارم، ص ۱۰۷. ۱۶ خرداد ۱۳۵۳.

161 - «جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی. اوامر مطاع ملوکانه که دیشب به بنده ابلاغ فرمودید تازیانه سهمگین بود که بر چاکر وارد آمد و باور بفرمایید تمام شب خواب به چشم ما نرفت چون من و زنم خودمان را خاکسار درگاه سلطنت می دانیم و از جان و دل شیفته عنایات شاهنشاه محبوب خود و خاندان جلیل سلطنت هستیم و اگر نقائصی در کار انتشار اخبار و مطالب روزنامه پدید می آید حمل بر اهمال و تعلل چاکر نفرمائید چون پیوسته سعی داشته و دارم که خدمتگذاری صدیق در طول عمر خود بوده و پیرو افکار و نیات مبارک شاهانه هستم. در چنین پیشامدها گناهکار نیستم چون بواسطه کهولت و ضعف، توانایی آن را ندارم که تمام مطالب روزنامه را شخصاً کنترل کنم و به همین سبب فرزندم فراد مسعودی را به کمک طلبیدم و او هم در کمال خلوص نیت و عقیدت وظایف خود را انجام می دهد. متأسفانه در دو هفته اخیر که او به اروپا سفر کرده بود خطاهایی از جمله خطای اخیر بوقوع پیوست که چاکر خود پس از طبع و نشر بدان واقف شدم. نویسنده ستون بازار سیاست جوانی است تحصیل کرده و با هوش که از گذشته ها خبر ندارد و مارهای خوش خط و خال را از هر فرصتی می توانند استفاده کند نمی شناسد چنان که بعد از توجه دادن تازه درک مطلب کرده و گفت این مطلب با همین اسامی در آیندگان قبلاً هم چاپ شده بود. و اما در باره نویسنده رپورتاژ تاکسی او مورد سرزنش قرار گرفت و شدیداً مواخذه شد. این قبیل افراد دارای روح منفی هستند که در آنها عجین شده و چون تذکرات مکرر تغییر جهت نمی دهد ناچار تغییر داده خواهند شد و این کار همین امروز که فراد از سفر بر می گردد انجام خواهد شد و بدیهی است مطالب زننده ای که نوشته شده جبران خواهد شد. تکرر خاطر ملوکانه بیش از هر چیز مرا رنج می دهد و نمی دانم چه باید کرد چون به خوبی می دانم که اگر ذره ای از عنایات شاهنشاه از این خدمتگذار کاسته شود و سایه پر عطوفت مبارک بر سر این بنده نباشد با وجود دشمنی ها که نسبت به چاکر اعمال می شود نابود خواهد شد. آقای علم شما را به سر مبارک شاهنشاه قسم می دهم عرایض چاکر را بسمع ملوکانه برسانید و چاره ای بیندیشید که از این پریشانی و تأثر خلاص شوم. هر امری از پیشگاه ملوکانه شرف صدور یابد مطاع است. عباس مسعودی.»

162 - «شرفیاب شدم. اولین امری که به من دادند این بود که به جراید بگویم، گوشه هایی بدهند که اگر در پاکستان یک هزارم آن چه در ایران برای مردم شده است انجام می شد، این اتفاقات [برکناری ایوب خان] صورت نمی گرفت. البته فرمایش شاه واقعاً صحیح است، انقلابی که ما کرده ایم هیچ کس نکرده است و به همین جهت هم کشور و رژیم حفظ شد. اما حالا کار به صورت دیگری پیش می رود و نمی دانم تعمد است، یا ندانم کاری؟ سخت در هراس و نگرانم و به هر صورت فرصتی پیش آمد که درد دل کنم.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۱۶۱. ۷ فروردین ۱۳۴۸).

163 - جلد دوم، ص ۲۵۲. ۵ خرداد ۱۳۵۱.

164 - جلد دوم، صص ۲۸۱-۲۸۰. ۱۸ مرداد ۱۳۵۱.

165 - «فرمودند روزنامه ها را مواخذه کنم که چرا نام تختی قهرمان سابق [کشتی] را که در المپیکهای سابق مدال طلا برد، نوشته اند- تختی در اواخر مصدقی شده بود، بعد هم چون قدرت مردی نداشت، از

خجلت خودکشی کرد. ممکن نیست شاه از خطایی در بگذرد، حتی بعد از مرگ کسی. البته از این گونه خطاها، یعنی هم فکری با دشمنان و بدخواهان کشور، والا از خطاهای دیگر می گذرد.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۸۶. ۵ شهریور ۱۳۵۱).

166 - «در مورد پرواز والا حضرت همایونی؛ من عرض کردم مثل این که فرمودید سر و صدایی نشود، به این جهت من هم عریضه تیریکی که به والا حضرت عرض کردم نمی فرستم. فرمودند برعکس بفرستید، خود روزنامه ها چیزی ننوشتند. به این جاکش ها بگو، پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقوکشی هم کمتر است که هیچ نمی نویسید؟ نمی خواهیم فشار بیاوریم، بالاخره حیای گریه کجاست؟» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۸۳. ۱ خرداد ۱۳۵۳).

167 - جلد پنجم، ص ۴۲. ۲۵ فروردین ۱۳۵۴.

168 - «عرض کردم، روزنامه لوموند خبر قتل یک محصل به نام شامخی را در ایران داده است که به دست پلیس انجام شده و محصلی بوده است که از خارج به ایران آمده. فرمودند، هیچ همچو چیزی نیست. از همان خرابکاران بود. به محض آن که گرفتار شد، قرص سیانور جوید و مرد. عرض کردم، پس تکذیب کنم؟ فرمودند، هیچ لازم نیست، فقط ابلاغ کن خبرهای لوموند را روزنامه های ایران بعد از این اصلاً ننویسند. عرض کردم، این کار چه فایده دارد؟ فرمودند، لااقل بدانند که نظرش در ایران اثری ندارد. عرض کردم، از لحاظ کنجاولی مردم، بیشتر خواهند خواند. فرمودند، به هر صورت فعلاً این کار را نکنند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۴۴. ۴ آذر ۱۳۵۱).

169 - رجوع شود به لینک:

<https://www.jamran.ir/با-امام/صحیفه-امام-خمینی/870-وظیف-عمومی-در-قبال-رژیم-پهلوی-اسلامخواهی-ملت-ایران>

170 - در دامگه حادثه، ص ۴۰۱.

171 - داریوش همایون در این مورد گفته است: «مقاله روزنامه اطلاعات که نه نخستین و نه آخرین اشتباه در یک سلسله دراز اشتباهات بود و در آن خمینی به عنوان نماینده ارتجاع سیاه و دارای اصل و نسب غیر ایرانی (هندی) اشاره شده بود به دستور شاه در دفتر مطبوعاتی هویدا، تهیه گردید. متن اولیه مقاله به دستور خود شاه تغییر یافت و تندتر نوشته شد...مقاله از دفتر وزیر دربار پس از مذاکره تلفنی خود او برای من در یک کنگره حزبی فرستاده شد و من در شرایطی که امکان خواندن مقاله هم نبود، آن را تقریباً بلافاصله به خبرنگار اطلاعات که اتفاقاً در آن نزدیکی ها بود، دادم. روزنامه اطلاعات که نگران موقعیت خود در قم بود، پس از تماس گرفتن با نخست وزیر و تأیید مطلب (که با توجه به دستور شخص شاه امری طبیعی و خود بخود بود) دست به انتشار مقاله زد.» (داریوش همایون، دیروز و امروز، چاپ پاژن، آمریکا، ص ۹۲).

172 - «ناهار پرنس کارلوس [هگو مدعی تاج و تخت اسپانیا در دوران فرانکو] و خانمش [دختر ملکه هلند] مهمان شاهنشاه بودند. سر ناهار بودم، خیلی خصوصی بود. فقط خانم علم و بعضی والا حضرتها بودند. سر ناهار شهبانو اشتباهی مطلبی فرمودند که باعث تعجب شد. وقتی پرنس کارلوس از رژیم دیکتاتوری اسپانی حرف می زد که منجمله کتابخانه ها را نمی گذارد هر کتابی که می خواهند بفروشند، شهبانو فرمودند عیناً در این جا هم همین طور است. شاهنشاه بسیار ناراحت شدند. من هم ناراحت شدم. عرض

کردم ولی در دانشگاه ها همه کتب هست، حتی کتابهای مائو، و درست هم گفتم، دروغ و تملق نبود. بلافاصله شاهنشاه هم فرمایش عجیبی فرمودند. فرمودند، ملت من به سیاست کمتر می اندیشد. باز من تعجب کردم، شاهنشاه با آن درایت چه طور چنین فرمایشی فرمودند» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۴۲۳. ۱۰ آذر ۱۳۴۷).

173 - «سرشام رفتم بیشتر صحبت از کیش بود که به همه خوش گذشته. قدری هم در خصوص فیلم های نامناسب به حال کشور و بعضی افراد غیر وطن پرست و غیره صحبت شد. شاهنشاه فرمایش بسیار درستی فرمودند. فرمودند می خواهم فیلمی را که یک آدم بدخواه وطن به عنوان یک فیلم (از لحاظ فیلم) تهیه می کند هرگز نباشد. این عن تلکتونل بازی به چه درد کشور می خورد؟ فیلم لیریک یعنی چه؟ بیچاره پهلبد شوهر والاحضرت شاهدخت شمس و وزیر فرهنگ و هنر بسیار ناراحت شد» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۰. ۱۶ فروردین ۱۳۵۴).

174 - «روزنامه نیویورک تایمز شرحی نوشته بود که روشنفکران ایران خواستار تحولات عمیق و اساسی در اجتماع ایران هستند. شاهنشاه خندیدند، فرمودند... روشنفکر کدام گه است؟ اینها اشخاصی هستند که هزاران نوع عقده دارند. خود ما اسم روشنفکر بر آنها می گذاریم و آنها را علم می کنیم برای خرده گیری به خود ما (فکر می کنم منظور شاهنشاه علیا حضرت شهبانو بودند)» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۱۳. ۳۰ مهر ۱۳۵۴).

175 - «مطالب دیگر مسائل جزئی بود. منجمله باز [رضا] قطبی، پسر دائی علیا حضرت شهبانو رئیس [رادیو و] تلویزیون ناز کرده، به خیال استعفا افتاده است. فرمودند، بگو گه می خورید» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۷۷. ۲۱ دی ۱۳۵۴).

176 - جلد سوم، ص ۱۷۰. ۲۶ شهریور ۱۳۵۲.

177 - «شاهنشاه امروز مجلسین را بعد از تعطیل تابستان افتتاح فرمودند. نطق مفصلی فرمودند... تمام حاکی از پیشرفت کشور است. .. بعد از نطق شاهنشاه... به اتاق مخصوص شاه در مجلس سنا آمدم... شهبانو ایراد کردند که این که تمام تعریف بود، چرا معایب را نگفتید؟ شاهنشاه با خنده فرمودند، این همه پیشرفت را می گویم، تازه بمب می ترکانند. وای به وقتی که خودم بد بگویم! - منظور از بمب ترکاندن، خرابکارها هستند. بعد فرمودند، شهبانو خیلی انقلابی شده اید؛ کار که به دست شما افتاد بیایید نطق انقلابی بکنید و معایب را بفرمایید و کشور را هم اداره بفرمایید. حالا شما که این قدر انقلابی شده اید، چه طور امروز این همه زیور آلات و نشان انداخته اید؟ شهبانو با آن که فرمایشات شاه تمام شوخی بود، ولی چون در حضور رؤسای مجلسین و نخست وزیر و من بود، ناراحت شدند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۰۹. ۱۴ مهر ۱۳۵۱).

178 - «سر شام رفتم. شاهنشاه [ناراحت بودند و] فرمودند روزنامه واشنگتن پست نوشته است این خرابکاران ایران چیزی نمی خواهند که خلاف عقل و منطق باشد. فقط با حکومت فردی شاه مخالف هستند. عرض کردم وقتی نسبت به خودشان آن همه پدرسوختگی می کنند و قضیه و اترگیت را راه می اندازند، اعلیحضرت همایونی می خواهید با ما چه جور رفتار کنند؟ چه اهمیتی دارد؟ ما باید کار خودمان را بکنیم. فرمودند درست می گویی.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۹۲. ۲۳ خرداد ۱۳۵۲).

179 - جلد دوم، ص ۲۰۸. ۲۸ فروردین ۱۳۵۱.

180 - جلد چهارم، ص ۲۹۷. ۷ دی ۱۳۵۳.

181 - خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۶۳. ۷ اردیبهشت ۱۳۵۴.

182 - خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۴۱. ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۱.

183 - «فرمودند، یک گروه‌بان وظیفه که در یک هنگ خارج از مرکز خدمت می کند، گفته است چرا ما باید اسم این مردمان شجاع را تروریست بگذاریم؟ اگر اینها نبودند دولت خون مردم را می مکید. از این آقا پسر باید پرسید، این که از گهواره تا گور، دولت به شما خدمت و سرویس اجتماعی می دهد، خون مکیدن است؟ من کار به عمل تروریستها ندارم که خود آدم کشتن را چه امتیازی می توان نامید؟ عرض کردم، همان طور که پریروز در گروه اندیشمندان فرمودید، این بچه ها با خواندن یک کتاب یا گوش دادن به یک آدم بدخواه دگرگون می شوند. اشکالی ندارد و شاهنشاه اعتنا نفرمایند. البته چون در ارتش است، شاید قوانین انضباطی شدیدی باید درباره او اجرا شود، ولی به قول فوشه یا تالیران که خاطرم نیست کدام یکی است، قُر زدن از حقوق مسلم مردم است، چه باید کرد؟ بالاخره هر کسی، هر ناراحتی از هر جا دارد، فوری با عینک سیاه به همه چیز نگاه می کند.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۱۳۴-۱۳۳. ۱۱ خرداد ۱۳۵۶).

184 - «امروز محاکمه مهدی رضائی [از اعضای سازمان مجاهدین خلق، متولد ۱۳۳۱، تیرباران در ۱۶ شهریور ۱۳۵۱ پس از محکومیت به سه بار اعدام در دادگاه نظامی] به طور علنی شروع شد. این محاکمات سابقاً سری بود. [از] بس [سازمان] عفو بین المللی در دنیا سر و صدا راه انداخت، علنی کردیم. سابقاً مکرر عرض کرده بودم علنی باشد، قبول نفرموده بودند و نظامیها گزارش داده بودند اینها حین محاکمات فحش می دهند. حال بعد از آن که بر اثر فشار [عفو بین المللی] محاکمات را علنی می کنیم، هم فحش دنیایی را وسیله عفو بین المللی خورده ایم و هم فحش اینها را در محاکمات علنی خواهیم شنید.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۸۶. ۵ شهریور ۱۳۵۱). «محاکمات خرابکاران علنی شد. یعنی [از] بس روزنامه های خارجی و [عفو بین المللی] سر و صدا کردند، محاکمات را علنی کردیم. یعنی هم چوب را خوردیم و هم پیاز را. هم فحشهای خارجی را خوردیم که محاکمات علنی نبوده، بعد هم محاکمات را علنی کردیم که فحش محاکمه شدگان را بشنویم و تازه از این طرف افتادیم، یعنی در جلسه محاکمه، مخبر و عکاس و تلویزیون گذاشتیم. به طوری که مایه مضحکه خارجی ها شد و این قسمت را مسخره و بزرگ کردند. منجمله مخبر بی بی سی در این خصوص گفت محاکمات نمایشی و این امر شاهنشاه را به شدت عصبانی کرد. صبحی که یک سفیر شرفیاب شده بود اعتبارنامه بدهد، به من فرمودند، این پدرسوخته بی بی سی محاکمات ما را مسخره کرده است. عرض کردم، من نشنیدم، ولی متن آن را می گیرم می بینم. متن را گرفتم و دیدم چیزی نگفته، الا آن که جریان را تعریف کرده و گفته است مثل این بود که محاکمه نمایشی بوده است. وقتی من به کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی برای شام رفتم و شاهنشاه تشریف آوردند، از من سؤال کردند گزارش بی بی سی را دیدی؟ عرض کردم، بلی، چیز مهمی نبود، جریان را تعریف کرده. فرمودند پیش تو هست؟ عرض کردم، بلی. گرفتند خواندند. در آن جا گفته بود، دادستان... مقداری بدکاریهای گریلاها را تعریف کرد که مربوط به متهم نبود و کلیات بود. فرمودند، "به به! می گویی چیزی نبود؟ پس این چیست؟" عرض کردم، عین جریان است. فرمودند، "بسیار خوب، بسیار خوب! پس ما می فهمیم عین جریان یعنی چه؟" و شروع کردند داد زدن، به طوری که علیا حضرت پهلوی و شهبانو و سایر والاحضرتها که حضور داشتند، تعجب کردند. خودم هم تعجب کردم که اولاً این مطلب که عین جریان است، ثانیاً آن قدرها مهم نیست. هیچ وقت هم شاهنشاه با من چنین رفتاری نمی کنند. اما خونسردی خودم را حفظ کردم. حقیقت این است که عصبانی

هم نشدم و جدا متعجب شده بودم که یعنی چه؟ باری دیگر عرضی نکردم.» (همان، صص ۲۸۸-۲۸۷. ۳۰ مهر ۵۱).

185 - «شرفیاب شدم. شاهنشاه از بارندگی دیشب خیلی خوشحال بودند. عرض کردم، علاوه بر آن، خبر خوشی که دیشب ۱۱ نفر تروریست را قوای انتظامی قلع و قمع کرده اند [لادن آل آقا، مهوش حاتمی، فرهاد صدیقی پاشاکی، احمد رضا قنبرپور، ارژنگ و ناصر شایگان در خانه امن خیابان خیام کشته شدند و حمید اشرف موفق به فرار شد. در خانه امن کن نیز عزت غروی مادر احمد و مجتبی خرم آبادی، قربانعلی زرکاری، محمد رضا قنبرپور، فرزاد دادگر و جهانگیر باقری پور کشته شدند]، امروز صبح در کنفرانس، نخست وزیر به من داد. شاهنشاه فرمودند، تعجب است که به من خبر نرسیده، حالا که مرخص شدی، از شهربانی تفصیل را بپرس و به من بگو، ولی البته انتظار این زد و خورد را داشتیم و به زودی در ولایات، به خصوص ولایات شمای، هم عده ای را یا می گیریم، یا می کشیم. جای آنها کشف شده و باید به آنها به زودی حمله بشود.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۹۹. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵).

186 - جلد پنجم، ص ۶۹. ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴.

187 - «به عرض رساندم دیروز فرمودید نیویورک تایمز و تایمز لندن در بد گفتن به ایران هماهنگ شده اند، غلام مجددا شماره هر دو روزنامه را در ۱۰ روز اخیر به دقت گفتم نگاه کردم، چنین مطلبی نیست. نیویورک تایمز همان نقل قول رضا براهنی را کرده است که ادعا می کند در زندان های ایران شکنجه شده است و این هم مطلب تازه ای نیست. تا حالا کمونیستها می گفتند و حالا نیویورک تایمز هم می گوید و روزنامه های دیگر هم احتمال دارد بگویند. به هر حال این ادعاها هست و خواهد بود، همان طور که شاهنشاه انتظار آن را دارند» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۸۱. ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۵).

«نامه ای از [احسان] یارشاطر، دوست من به رئیس سازمان عفو بین المللی در خصوص دکتر [رضا] براهنی که ادعا می کند در ایران به او زجر داده اند، رسیده بود، به نظر مبارک رساندم. عرض کردم، ملاحظه می فرمایید یک نفر آدم فهمیده چه می تواند بکند. خیلی با دقت، دو دفعه خواندند. فرمودند، بسیار خوب است. باید این [نامه] در جراید آمریکا منعکس شود. عرض کردم، برای کارها باید مردمان درجه اول دانا و قابل عرضه کردن پیدا کرد، بعد اقدام نمود و گرنه آدم احمق و دوست احمق، هر چه بکند بر ضرر است... نزدیک بعد از ظهر شاهنشاه تلفن فرمودند که کمیته حقوق بشر سنای آمریکا، براهینی را برای ادای توضیحات خواسته است. خوب است ترتیبی بدهی، نامه یارشاطر آن جا منعکس شود. عرض کردم، اطاعت می کنم. فرمودند، یا عین نامه، و یا اگر یارشاطر نخواهد عین نامه او باشد، مطالب او را منعکس سازید. عرض کردم، اطاعت می شود. یارشاطر را خواستم که عصری پیش من بیاید. هنوز پیش من نیامده بود که مجددا شاهنشاه عصری تلفن فرمودند که با یارشاطر چه کردی؟ عرض کردم، نیم ساعت دیگر پیش غلام می آید، کار را تمام می کنم. به علاوه امروز دوم سپتامبر است، تا هشتم سپتامبر وقت داریم» (همان، ص ۲۲۳. ۱۱ شهریور ۵۵).

«به عرض خاکپای مبارک می رساند که یارشاطر سر شب همان طوری که عرض کرد پیش غلام آمد و گفت هیچ مانعی نمی بینم که با امضاء خود من این نامه به اعضای کمیسیون فرستاده شود. غلام فوری اردشیر [زاهدی] را با تلفن خواست و صحبت کرد و قرار شد همین کار را بکند. منتها از لحاظ ادب، یارشاطر نامه [ای] هم به رئیس سازمان عفو بین المللی خواهد نوشت که چون شنیدم چنین جریانی در کنگره هست، از لحاظ منافع کشور لازم دیدم نامه [ای] که به شما نوشته ام به آنها منعکس سازم. برای درج

مفاد این نامه در جراید، خود یارشاطر که برگردد اقدام خواهد کرد، اگر موفق شود!» (همان، ص ۲۲۵. ۱۱ شهریور ۵۵).

188 - «سؤال کردم گزارش صلیب سرخ [جهانی در دیدار رئیس آن با اعلیحضرت] چه گونه بود؟ فرمودند، البته برای ماست و منتشر نمی شود. ولی گزارش از این قرار است که از ۳۰۰۰ نفر زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفر آثار شکنجه دارند و این با گزارش کمیسیون مخصوصی که خودم هم فرستاده بودم، تطبیق کرده. ولی از این که ما از چند ماه قبل حق استیناف برای آنها در محاکمات قائل شده و تعیین وکیل را به اختیار خود آنها گذاشته ایم و دیگر از شکنجه اثری نیست و تسهیلات درس خواندن و ملاقات با فامیل برای آنها قائل شده ایم، اظهار خوشوقتی کرده اند و قرار شد باز پیش ما بیایند و [وضع را] ببینند. عرض کردم، به هر حال به نظر غلام گزارش بسیار بدی است. فرمودند، چرا؟ عرض کردم، نشان می دهد که حرفهای فراریها چندان بی مأخذ نبوده است. خدا کند این اخبار درز نکند. فرمودند، این گزارش فقط برای ماست. عرض کردم، به هر حال خطرناک است. فرمودند، مگر از این جا درز کند. عرض کردم، به هر حال این روزها چیزی محرمانه نمی ماند. ولی چه قدر حیف که این کارها را قبلاً خودمان انجام ندادیم. دیگر چیزی فرمودند» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۵۰۲. ۵ تیر ۱۳۵۶).

189 - «در هیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس و یا سازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولاً زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ و یا نخست وزیر فعالیت می کنند. در ایران ساواک مستقیماً زیر نظر نخست وزیر بود. معمولاً رؤسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری از حق عفو و بخشودگی در مورد محکومین استفاده می کنند. من نیز با گشاده دستی از این حق خود استفاده کردم... طبیعتاً من نمی توانم از کلیه عملیات ساواک دفاع کنم. ولی به صراحت می گویم که همواره دستور می دادم که از هر نوع رفتار خشونت آمیز اجتناب شود.» (محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، نشر البرز، صص ۳۹۲-۳۹۱).

190 - جلد دوم، ص ۱۴۱. ۱۸ دی ۱۳۴۹.

191 - جلد پنجم، ص ۴۸. ۲۸ فروردین ۱۳۵۴.

192 - در دامگه حادثه، صص ۲۰۸-۲۰۴.

193 - «کتابی به قلم اسماعیل رائین در آمده به نام فراماسونری و سابقه عمل آنها در ایران. [تمام طبقه بهائی و] اغلب رجال فعلی که بر سر کارند [مانند] شریف امامی رئیس مجلس سنا و علاء وزیر اسبق دربار و یک عده ۷۰۰ نفری، [فراماسون هستند]. خدا پدرش را بیامرزد، درباره من حقیقت را نوشته است. من حکایت را برای خان ملک ساسانی که پدر زن رائین و از مخالفین سر سخت فراماسونری و از آزادیخواهان به نام بود نقل کرده بودم که وقتی فراماسونها پیش من آمدند و با اصرار دعوتم کردند، گفتم من افتخارم این است که دست شاه ایران را می بوسم، دست کس دیگری را ولو امپراتور انگلیس باشد، حاضر نیستم ببوسم. از مراسم عضویت، دستبوسی گراند مستر (استاد بزرگ) است. هر چه اصرار کردند من شانه خالی کردم. حتی روزی از لندن به پاریس می رفتم، در هواپیما شخصی خودش را به من نزدیک کرد و تعجب کردم که این خارجی چه طور این قدر خوب هویت مرا می شناسد. بعد خودش را معرفی کرد که فراماسون است و باز مرا دعوت کرد که باز هم رد کردم. از نخست وزیران مشروطیت فقط مرحوم هژیر، مرحوم سپهبد زاهدی، مرحوم رزم آراء، علی امینی و من جزء فراماسونری نبوده ایم. این کتاب تاکنون سه جلد آن منتشر شده، غوغایی برپا کرده است.» (خاطرات علم، جلد اول، صص ۱۳۳-۱۳۲. ۴ اسفند ۱۳۴۷).

195 - اکبر اعتماد، *برنامه انرژی اتمی ایران: مأموریت، ساختارها، سیاست*، به کوشش غلامرضا افخمی، بتسدا، ۱۹۷۷. ص ۱۵.

196 - همان، ص ۶۵.

197 - «پس از افزایش درآمد نفت در ۱۳۵۲، [شاه] با ولع عجیبی به هزینه کردن آن پرداخت. به تقلید کشورهای پیشرفته، وامهای هنگفتی به شماری از کشورها داد، بی آن که در همه موردها بررسی کافی درباره توجیه این پرداختها و نحوه بازگشت آن شده باشد. در درون کشور نیز تنها به طرحهای بزرگ به ویژه فولادسازی، پتروشیمی و نیروگاههای اتمی علاقه داشت. تقدم طرحهای فولاد سازی جای گفت و گوی فراوانی داشت ولی اصرار در ساختن نیروگاههای اتمی که شش برابر گرانتز از نیروگاههای حرارتی- گازی تمام می شد، با هیچ منطقی جور در نمی آمد. مگر آن که فرض شود شاه در اندیشه دسترسی به بمب هسته ای بوده است. در این زمینه نشانه ای نیز وجود دارد، به این معنا که در سالهای واپسین شاهنشاهی، به دستور شاه قرار بود در اصفهان دانشگاهی برای "علوم و فنون نظامی" با بودجه کافی زیر نظر ارتش بر پا شود و به ویژه به پژوهشهای هسته ای و شیمیایی بپردازد. حتی گفت و گو شده بود که در صورت لازم اسرار کشورهای دیگر را برابند.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۹۷).

198 - "راجع به بمب اتمی چین و هند و اسرائیل صحبت شد... عرض کردم نزدیک است اسرائیلی ها بمب اتمی داشته باشند. [شاهنشاه] فرمودند پس چرا ما نداریم؟ عرض کردم اولاً آن قدر پیشرفت نکرده ایم و ثانیاً وجدان و صمیمیت در کار کردن نداریم. با کمال تأسف تصدیق فرمودند" (خاطرات علم، جلد اول، ص ۲۵۹، ۲۴ شهریور ۱۳۴۸).

199 - «مطلب دیگری که [رادیو بی بی سی] گفت، این بود که این کمیسیون محرمانه مسئولین انرژی اتمی کشورهای بزرگ در لندن برای این بود که از دادن اسرار بمب اتمی به برزیل و ایران که هر دو استعداد اتمی شدن دارند جلوگیری کنند. شاهنشاه خندیدند، فرمودند، پس هند که بمب درست کرد و چین که بمب ساخت چرا آن وقت جلویش را نگرفتند؟ من عرض کردم جلوی پیشرفت علم را هیچ چیز نمی تواند بگیرد. اینها حرف مفت است، مگر نه اول بمب اتمی را فقط آمریکا داشت بعد انگلیسیها و روسها و فرانسویها و چینی ها و هندیها به آن دست یافته، ما هم چه بخواهند و چه نخواهند به آن دست می یابیم. فرمودند، آخر لازم نداریم. عرض کردم اگر اسرائیل داشته باشد ممکن است لازم شود. شاهنشاه خندیدند.» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۱۳۵-۱۳۴. ۳۱ خرداد ۱۳۵۴).

200 - «شاه تأکید داشت که دستیابی به "چرخه کامل سوخت" و غنی سازی [اورانیوم] از حقوق غیر قابل انکار ایران اند و او حاضر نیست هیچ محدودیتی را در این زمینه بپذیرد. شاه حتی می گفت ایران از حق خود در استفاده از پلوتونیوم هم نمی گذرد و آمریکا نگران بود که سوخت پلوتونیوم را با سهولتی بیشتر می توان برای مقاصد تولید بمب اتمی استفاده کرد. نگرانی های اولیه آمریکا وقتی دو چندان شد که پس از امضای قرارداد همکاری اتمی ایران و فرانسه در فوریه ۱۹۷۴ (بهمن ۱۳۵۲) شاه در مصاحبه ای با روزنامه لوموند اعلان کرد که "روزی نه چندان دور" و حتی "شاید زودتر از آنچه گمان می رود ایران صاحب بمب اتم خواهد بود."... دولت آمریکا هم از سفیر خود در ایران خواست که با شاه دیدار کند و صحت و سقم ادعای لوموند را جویا شود. شاه در این دیدار به سفیر وقت آمریکا ریچارد هلمز تأکید کرد که به "گمانش مسابقه تسلیحاتی اتمی پوچ و بی فایده اند. مگر با بمب اتم چه می توان کرد؟" با این حال

در همین دیدار شاه به این نکته هم اشاره کرد که اگر یکی از کشورهای منطقه به بمب اتمی دست پیدا کند، آنگاه "چه بسا که منافع ملی کشورهای دیگر هم اقتضا کند" که در پی بمب اتمی بروند. (عباس میلانی، نگاهی به شاه، صص ۴۱۹ - ۴۱۸).

201 - «گزارش کارهای اتمی و قراردادهای با فرانسه و آلمان را که از طرف [اکبر] اعتماد رئیس [سازمان] انرژی اتمی رسیده بود، عرض کردم. ماشاء الله شاهنشاه چه وسعت نظری برای ایران دارد و من مطمئن هستم که قطعاً در فکر تهیه بمب اتمی هم هست (گو این که دائماً این مطالب را تکذیب می فرمایند).» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۶۰. ۸ آذر ۱۳۵۴).

202 - «سودان استدعای کمک کرده بود، خیلی استقبال فرمودند. عرض کردم به زئیر کمک فرمودید، فرمودند آخر او اورانیوم دارد، اینها چیزی ندارند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۳۲۶. ۴ اسفند ۱۳۵۳). «[عمر بونگو] رئیس جمهور گابون آمد. برای او احترامات زیادی قائل شدیم، چون هم عضو اوپک شده و هم منابع اورانیوم غنی دارد و ما چشم به آن دوخته ایم... کمی هم به ما برسد، غنیمت و خوب و لازم است.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۰۷. ۲۸ مهر ۱۳۵۴). «اولین نیروگاه اتمی ایران که در بوشهر در دست ساختمان است مورد بازدید قرار گرفت. ۱۲۰۰ مگا وات برق تولید خواهد کرد. خیلی عالی بود (یکی از بزرگترین در دنیا). شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. فرمودند، خواب می بینم که این پنج سال آینده زودتر بگذرد و ما این مرکز را زودتر افتتاح کنیم.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۵۴. ۲ آذر ۱۳۵۴).

203 - «سفیر آمریکا تلفن کرد و گفت موضوع ندادن اورانیوم غنی از طرف آمریکا به ایران این نیست که ما حالا مشتری تازه پیدا کرده ایم (یعنی عربها) چنان که شاهنشاه پریروز اشاره فرمودند، بلکه مطالب دیگری است که می خواهم شرفیاب شوم و به عرض برسانم.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۱۲۷. ۹ تیر ۱۳۵۳). «گزارش مهم دیگری درباره غنی کردن اورانیوم و مشارکت با آمریکا و مقایسه شرایط مشارکت آلمانها و فرانسویها با آنها رسیده بود، عرض کردم.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۶۵. ۹ آذر ۱۳۵۴). «سفیر آمریکا عرض کرده بود که دکتر سیمنز رئیس [سازمان] انرژی اتمی آمریکا حاضر است برای حل اختلاف به ایران بیاید (قرارداد [خرید ۸ نیروگاه] اتمی ما با آمریکا منعقد نشده [چون شاهنشاه شرایط محدود کننده آمریکایی ها را نمی پذیرند]).» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۴۴۰. ۲۳ بهمن ۱۳۵۴).

204 - «عرض کردم، چرا تأسیس پارلمان جهانی را پیشنهاد نمی فرمایید؟ فرمودند، به دموکراسی بی اعتقاد شده ام. وضع انتخابات آمریکا را ببین که فقط و فقط پول کار می کند. تا اندازه صحیحی درست است. فرمودند، به نظر من تعاونیها بیش از هر چیز دیگری ممکن است دموکراسی را تأمین کنند. عرض کردم، همین مطلب را بفرمایید. فرمودند، ممکن است سرمایه دارهای آمریکایی ما را تخطئه کنند و دیگر پیش ما سرمایه گزاری نکنند. عرض کردم، پیشنهاد سوسیالیستی که نمی فرمایید، تعاونی که در خود آمریکا هست. قبول فرمودند.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۰۶. ۸ خرداد ۱۳۴۷).

205 - جلد دوم، ص ۲۷۷. ۱۴ مرداد ۱۳۵۱.

206 - جلد دوم، ص ۲۸۰. ۱۶ مرداد ۱۳۵۱.

207 - «عرض کردم اسرائیلیها [معاون وزارت اطلاعات اسرائیل و تیم آمریکایی که آنها برای لابی گری و تبلیغات ایران در آمریکا انتخاب کرده اند] می آیند که مذاکرات تبلیغاتی را با ما شروع بکنند. سئوالات کلی، ولی اساسی، از ما کرده اند که ما می خواهیم چه نوع تصویری از خود در دنیا بگذاریم و از چه طرقی،

کتاب، جرائد، تلویزیون، دانشگاهها و غیره و غیره؟ و این می رساند که کار آنها تا چه اندازه اساسی است و ما به کلی فارغ از این عوالم بوده ایم. فرمودند، من که سالهاست می گویم تبلیغات نداریم، ولی به هر حال آن چه ما هستیم، از خلال ۱۷ ماده انقلاب ما روشن است. آنها باید توصیف آن را تعیین کنند... عرض کردم باز می پرسند شما می خواهید خود را دموکراتیک معرفی کنید یا طریق دیگر؟ فرمودند، در سؤال و جواب اول نهفته است که ما یک سیستم مخصوص به خود داریم، به ایسم ها هم معتقد نیستیم. عرض کردم چرا سیستم های غربی را تخطئه بکنیم؟ اگر اجازه فرمایید، بگوییم ما فکر می کنیم رسیدن به دموکراسی حقیقی از راه مشارکت حقیقی افراد در زندگی روزمره و اقتصادی آنها بهتر تأمین می شود، تا این که یک اقلیتی به عنوان سندیکا، به نام دموکراسی، نظرات خود را بر جمعه کند. فرمودند، بسیار خوب، همین خوب است، همین طور جواب بده.» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۳۹۲، ۲۸ دی ۱۳۵۴).

208 - «وقتی موضوع نصایح شاهنشاه را به غرب عرض می کردم که باید یادداشت شود، فرمودند کدام غرب؟ در دولت قبلی آمریکا سایمون پدر سوخته که می گفت چون من می گویم باید نفت را صرفه جویی کرد خل هستم. یکی از او نپرسید این مزخرفات چیست. و حالا کارتر همان حرفهای مرا می زند. از غرب بی برنامه و اسیر افکار عمومی احمقانه که مثلاً به شکل و هیكل رئیس جمهور آینده رأی می دهند، چه انتظاری می توان داشت؟ ما به هر حال ناچاریم که بسوزیم و بسازیم.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۴۴۰، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۶).

209 - «شاهنشاه نطق بسیار خوبی برای دانشجویان کردند. از آن جمله فرمودند، در دانشگاههای دنیا، دیگر کسی درس نمی خواند. این حرف از شاه خیلی تعریف دارد، زیرا چیزی را از دانشجویان پنهان نمی دارد، یعنی از این حرفها ما ترسی نداریم.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۱۹۵، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۸).

210 - «فرمودند، می خواستی به سفیر آمریکا بگویی که دموکراسی در همه جا پیاده نمی شود و حتی من شنیده ام که در ترکیه حسادت وضع ایران را می کشند. فرمودند علیا حضرت شهبانو که از آمریکا به من تلفن کردند، [می] گفتند معلوم است که چه قدر حالا آمریکاییها قدر وضع ما را می دانند و تملق ما را می گویند. بعد فرمودند، مگر ممکن است کشوری به دو دسته تقسیم بشود، یک دسته خیال کار کردن و دسته دیگر کار شکنی در قبال آن را داشته باشند؟ مگر چنین کشوری پیش می رود؟» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۵۱۹، ۱۴ تیر ۱۳۵۶).

211 - «چرچیل در خاطراتش می گوید هیچ طرز حکومتی را پر عیب تر از دموکراسی نیافتم و هیچ حکومت بهتری را هم از دموکراسی نتوانسته ام بیابم. حرف بزرگی است. در حکومت صدر اسلام هم وقتی عمر در مسجد به یک امری صحبت می کرد، یکی از اعراب به پا خاست و به او گفت ای خلیفه مسلمین، من حیث یک نفر مسلمان به تو می گویم که اگر کج رفتی ما با شمشیرهای کج خود (شمشیرهای عربی) تو را راست خواهیم کرد (یعنی به راه مستقیم خواهیم برد). در کشور من شانس آورده ایم که تنها فرد راست شاخص، شخص رئیس مملکت است و به این جهت با سرعتی خارق العاده به جلو می رویم و قدرت مطلقه او را گردن می نهیم (یعنی من که با رغبت این کار را می کنم چون راه بهتری نمی بینم) و این کلمات را هم برای تملق نمی نویسم، چون سالها پس از مرگ من منتشر می شود. ولی از حکومت مردم بر مردم فاصله زیادی داریم، و نمی دانم به چه صورت این عیب مرتفع خواهد شد و کشور بر پایه و اصول مستحکم قرار خواهد گرفت.» (خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۱۶۹ - ۱۶۸، ۱۸ مرداد ۱۳۵۳).

212 - «سر شام رفتیم- کاخ والاحضرت اشرف... تنها صحبت قابل توجه این بود که به عرض رسید، تیم فوتبالی پرسپولیس ایران تیم اوروگونه را زد و استادیوم یک پارچه احساسات شده بود. شاهنشاه فرمودند، عجیب

است که مردم، سر شیرهای دستشوییها و مستراحهای استادیوم صد هزار نفری را می دزدند. برای چه؟ نخست وزیر عرض کرد، تربیت ندارند. من عرض کردم، ممکن است، ولی مثل این که [اینها را] از خودشان نمی دانند، یعنی متعلق به خود نمی دانند. مثل این است که این وسائل مال غیر و متعلق به غیر است. شاهنشاه فرمودند، این که بیشتر باعث تعجب می شود. عرض کردم، خیر، برخورد ما با مردم طوری است مثل این که ما قشون غالب هستیم- یعنی دستگاه هیئت حاکمه- و مردم، مردم یک کشور مغلوب. شاهنشاه خیلی به دقت گوش دادند و والا حضرت اشرف هم تصدیق کردند» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۹۸. ۲۰ فروردین ۱۳۵۱).

213 - «فرمودند، علت نارضایی نسل جوان را فکر کرده ام چیست. تفاوت حقوقها بین جوانها و آنها که بر سر کارند، زیاد است، باید از بین برد. عرض کردم، این یک عامل است ولی عوامل دیگر زیاد است. اگر مردم به یک اصولی توجه نکنند و بفهمند که به آن اصول از طرف اولیاء امور هم توجه می شود، حاضرند با گرسنگی هم بسازند. فرمودند، آن اصول چیست؟ عرض کردم، مردم باید به حساب و به بازی گرفته شوند و برای آنها سرگرمی و وسیله بازی درست کرد. نمی دانم چه طور شد که به عرض من طور دیگر توجه کردند. فرمودند، تربیت بدنی وسائل ندارد. نه زمین بازی داریم، نه بودجه کافی هست، نه مربی داریم. من عرض کردم منظورم این است که مردم باید در سیاست بازی کنند و خود را در آن شریک بدانند. یک دفعه به عرض من توجه کردند. عرض کردم، چه دلیل دارد که دولت [شاه] بر سر کار باشد، همه عوامل انتخاباتی را در دست بگیرد و مثلاً در انتخابات شهرداری و انجمنهای ولایتی و ایالتی مداخله بکند؟ بگذارید مردم حس نکنند که انتخابات آزاد است. انجمنهای شهر و ایالتی و ولایتی چه تأثیری در سیاست کشور دارد که دولت [شاهنشاه] می خواهد در دست داشته باشد؟ بگذارید آزادانه سر و کله هم بزنند و اگر انتخابات مجلس، حالاها باید یک حدودی داشته باشد [و همه نمایندگان را اعلیحضرت از قبل تعیین فرموده باشند]، چرا باید در انتخابات شهرداری چنین باشد؟ چرا باید مردم در مسائل زندگانی روزمره شان حرف نزنند. این که به جایی صدمه نمی زند. فرمودند چه طور صدمه نمی زند؟ مثلاً مزخرفات عجیبی در مورد گرانی می گویند، که این طور نیست. عرض کردم، اولاً متأسفانه این طور است، ثانیاً بر فرض چرت و پرتی می گویند چه ضرری دارد، یک دریچه اطمینانی باز می شود. فرمودند، به همین مناسبت هم من گفته ام حزب اقلیت باشد. عرض کردم، فرموده اید، ولی شیر بی یال و دم و اشکم است. اقلیتی که نتواند حرف بزند چه معنی دارد؟ فرمودند، آخر این همه کارهای بزرگ را مردم چه طور توجه ندارند؟ عرض کردم، تبلیغات هم غلط است. یک مقداری را درست نمی گویند، یک مقداری را هم که می گویند، آن قدر مبالغه می کنند و آن قدر تملق نسبت به اعلیحضرت همایونی می گویند که مردم را بیزار می کنند.» (خاطرات علم، جلد دوم، صص ۲۱۱- ۲۱۰. ۳۰ فروردین ۱۳۵۱).

214 - «عرض کردم، به سخنرانی مذهبی از مسجد ترکها در رادیو گوش می کردم. [عبدالرضا] حجازی واعظ حرف می زد، خوب هم حرف می زد. ولی در آخر مجلس به همه کس و همه چیز و حوزه علمیه قم دعا کرد و به شما دعا نکرد. جای تعجب شد. فرمودند، تحقیق کن برای چه؟ عرض کردم، رسم عجیبی است. هر کس می خواهد خود را در دل عامه جا کند، از ما دوری می کند. معنی این کار را هم نمی فهمم. فلسفی پدر سوخته همین کار را می کرد، او را کنار زدیم. این آقا که با اجازه ما منبر می رود و سخنرانی او را هم رادیو پخش می کند، همین کار را می کند. فرمودند، بپرس چرا این کار را می کند؟ مدتی هم فکر کردند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۲۴. ۷ آبان ۱۳۵۱).

215 - «من وضع را قابل انفجار می بینم و بسیار نگران.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۲۹، ۲۶ مرداد ۱۳۵۲). «به هر حال واقعیت این است که أوضاع مایه نگرانی تام و تمام است و من به زودی این مسائل را به شاهنشاه عرض خواهم کرد.» (همان، ص ۱۲۹. ۲۷ مرداد ۵۲).

216 - «از نکات مهمی که [محمد باهری معاون من] به عرض [شاهنشاه] رساند وضعیت دانشجویی بود. با آن که از همه تسهیلات و بورسها استفاده می کنند، دل به کشور ندارند. برای چه؟ واقعاً سؤال مهمی است. به عقیده من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی کنند... دولت... طرز رفتاری که با مردم دارد مثل دولت غالب به مردم کشور مغلوب است، بی اعتنا و گاهی هم خشونت آمیز. انتخابات را که مداخله می کند و انگشت می برد. انگشت که چه عرض کنم؟ به مردم حقنه می کند، حتی انتخابات ده و شهر را. برای مردم و علاقه مردم چیزی باقی نمی ماند، همه بی تفاوت می شوند» (همان، ص ۱۵۸. ۱۷ شهریور ۵۲).

217 - «صحبت کم گندمی پیش آمد. خیلی خیلی با ملایمت به رئیس دولت، هویدا، فرمودند راستی در این کار هم قدری تأخیر شد. یاللعجب از این رودرواسی با این هویدا. گندم تنی ۸۴ دلار را حالا به ۲۲۰ دلار خریده ایم. در هفتصد هزار تن اقلأ ۱۳۰ میلیون دلار خسارت دیده ایم. بازخواست همین است؟ اگر در دولت من این کار شده بود، نمی دانم چه غوغایی می شد» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۴۶. ۸ شهریور ۱۳۵۲).

218 - «به شاهنشاه عرض کردم، مردم از این نایابی و گرانی عصبانی هستند و واقعاً دولت غفلت کرده [است]. چرا اعلیحضرت همایونی بی جهت مسئولیت را به گردن می گیرید؟ با آن که بی لیاقتی قطعی دولت است... [حالا مردم را محکوم می کنید] قرقر کردن به قول تالیران از حقوق حقه مردم است. شاهنشاه خندیدند. [اضافه کردم که مردم] بالاخره حق بازخواست هم دارند. آخر دولت دولت آنهاست. حالا به احترام عمیقی که به شاهنشاه دارند و می دانند مآلاً از منافع آنها دفاع می فرمایید، حرفی نمی زنند، حرفی نمی زنند و نمی توانند هم بزنند، حرف دیگری است. ولی دیگر سرکوفت زدن به آنها که معنی ندارد. شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند. خدا عمرش بدهد که نسبت به من تغیر نکرد، بلکه وانمود کردند که حرف تو مورد نظر خواهد بود، چون فرمودند نطق من در مسائل بالا و دنیایی خواهد بود.» (جلد سوم، صص ۱۶۶ - ۱۶۵. ۲۲ شهریور ۵۲).

219 - «متأسفانه مردم هم راضی نیستند، یعنی طوری با آنها رفتار می شود که مثل مردم مغلوب در قبال یک قدرت غالب می باشند... مردم میل دارند به حساب باشند و رفاه قضائی و اجتماعی داشته باشند. نمی دانم چه سری است و این چه دستی است که پیش آرزوی بی دلان کشد دیوار» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۳۵۲. ۶ دی ۱۳۵۲).

220 - «واقعا قشر بالای جامعه ما افسد الناس هستند، برخلاف مردم کوچه و بازار و دهات که بسیار عالی می باشند» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۱۶۳. ۱۷ تیر ۱۳۵۴).

221 - «این طبقه ما، یعنی حاکمه، واقعا فاسد است و کوچک و بی پرستی است و جز با زور نباید با او سخن گفت» (همان، ص ۲۷۲. ۱۲ مهر ۵۴).

222 - «دیشب [عبدالمجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه] به منزل من آمده بود و به صورت وحشتناکی از کمی پول و هدر داده شدن پول در گذشته سخن می گفت که بی نهایت ناراحتم کرد. یعنی وضع به طوری است که قاعدتا باید به انقلاب بیانجامد. اولا بودجه امسال را با ۲۵ میلیارد تومان کسری بسته اند. ثانیاً آن قدر پول هدر داده اند، چه در پروژه های بی ثمر، چه در خریدهای بی ثمر، از جمله ۴۰۰۰ کامیون که نه راننده و نه راه برای آن موجود است، چه در خرید گندم و مواد غذایی، چه در خرید شکر که واقعا انسان شاخ در می آورد و از همه با مزه تر این که می گفت، من که رئیس سازمان برنامه هستم از اغلب از این مخارج تا پس از تهیه آنها هیچ گونه خبری نداشته ام. قرض های به دولت های خارجی که خود فصلی

علیحه است و رقمی در حدود ۲ میلیارد دلار. من تردید ندارم این جهان وطنان به شاه و کشور خیانت کرده و ما را به روزی انداخته اند که ناچار باید در جنگ نفت و اضافه قیمت نفت تسلیم شویم» (خاطرات علم، جلد پنجم، ص ۴۰۴، ۳ بهمن ۱۳۵۴).

223 - «عرض کردم شاهنشاه مطمئن هستند که گزارشاتی که به عرض می رسانند کاملاً واقعی و درست و صادقانه است و کسی خلاف عرض نمی کند؟ فرمودند، البته... عرض کردم هر چه زودتر بی سر و صدا باید پروژه های غیر لازم یا غیر فوری را کنار گذاشت و فقط به مسائل اساسی پرداخت. فرمودند، به علاوه باید جلوی دزدی ها را گرفت. دارد بر من روشن می شود که پروژه های ما حداقل ۴۰ درصد گرانتر از آن چه که باید تمام می شود. عرض کردم... اعلیحضرت خود ایران هستید» (همان، ص ۴۰۷، ۴ بهمن ۵۴).

224 - «من در قلبم افسوس می خورم برای غفلتهای کوچک دولت که مردم را ناراضی می کنند. مثلاً یک روز پیاز نیست، یک روز گوشت نیست، یک روز تخم مرغ نیست. چرا باید این مسائل جزئی در میسر یک پیشرفت بزرگ کلی و ملی، مردم را ناراضی نگاه دارد؟ یا مثلاً رفتار مأمورین با مردم؟ واقعا گاهی همان اندازه که از صمیم قلب به شاه دعا می کنم، به دولت پدر سگ نفرین می فرستم» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۹۰. ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۵).

225 - «فکر این که در مرز تمدن بزرگ [رسیدن ایران به دروازه های تمدن بزرگ] پایتخت کشور ما هنوز خاموشی برق داشته و هیچ سرویس صحیحی، نه آب، نه برق، حتی در پایتخت کشور نتوانیم به مردم بدهیم، واقعا ننگ است، واقعا ننگ است. به این دولت بی لیاقت نفرین و لعنت کردم و به هر حال تصمیم گرفتم ظرف امسال به هر صورتی هست کلک این دولت را بکنم، نه این که خودم رئیس دولت بشوم، فقط از جهت خدمت به شاهنشاه. یک همچو حقه باز بی همه چیز که همه آبروی ما را به باد داده است. از فرودگاه مهرآباد که می خواهم پرواز کنم، از خجالت خیس عرق می شوم، زیرا که اثاثیه مردم را کمرک نتوانسته تخلیه کند و در اطراف باندها هزاران تن ماشین آلات و صندوق به صورت مقتضی انباشته و انبار شده است. هر الاغی را شاهنشاه به نخست وزیری برگزیند، همین قدر که قدری حمیت و حقیقت داشته باشد، کافی است که وضع را نجات بدهد» (جلد ششم، ص ۱۷۹. ۲۰ تیر ۱۳۵۵).

226 - «[در نامه ای] به عرض رساندم که گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد، یعنی این عدم رضایت بی جهت مردم که دستی دستی تراشیده ایم، جز رخنه دشمن به صفوف داخلی ما نیست. وگرنه چه طور در کشوری که پیشرفته ترین قوانین اجتماعی را دارد و تحصیل و بهداشت مجانی و حتی یک وعده غذای مجانی به محصلین داده می شود و تحصیلات در همه ردیفها مجانی است، این همه عدم رضایت بر سر هیچ و پوچ به وجود آمده باشد. یعنی نبودن برق و ساعات ممتد خاموشی در پایتخت و ولایات، خوابیدن و ضرر هنگفت صنایع به علت نبودن برق، خرابی تلفن، نبودن خواربار (جز نان)، بی اعتنایی به درخواستهای مردم، مقررات خلق الساعه، گرانی نرخها و غیره و غیره. این را یا یک گروه دشمن در داخل ما به وجود آورده اند و یا ندانم کاری و بی لیاقتی دولت [هوبدا] به گور پدر دولت لعنت، که من خود آنها را اعضای سیا و غیره می دانم که خود به خود در صف دشمن است. این همه پول هدر دادیم که با یک حرکت عربستان سعودی [یعنی ممانعت از افزایش قیمت نفت] مات شدیم و الان درد بی پولی داریم و باید کمربندها را ببندیم. اینها نفوذ دشمن در داخل صفوف ماست. از لحاظ غلامی و بندگی عرض می کنم که شاهنشاه این پدر سوخته ها را به عنوان خائن یا بی لیاقت به زندان بیندازد که مردم لااقل نفسی بکشند... در این راهها قدری بجنبیم و قدری تغییر جهت بدهیم، چنان که در فرمایشات دیشب همایونی منعکس است، زور فلک به موی خایه شاهنشاه من نمی رسد. با ترس و لرز عریضه را بستم.... ولی حدس می زدم به جای این که همه روزه یا اغلب، عریضه های مرا پس بفرستند،

این عریضه را پاره خواهند فرمود. همین طور هم شده بود و [همایون] بهادری معاون دربار که کارهای جاری و این عریضه را برد، تعجب کرده بود. بسیار حیف شد که عریضه را پاره فرمودند. ناچار این خلاصه را نوشتم» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۳۸۸-۳۸۷. ۲۶ دی ۱۳۵۵).

227 - «آیت الله [احمد] خوانساری تلفن کرد که در قم برق نیست و مردم بی آب مانده اند. تلفنی عرض کردم. فرمودند، فوری به دولت بگو. به نخست وزیر [هویدا] تلفن کردم. گفت الان یک نفر آدم می فرستم. گفتم آدم فرستادن چه فایده دارد؟ موضوع تشنگی و گرسنگی را نمی شود مثل سایر کارها ماست مالی کرد، اگر آب نباشد، آن هم در این گرما، آدم می میرد. برق را راه بیندازید. قدری خجل شد. گفت البته، البته. ولی این حرفها نیست. کار از پایه خراب است. اکنون باز در تهران بی برقی است، منجمله منزل خودم هر شب برق قطع می شود و ناچار یک موتور برق کوچک خریده ام که این دو سه روزه به کار بیافتم. گرچه از این کار خجلم که از همرنگی و همدردی مردم بیرون می آیم، ولی چاره ندارم. سیمهای تلفن فوری من به اتاقهای مختلف قطع می شود و گرفتارم. نخست وزیر هم گاهی با لباس دفاع ملی، عکس تیراندازی خود را به روزنامه ها می دهد. گاهی هم شهردار خرقان می شود و لباده مردم خرقان را به تن می کند. کار به حدی مسخره شده که از تصور خارج است. خیال نخست وزیر هم راحت است که کار کمسیون شاهنشاهی برای نمایش اتوکریتیک است، نه تنبیه کسی. من گاهی از حوصله و بردباری و ملاحظات و دوراندیشی شاهنشاه محبوبم انگشت تحیر به دندان می گیرم. اما به هر حال یقین دارم که اشتباهی نمی کند و کار خودش را بلد است. مشکلات و محظورات او را که ما نمی دانیم. ولی می ترسم یک دفعه امور از داخله بگسلد، ولی امیدوارم چنین چیزی پیش نیاید» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۹۱-۴۹۰. ۲۷ خرداد ۱۳۵۶).

228 - جلد پنجم، صص ۱۶۶-۱۶۵. ۱۹ تیر ۱۳۵۴.

229 - جلد چهارم، ص ۹۲. ۸ خرداد ۱۳۵۳.

230 - «بعد گزارش کتابی که دشتی درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر نوشته و دنباله اش به محمد رضا شاه ختم می شود به عرض رساندم و عرض کردم باید این قسمت مربوط به اعلیحضرت همایونی بیشتر پرورانده شود. فرمودند، آخر این کتاب مربوط به پدر من است، چطور ممکن است نسبت به من هم در آن جا بنویسند؟ (مسلماً شاهنشاه به حق خیال می کنند که از پدرشان بزرگتر هستند و نباید تحت الشعاع پدر قرار گیرند). عرض کردم این کتاب صورت یادداشتهای پراکنده دارد و قشنگ است و قطعاً خواننده زیاد خواهد داشت، چون قلم دشتی عالی است (آن قسمت مربوط ب خودشان را برایشان خواندم). چه عیب دارد بعضی قسمتها در آن جا پرورانده شود؟ مثل اشغال ایران در جنگ دوم و مسئله آذربایجان و مصدق و نفت و بعد دوره سازندگی و انقلاب و سیاسی و مستقل ملی. ما که چندین کتاب درباره شاهنشاه به طور مستقل می نویسیم، ولی چه عیب دارد که این هم باشد و بعضی نکات را هم دشتی با خود اعلیحضرت همایونی صحبت کند و بپرسد. فرمودند باشد. بعد بعضی اشعار ملک الشعرای بهار را درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر برای شاهنشاه خواندم. منجمله این که این جا می گذارم و عرض کردم درست منطبق بر وضع ماست [با مطلع: امروز روز عزت دیهیم و افسرست/ عصری بلند پایه و عهدی منور است] فرمودند، بلی، ولی راجع به انقلاب شاه و ملت در آن خبری نیست (چون عرض کردم اجازه فرمایید همین شعر روز شنبه خوانده شود چون شعرای معاصر از عهده برنیامده اند). من عرض کردم منظور از انقلاب همین نتایج است که این جا می گوید. فرمودند، باز هم سعی کنید شاید شاعری از عهده بر آید.» (خاطرات علم، جلد پنجم، صص ۴۱۶-۴۱۵. ۸ بهمن ۱۳۵۴).

231 - «فرمودند...سفير آمريکا...را احضارش کن و بگو...وضع او [بوتو در پاکستان] مثل ما نيست که در مسئله بحرين به آن آساني تصميم گرفتيم، يا [قرارداد] آب هيرمند را به آساني امضا کرديم، و در هيچ مورد کسي حرفي نزد...از درگاه خدای متعال خواستم و صميمانه دعا کردم که اين مرد بزرگ بي نظير و دنيايي را خودت از شر نخوت و غرور حفظ فرما! حيف است که چنين انساني و چنين ليدري که تمام کشور در وجودش متبلور است، در اين دريای خطرناک غرق شود.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۵۱۲. ۱۰ تير ۱۳۵۶).

232 - «[پس از افتتاح مجلسين توسط شاه، در حضور شهبانو، نخست وزير و رؤسای مجلسين] والا حضرت شاهپور غلامرضا حضور داشتند. ايشان حالا سرتيپ ارتش هستند. موی سرشان بلند بود. شاهنشاه فرمودند، "چرا کوتاه نمی کنید؟ اين برخلاف مقررات ارتش است. يك دفعه هم سابقاً به شما تذکر داده ام." البته باز هم با روی باز و شوخی فرمودند. ايشان ماشاء الله از بس با هوش است، عرض کرد اگر کار ارتش با اصلاح سر من اصلاح می شود، چشم، خواهم زد. شاهنشاه به طور جدی به من بيچاره فرمودند، فردا موی سر آقا را بزنی! من هم ناچار از اطاعت هستم.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۰۹. ۱۴ مهر ۱۳۵۱).

«باری سر شام رفتم. شاپور غلامرضا حضور داشتند. موی سرشان را کوتاه نکرده بودند. من ترسيدم که شاه به من ايراد فرمايند. خوشبختانه فراموش کرده بودند که به من فرمودند موی سر شاپور را بزنی. خود شاپور را به باد فحش گرفتند، به طوری که من هرگز ندیده بودم و بيچاره، مخصوصاً خانمش، فوق العاده جلوی جمع خجل و سرشکسته شدند. تلافی جسارت شاپور در مجلس سنا که اگر کار نظام با کوتاه کردن سر من اصلاح می شود، چشم، مويم را می زنم، در آمد. هيچ نکته ای را شاه فراموش نمی کنند.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۳۱۲. ۱۵ مهر ۱۳۵۱).

233 - «در مورد حق تقدم دامادها که فرموده بودند اگر با والا حضرتها (خانمهای خود) نيايند، نبايد سر ميز شام جزو خانواده سلطنت بنشينند، صحبت کردم. خیلی شاهنشاه اوقات تلخ شدند. فرمودند، مگر اينها که هستند؟ عرض کردم، هيچ کس نيستند، ولی به هر صورت داماد شاه هستند و نبايد خفيف بشوند. مثل اين که عرضم به دل شان نشست، ولی امرشان را تغيير ندادند.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۹۳. ۲۱ دی ۱۳۴۶).

234 - «عرض کردم در سلام ها قضاات که نماينده قوه مستقل قضائی هستند، بايد مقدم بر قوه مجريه باشند و اين تقاضای وزير دادگستری هم هست. فرمودند هر دو غلط می کنند، اين روها را به اين ها ندهيد. اگر ما می خواستيم اين مراعات ها را بکنيم، کی می توانستيم اين همه پيشرفت ها را ظرف فقط ۱۰ سال بکنيم؟ اين دادگستری با حقه بازی تمام سواحل شمال را به مردم داد که خراب کردند؛ حالا اين جور ادعاها هم دارد؟ عرض کردم بايد آنها را اصلاح کرد نه اين که توی سرشان زد. ديگر چيزی نفرمودند.» (خاطرات علم، ص ۲۷۸. ۱۴ مرداد ۱۳۵۱).

235 - *کهن ديوار، خاطرات فرح پهلوی*، صفحه ۱۳۰.

236 - *در دامگه حادثه*، ص ۴۷۴.

237 - جلد دوم، ص ۱۴۴. ۲۲ دی ۱۳۴۹.

238 - «فرمودند، اينها [انگلیسی ها] اگر فکر می کنند می توانند مثلاً در ايران...يکی دو مليون دلار خرج بکنند کودتا بکنند، ديگر اين حرفها گذشته است. به علاوه مگر امرای ارتش من به يك ديگر اعتماد دارند،

یا اگر اعتماد بکنند، همدیگر را قبول دارند؟... شاهنشاه فرمودند... [افسران ارتش من] یک دیگر را قبول ندارند و به هر حال دیگر ما وارد گود هستیم، دیگر این حرفها زیادی است.» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۱۵۹. ۲۳ بهمن ۱۳۴۹).

239 - «مسلماً هیچ یک از فرماندهان این قدر بی عقل نخواهند بود که با دیگری برای مقاصد شخصی خود یا با سیاستمداران، بند و بست کنند. به خصوص که ما الان می بینیم که هیچ یک از فرماندهان زیر بار فرمانده دیگر نمی روند و فقط مطیع پادشاه هستند و فقط پادشاه را می شناسند و به خوبی می دانند که در این کشور برقراری دیکتاتوری نظامی امکان ندارد.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۲۹۲. یکم آذر ۱۳۵۲).

240 - هوشنگ نهاوندی، *آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه*، شرکت کتاب، صص ۳۲۱ - ۳۲۰.

241 - جلد اول، صص ۱۶۷ - ۱۶۶. ۱۶ فروردین ۱۳۴۸.